

فيلم نامه

بينجره رويه حياط

جان مايكل هيوز
ترجمہ: شاپور عظیمی

پروشہ کیمیا، انسانی و مطالعات فرہنگی
رسالہ جامع علوم انسانی

فيلم نامه



هیچکاک بارها اذعان کرده است که پنجره رو به حیاط سینمایی ترین اثر اوست. این فیلم در زمینه کارگردانی سینما یکی از بهترین اثری است که تاکنون ساخته شده است. استفاده از شیوه‌های مونتاز روسی و نما و نمای متقابل به همراه ضرباهنگ فوق‌العاده نماها و میزانشن‌های سینمایی؛ این فیلم را به نقطه‌ای عطف در تاریخ سینما بدل کرده است. اما این تمام ماجرا نیست. می‌دانیم که فیلم‌نامه‌ی این فیلم بر اساس داستان کوتاهی از کالرویچ نوشته شده است و فیلم‌نامه در واقع اقتباسی است که از معبر ادبیات کوچ کرده و پای به وادی سینما نهاده است. بر این اساس فاصله‌ی قلم تا دوربین را در این فیلم می‌توان با این نیت دنبال کرد که بدانیم چگونه ادبیات وقتی به عالم سینما پای می‌نهد، دستخوش تغییراتی می‌شود تا «کلام» به «تصویر» درآید. بنابراین، شاید برای نخستین بار در تاریخ ادبیات سینمایی کشورمان؛ فصلنامه سینمایی فارابی دست به ابتکار تازه‌ای زده است. در صفحات بعدی فیلم‌نامه‌ی این فیلم را می‌خوانید و سپس دکوپاژ دقیق و نما به نما فیلم به قلم استفان شارف آورده شده است. این دکوپاژ و مقاله‌ی بعدی یعنی هنر نگاه کردن در پنجره رو به حیاط / آجرها و ملاط‌ها از کتابی نوشته شارف و به همین نام ترجمه شده است. شارف در تحلیل دقیق و مینیاتوری خود از فیلم، به جستار کارگردانی و تدوین خلاقه‌ی هیچکاک بارها اشاره می‌کند و با ذکر دلیل می‌گوید که چرا فیلم‌های او در تاریخ سینما ماندگار شده‌اند. امید است که چاپ دکوپاژ این فیلم به همراه فیلم‌نامه‌ی نگارش شده و تحلیل استفان شارف بتواند تمامی ظرافت‌های نوشتاری - بصری فیلم را به ما نشان داده باشد. تدوین‌گران، نویسندگان فیلم‌نامه و کارگردان‌های سینما همگی می‌توانند مخاطب مستقیم این بخش از فصلنامه‌ی حاضر باشند.



بیدارین:

داخلی. آپارتمان جفریز. (روز). نمای دور

اگرچه ما قاب پنجره را در پیش زمینه‌ی نما نمی‌بینیم، اما تمامی پس زمینه‌ی خیابان گرین ویچ ویلج دیده می‌شود. شماری از چند خانه‌ی شبیه به هم و آپارتمان‌های کوچک در روبه‌رو دیده می‌شوند که روی آن‌ها به خیابان سر تاسری است. آفتاب صبح به وضوح بر روی آن‌ها حک شده است. دو یا سه خانه طبقات مرتفعی دارند، سه تایی دیگر بام‌های بلندی دارند و بقیه یک طبقه‌اند. در ساختمان این خانه‌ها آجر، چوب و تیر آهن به کار رفته است. آپارتمان‌ها پله‌های اضطراری دارند و بقیه نه. همسایه‌ها خیلی ثروتمند به نظر نمی‌رسند، اما فقیر هم نیستند. این جا مکان زندگی مناسب و معمولی، آدم‌هایی است خوشبخت، امیدوار و محتاط با درآمدی ناچیز.

آب و هوای تابستان ایستاد و سنگین است؛ با گرمایی مرطوب. پنجره‌ها چهارطاق است، پرده‌ها کشیده شده و کرکره‌ها بالا است. این نشان‌دهنده‌ی صمیمیت عمیقی است که میان همسایگان وجود دارد. هر کس زندگی خودش را دارد. همسایه‌ها آموخته‌اند که دنیای شخصی خود را داشته باشند. کسی به دیگری کار ندارد، مگر این که از او دعوت کنند که به حریم

دیگری وارد شوند. دورین عقب می‌کشد، تا به نیم رخ مردی که خوابیده است می‌رسد. نمای صورت آن قدر درشت است که به جز شقیقه و گونه‌هایی که حالت شادمانه دارند، بخش دیگری از اندام این مرد انمی توانیم ببینیم. دورین چرخش افقی به سمت راست پنجره می‌کند و به هواسنجی نزدیک می‌شود که به دیوار است و درجه حرارت را ۸۴ درجه‌ی فارنهایت نشان می‌دهد.

یابه طرف راست رفته: دورین حرکت می‌کند و ما وارد اتاقی می‌شویم که پنجره‌ی بزرگی دارد. ما می‌توانیم درون این خانه را ببینیم. مردی کوتاه قامت و طاس کنار پنجره ایستاده. صورت می‌تراشد، او از یک کاسه‌ی کوچک آب و آینه‌ی دستی که روی تاقچه گذاشته، استفاده می‌کند، در سمت راست او یک پیانووی دیواری فرسوده قرار دارد. روی پیانو یک رادیو گذاشته شده. صدای موسیقی می‌آید و گوینده صحبت می‌کند.

گوینده: ساعت هفت و پانزده دقیقه‌ی صبح به وقت نیویورک. درجه حرارت ۸۴ درجه.... دوستان آیا زندگی شما به دلار می‌ارزه؟

مردی که صورت می‌تراشد به سرعت تیغ رازمین می‌گذارد، به سرعت به طرف رادیو آمده و موج آن را عوض می‌کند.

صداهای مختلفی به گوش می رسد. تا این که او می تواند باز دیگر جایی را پیدا کند که موسیقی پخش می کند، با احساس رضایت، مرد بر می گردد تا به تراشیدن ریشش ادامه بدهد.

دوربین راه می افتد و به ساختمان آن سوی می رود، از سر ساختمان می گذرد تا به پله های اضطراری می رسد. **دوربین** جلو رفته تا به بیرون اتاق خواب یک زوج می رسد. آن قدر جلو رفته ایم که می توانیم ساعت زنگ داری را که به شدت زنگ می زند، ببینیم. مردی با تبلی بیدار شده و می نشیند. به جلو تکیه می دهد و کسی را کنار اوست تکان می دهد. با تعجب می بینیم که سر آن فرد که یک زن است. جای پای اوست. این دو در دو جهت مختلف خوابیده بوده اند. آن ها بای حالی نشسته و با حالتی ملال آور و ژولیده که نشان می دهد در گرمای شب گذشته خوب نخوابیده اند، به هم نگاه می کنند.

دوربین اکنون به سوی پایین و سمت چپ می رود و به یکی از ساختمان های کم ارتفاع می رسد. اندکی پیش می رود تا به پنجره ای اتاق نشیمن می رسد، از لب پنجره، پنکه ای کوچکی دیده می شود که در نوسان است. پنکه را سمت راست میزی گذاشته اند و سمت چپ آن یک توستر اتوماتیک به چشم می خورد. پشت توستر یک دختر جوان به شکل تمام قد دیده می شود. لباس اندکی بر تن دارد. دو نان از توی توستر بیرون می زنند. او آن ها را بیرون می آورد. روی آن ها کره می مالد. سپس باز گشته و روی میزی خم می شود که روی آن یک دستگاه قهوه جوش دیده می شود. او قهوه جوش را بر می دارد و به سوی میز می آید و پشت آن می نشیند. پنکه می چرخد و دختر جوان برای خودش قهوه می ریزد.

دوربین حرکت کرده و گوشه ای از خیابان از میان دو ساختمان مجاور دیده می شود. در این ساعت ترافیک چندان زیاد نیست. کامیون آب پاشی می گذرد و زمین را آب پاشی می کند. سه کودک دنبال کامیون می دوند و آب بر سر و روی آن ها می پاشد. آن ها در حال آب بازی اند.

دوربین راه می افتد و به ساختمان های مجاور می رسد. هم چنان که **دوربین** با نگاهی اجمالی در گذر است، دستی را می بینیم که از پنجره ای یکی از خانه ها بیرون می آید و پارچه ای را از روی قفس پرنده ها بر می دارد، قفس با قلاب به دیوار زده

شده است. در قفس، دو پرندگی عشق دیده می شوند. **دوربین** اکنون به سرعت عقب می کشد و از طریق پنجره ای باز اتاق جفریز عقب می آید و وارد می شود. اکنون بخش بیش تری از اندام این مرد خوابیده را می بینیم. **دوربین** آن قدر وارد اتاق می شود تا بتوانیم سر و شانه ای او را ببینیم.

او ال. بی. جفریز است. بلند قد، لاغر و سی و پنج ساله. صورت دراز و لحن جدی آن در هنگام استراحت نشان از طنز، شور و هیجان، و نگرانی ساده لوحانه ای دارد؛ یک نوع جدیت که از اعتقادی درونی به اخلاق و صداقت حکایت می کند. او بر روی ویلچری نشسته است.

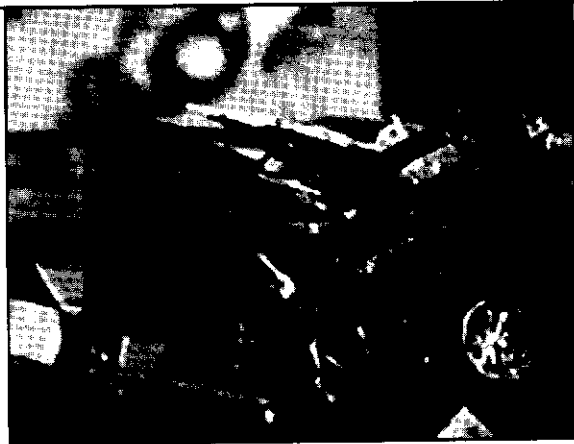
دوربین به سوی پای راست او پن می کند. پایش در گچ است. روی گچ پای او نوشته اند، «این جا استخوان های شکسته ی ال. بی. جفریز قرار دارند».

دوربین به سوی میزی که کنار اوست پن می کند، یک **دوربین** شکسته و خرد شده روی میز است، از نوع همان **دوربین** هلمی که عکاسان خبری برای سرعت بیش تر در کار، از آن ها استفاده می کنند.

بر روی همان میز، **دوربین** به راست پن می کند تا به عکسی ۸x۱۰ و پرزرق و برق می رسد، عکس یک مسابقه ی اتومبیل رانی را نشان می دهد. این عکس از زاویه ای خطرناک و نزدیک به بیست اتومبیل رانی گرفته شده. یک اتومبیل به سوی **دوربین** لیز خورده است، کوهی از گرد و خاک پشت سر آن به هوا برخاسته است. چرخ اتومبیل در رفته و مستقیماً به سوی **دوربین** می آید. **دوربین** بالا می آید و به عکسی که قاب شده و به دیوار آویزان است، می رسد. این عکس ۱۴x۱۰ خشونت جنگ کره را نشان می دهد. یک نقطه ی منفجر شده که نزدیک به **دوربین** است، امضایی در گوشه ی پایینی و راست عکس دیده می شود. می توان آن را خواند: «ال. بی. جفریز».

دوربین به سوی عکس دیگری پن می کند. صف افراد اعتصابی در کارخانه ی هواپیما سازی. **دوربین** با فاصله ای اندک این اعتصاب را عکاسی کرده است. عکس نشان از یک گزارش صمیمی و واقعی دارد. پای این عکس هم امضا شده «ال. بی. جفریز».

دوربین به تصویر قاب شده ی دیگری می رسد. این یکی نمای



اون جا ممکنه غلغله بشه.

برایس: تلگراف دیویدسون می گه که شاید حتی شلوغ تر هم بشه. ما حتی اون جا یه عکاس نداریم.

گانیسون: (ایستاده) ممکنه یه ماهه همه چی تموم بشه... شاید هم یک ساعت.

برایس: یکی روز از ژاپن می آرم.

گانیسون: (به سوی تلفن می رود) برایس، بهترین آدم برای این کار الان تو این شهر گرفته نشسته.

(گوشی را برمی دارد) ال.بی. جفریز رو برام بگیر.

برایس: (متعجب) جفریز؟

گانیسون: (به برایس، هم چنان که گوشی را در دست دارد) عکاس بهتری سراغ داری؟

برایس: (ندارد) ولی پاش!

گانیسون: نگران نباش... امروز می برنش

برایس نگاهی بهت زده به گانیسون می اندازد.

گانیسون: منظورم گچ پاشه (به تلفن).

داخلی. آپارتمان جفریز. (روز) نیمه درشت

از ورای پنجره ی باز اتاق، نمای جف را می بینیم. اوصورتش را با ریش تراش برقی اصلاح می کند. ریش تراش را خاموش کرده، گوشی را برمی دارد.

جف: جفریز هستم.

گانیسون: (از توی گوشی) تبریک می گم، جف.

زیبا و شگفت انگیز از یک انفجار اتمی در صحرای نواداست. این تصویر خستونی پنهان رابه تصویر کشیده است عکس از فاصله ی دور گرفته شده و در پس زمینه تماشاگرانی را نشان می دهد که از طریق دوربین های چشمی در حال تماشا کردن انفجار هستند. دوربین به قفسه ای می رسد که چند دوربین، فیلم عکاسی و غیره در آن است، سپس دوربین پن کرده و تصویری نگاتیو از چهره ی زنی را نشان می دهد.

دوربین به سوی جلوی مجله ای می رود، عنوان مجله را نمی توانیم بخوانیم، ولی عکس روی جلد آن تصویر پوزیتو از صورت همان زن است. سپس دوربین به بسته ای مجله می رسد که شاید ده ها جلد یا بیش تر باشند. همه ی آن ها یک شماره از یک مجله اند.

دیزالو:

داخلی. اداره ی گانیسون. (روز). نمای درشت

رویه ی یک میز تمام تصویر را پوشانده، روی میز تلفن، کاغذ خشک کن و غیره دیده می شوند، مثل هر میز دیگری، اما آن چه که بیش از هر چیز دیگر جلب توجه می کند چند عکس چشم نواز است که به اندازه ی بزرگ و روی کاغذ مات چاپ شده اند. بر روی برخی از آن ها توضیحی چاپ شده. مرکز میز را ماکت بزرگی از صفحه ی یک مجله اشغال کرده. صدای زمزمه کردن دو مرد را می شنویم. دوربین رو به بالا حرکت کرده و رو در روی ایوار گانیسون و جک برایس قرار می گیرد.

گانیسون لبه ی پنجره ای نشسته و پشت سر او خیابان های نیویورک دیده می شوند. برایس به دیواری تکیه داده و در سمت راست و رو به اوست.

گانیسون یک تلگرام در دست دارد؛ برایس سیگاری بر لب. او کبریت می کشد و می خواهد سیگارش را روشن کند، ولی متوجه می شود که گانیسون هنوز در حال خواندن تلگرام است، دست در جیبش کرده و سیگاری بیرون آورده است. او به سرعت به طرف گانیسون رفته و سیگارش را برایش روشن می کند. سپس برمی گردد تا سیگار خودش را روشن کند. گانیسون حتی به خودش زحمت نمی دهد از او تشکر کند.

گانیسون: (نگاه می کند) هندوچین... جف پیش بینی می کرد

جف: برای چی؟

گانیسون: برای خلاص شدن از دست اون گچ پات.

جف: کسی گفته من از دستش خلاص شدم؟

در این لحظه، توجه او به چیزی که روبه رویش اتفاق می افتد، جلب می شود. او منتظرانه، نگاه می کند. در لحن صورتش تقریباً چیزی شبیه شور و شوق دیده می شود.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای دور

همزمان با ادامه ی گفت و گوی جف، آن چه را که نگاه می کند، می بینیم. دو دختر زیبا روی پشت بام روبه رو ظاهر شده، می خندند و با هم حرف می زنند، ماصدای آن ها را نمی شنویم. آن ها آمده اند، که حمام آفتاب بگیرند. آن ها می نشینند و به این ترتیب از نظر پنهان می شوند. به نظر می رسد جف اندکی دماغ شده است.

داخلی آپارتمان جف - (روز) نمای نیمه درشت

در تمام مدتی که کنش قبلی روی می داد، مکالمه ی جف و گانیسون هم چنان که به دنبال می آید، ادامه داشته است:

گانیسون: (با دلیلی منطقی) امروز چهارشنبه اس.

جف: گانیسون... تو با این حافظه ی ضعیف چطور می خواهی به سردبیر بزرگ بشی.

گانیسون: امروز چهارشنبه نیست؟

جف: هفته رو هم اشتباه کردی. چهارشنبه ی آینده، من از این حفاظ گچی بیرون می آم.

گانیسون: جف، این که خیلی بد شد. خب، انگار هر روز نمی تونه روی خوبی باشه، فراموشش کن.

جف: آره. دلم برات کباب شد. تو باعث شدی یادم بیفته که

یه هفته ی تمام باید این لباس گچی تنم باشه.

داخلی دفتر گانیسون - (روز) - نمای نیمه درشت

گانیسون اکنون پشت میزش نشسته است. گوشی تلفن را جلوی گوشش گرفته. معاونش برایش، کم و بیش در پس زمینه ی

تصویر دیده می شود.

گانیسون: این یه هفته به قیمت بهترین عکاسم برام آب

می خوره... برای تو هم به اندازه ی یک کار بزرگ.

داخلی - آپارتمان جفریز - (روز) - نمای درشت

جف با دقت تمام و مشتاقانه، می پرسد.

خب: چه کاری؟

ما جواب گانیسون را می شنویم.

گانیسون: دیگه موردی برای حرف زدن درباره اش وجود

نداره.

چشمان جف بار دیگر به سوی خانه های همسایه ها جلب

می شود.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای دور

توجه جف اکنون به یک موضوع دیگر جلب شده است.

دوربین اکنون بر روی پنجره ی ساختمان کوچکی متمرکز شده،

یعنی جایی که پیش از این ما آن دختر را پشت پنکه ی چرخان

دیده بودیم. دختر اکنون لباسی تیره و چسبان پوشیده و باله

می رقصد. او ضبطی را روشن کرده و همراه موسیقی آن

می رقصد.

او هم زمان با ریتم موسیقی طول اتاق را طی کرده و به سوی

یخچال می رود. با همان حالت در یخچال راباز کرده و به شکلی

ریتمیک عقب می آید و به مرکز اتاق می رسد و ران مرغی را در

دست دارد و به هوا پرت کرده و می گیرد. با همان حالت به سوی

چیزی که آن سوی اتاق است می رود. روی میز قدری نان برش

خورده و ظرف کره دیده می شود. او با همان حالت ریتمیک ران

مرغ را روی میز گذاشته و قدری کره روی یک برش نان می مالد.

او نان و ران مرغ را برداشته و در حال رقص و یک در میان به ران

مرغ و نان گاز می زند.

داخلی - آپارتمان - (روز) - نمای درشت

چشمان جف از اتاق بالایی به قسمت پایین کشیده می شود.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای دور

دوربین از پنجره ی اتاق دختر رقصنده به پنجره ی پایینی

می رسد. شخصی دارد روزنامه ی نیویورک هرالد تریبون



همسایه هارو نگاه کنم!

در این هنگام صدای نواختن پیانو را می شنویم، یک ملودی ساده، اما مقطعی است، گویی کسی دارد یاد می گیرد که چگونه پیانو بنوازد.
جف: این یکی که بدتر از شکنجه ی چینی هاس.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نیمه دور

اکنون منشأ نوای پیانو را می بینیم. این صدا از همان آپارتمانی می آید که پنجره ی بزرگی دارد و قبل تر آن را دیده ایم، یعنی همان هنگامی که آن مرد ریشش را اصلاح می کرد و به رادیو گوش می داد. مردی کوتاه و طاس پشت پیانو نشسته و نت هایی را می نوازد، سپس این نت ها را با مداد روی دفترچه ی نت منتقل می کند که روی پیانو است. او این کار را ادامه می دهد و هم زمان سعی دارد به نت های موسیقی باله - مربوط به آن دخترک - توجه نکند. قطعه های ملودی این مرد زیبا و گوش نوازند. موسیقی او آرام و جلدی است، سرانجام صدای موسیقی باله کاری می کند که مرد بیاید به طرف پنجره و به پایین یعنی به آپارتمان دخترک نگاه کند.

او کنار میزی ایستاده که پشت پنجره است، روی میز فنجان قهوه و صفحه های گرامافون دیده می شود. بقایای صبحانه روی میز هستند و جمع نشده اند. روزنامه های قدیمی، ورق های نت و غیره نیز دیده می شوند. او سیگارش را از لب برمی دارد، به دنبال زیرسیگاری می گردد، پیدا نمی کند، سیگار را توی فنجان

می خواند. روزنامه پایین می آید و زنی مسن و در حدود شصت و هفت یا شصت و هشت ساله دیده می شود. این زن رنگ پریده و از آدم های بافرهنگ به نظر می رسد. او سرش را بالا آورده و به جهتی که از آن صدای موسیقی می آید، گوش می دهد؛ این حرکتی است آرام و معمولی از آن نوع که صدای موسیقی بلند است. او روزنامه خواندنش را بی می گیرد.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای درشت

جف از آن چه دیده خوشش آمده، اما هم چنان به مکالمه اش با گانیسون ادامه می دهد.

جف: (مصرانه) چه کاری؟

گانیسون: (از توی گوشی) هند و چین. امروز صبح رئیس گفت. قراره اون جا آتیش بازی بشه.

جف: (خرسند. به هیجان آمده) بهت نگفتم! بهت نگفتم بعدش نوبت اون جاس؟

گانیسون: چرا، گفتی.

جف: (به گوشی) باشه. کی باید برم؟ نیم ساعت دیگه؟ یا ساعت دیگه؟

گانیسون: با اون گچ پات که... نمی تونی.

جف: (به گوشی) بس کن بابا. اگه لازم باشه، از توی جیب هم می تونم عکس بگیرم، از پشت یه گامیش هم می تونم عکس بگیرم.

گانیسون: تو برای مجله اون قدر ارزش داری که درگیر این ماجرا نشی. من مورگان یا لمبرت رو می فرستم.

جف: زکی. من به خاطر شما داشتم خودمو به کشتن می دادم... اون وقت شما در عوضش کارهای منو می دزدین.

گانیسون: من که ازت نخواستم بری وسط پیست اتومبیل رانی.

جف: (اندکی عصبانی) تو یه چیز متفاوت و پر تنش می خواستی! گیرت هم او مد!

گانیسون: (به آرامی) تو هم مزدشو گرفتی. خدا حافظ جف.

جف: (اجازه نمی دهد که او گوشی را بگذارد) شما این بلا رو سر من آوردین! شیش هفته... باید تو این آپارتمان دو خوابه بگیرم بشینم و هیچ کاری نکنم جز این که بشینم و از پنجره

می اندازد. سپس به سوی بیانو بازگشته و شروع می کند به نواختن ملودی موسیقی که از ضبط صوت آن دختر به گوش می رسد.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نیمه درشت

جف از شنیدن این صداها اخمی می کند و صدایش را اندکی بالاتر می آورد. او به مکالمه اش که در تمام مدت دیدن تصاویر قبلی شنیده شده، ادامه می دهد.

گانیسون: چندتایی کتاب خوب بخون.

جف: تا حالا اون قدر عکس گرفتم که دیگه نمی دونم چطورری اصلاً چیز می خونن.

گانیسون: چندتایی کتاب کمیک برات می فرستم.

جف: (با صدایی زیر، پرتش) گوش کن... اگه کاری نکنی که از این باتلاق کسالت بیرون بیام... به کار درست و حسابی می کنم.

گانیسون: مثلاً چی؟

خب: (با گوشی) من... من ازدواج می کنم... اون وقت دیگه نمی تونم از جام تکون بخورم.

گانیسون: قبل از این که تنهایی و تلخی بیاد سراغ آدمی که پیر شده... دیگه باید کم کم ازدواج کرد.

جف: می تونی منو مجسم کنی... پامو می دارم تو به آپارتمان داغ و جهنمی تاهر شب به صدای ماشین لباسشویی اتوماتیک و ماشین ظرفشویی گوش بدم، آشغال ها رو بذارم بیرون و با به زن نق نقو سر کنم.

گانیسون: جف... زن ها اصلاً نق نقو نیستن... اونو بحث می کنن.

جف: به آپارتمان روبه رو نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. (روز). نمای نیمه دور

آپارتمانی سه طبقه را می بینیم. آجرها رنگ پریده و آفتاب سوخته اند. هر آپارتمان سه پنجره دارد، یکی راهرو را نشان می دهد، یکی اتاق نشیمن و پنجره ی سمت راست که به اتاق خواب باز می شود.

در طبقه ی دوم، مردی را می بینیم که از راهرو وارد اتاق نشیمن می شود. او یک جعبه ی آلومینیومی از همان ها که

فروشنده ها دارند، در دست گرفته است. به سختی جعبه را زمین می گذارد، کلاهش را از سر برمی دارد و با پشت دست راستش به آرامی پیشانی اش را پاک می کند. کت و کراواتش را درمی آورد. پیراهنش خیس عرق است. آستین هایش را بالا می زند، بازوهای پرعضله اش نشان می دهد مرد هیکل داری است.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نیمه درشت

چشمان جف هم چنان بر روی آپارتمان روبه روی متمرکز است و او به گفت و گویش با گانیسون ادامه می دهد.

جف: نه بابا؟ شاید اونو تا توی بالای شهر بحث کنند... ولی تو همسایگی من، اونو همش نق می زنی.

گانیسون: باشه... تو عقل کلی. خب، بعداً بهت زنگ می زنم.

خب: دفعه ی دیگه. خبرهای خوب داشته باش
او گوشی را می گذارد و توجه اش را به آپارتمان مرد دستفروش می دهد.

خارجی. همسایه ها. (روز). نمای نیمه دور

مرد وارد اتاق خواب می شود. زنی را می توانیم ببینیم که روی تخت خواب لم داده است. نزدیک او میز کوچکی قرار دارد که رویش پر از شیشه های دارو، جعبه های قرص، فاشق، پارچ آب و چیزهایی است که بیماران معمولاً دارند. هم زمان با وارد شدن مرد، بلند می شود و می نشیند. پیش از آن که مرد به او برسد با لحنی پر حرارت شروع به حرف زدن می کند. به یک ساعت مچی اشاره می کند. انگار می خواهد بگوید «تو باید دو ساعت پیش برمی گشتی خونه امن این جا داشتیم جون می کردم، نمی دوستی با برات مهم نبود؟» مرد نزدیک تخت خواب می ایستد، حرکتی می کند به این معنا که سعی دارد زن را آرام کند، اما زن به بد دهنی هایش ادامه می دهد، لحنش طوری است که دیگه کاسه ی صبرش لبریز شده. اندکی بعد عصبانی و ناراحت به نظر می رسد، سپس خشم و جودش را دربر می گیرد. مرد بر سرش فریاد می کشد، برمی گردد و از اتاق خارج می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه متوسط

ناگهان توجه جف به خودش برمی گردد. پای گچ گرفته



شده‌اش، شروع به خارش کرده است او وول می خورد، سعی دارد. پایش را اندکی حرکت دهد. این کار فایده‌ای ندارد، او پایش را از روی گچ چنگ می زند، اما خارش بیش تر می شود. او یک میله ی بلند مخصوص همین کار را برمی دارد و به دقت و با استادی قابل توجهی آن را زیر گچ پایش فرو می کند و پایش را می خاراند، در چهره اش رضایت خاطر بی حد و حصری به چشم می خورد. او که از این کار راضی به نظر می رسد میله را از زیر گچ پایش بیرون می کشد، آن را لبه ی پنجره، یعنی جایی که بود، می گذارد و هم زمان توجه اش به صحنه ای که بیرون از پنجره ی اتاقش در جریان است، جلب می شود.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نیمه دور

ما همان مرد را می بینیم که با خشم آبارتمانش را ترک می کند و از دری که به پشت ساختمان راه دارد، خارج می شود، به راحتی می توان او را از رنگ خاکستری کراواتش شناخت. در یک دست مرد یک بیل باغبانی کوچک و یک شن کش دیده می شود و در دست دیگرش یک قیچی باغبانی. او به سوی قطعه ی کوچک گل های باغچه اش می رود. این گل ها زیبا و رنگارنگ هستند. مرد آن جازانو می زند، گل ها را اوارسی می کند از روی محبت، بانو عی غرور آن ها را لمس می کند؛ گویی خشمش از میان رفته و جای آن را صلح و صفایی گرفته که منشأ آن وجود گل هاست. مرد می ایستد، به دقت زمین را بیل می زند؛ سپس آن را شن کشی می کند. سپس چند علف هرز را بیرون آورده و باغچه را آب پاشی می کند.

داخلی - آبارتمان جف - (روز) - نمای نیمه درشت

توجه جف به چیزی دیگر جلب می شود.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نیمه دور

از درب کناری حیاط و پایین آبارتمان دخترک رقصنده، آن بانوی مسن را می بینیم که بیرون می آید؛ او کلاه و عینک آفتابی دارد. یک نسخه از روزنامه ی هرالد تریبون را در دست دارد و هم چنان از شنیدن آن صدا مکدر است. او روی یک صندلی برزنتی می نشیند. پوست او به رنگ سفید مات است. هنوز درست

و حسابی سر جایش ننشسته که سر و صدای مرد دستفروش به گوشش می خورد بلند شده به سوی پرچین می آید و آن سویش را نگاه می کند. مرد متوجه ی پیرزن می شود، اما چیزی نمی گوید. از پیچ و تاب خوردن پیرزن هنگام حرف زدن مشخص است که به مرد می گوید چگونه از گل ها ننگه داری کند. مرد لحظه ای گوش می دهد. سپس مستقیماً به پیرزن نگاه می کند. حرکت محکم لب های مرد به ما می فهماند که او با شور و حرارت به مزاحمت پیرزن، اعتراض دارد. پیرزن از کنار پرچین دور می شود، اندکی مبهوت بهت و یکه خورده.

داخلی - آبارتمان جف - (روز) - نمای متوسط

جف در پیش زمینه ی تصویر نشسته است. او را از کمر به بالا می بینیم. پشت سر او درب ورودی به آبارتمان دیده می شود که باز می شود. استلا مگافری وارد می شود. او زنی نه چندان جذاب. خنس خنسی و با موهای تیره است که شبیه یک پرستار لباس پوشیده است، روی این لباس کتی به تن کرده. او کیف سیاه و کوچکی را حمل می کند و کلاه تیره ای بر سر گذاشته است. استلا در پاگرد می ماند و به جف می نگرد. جف نشان نمی دهد که متوجه آمدن او شده است.

استلا: (بلند) دادگاه ایالتی نیویورک برای دیدن زدن شش ماه می بره!

جف بر نمی گردد.

جف: سلام، استلا.

همین طور که استلا از پله های پاگرد پایین می آید، با یک دستش فروزه را می آورد.

استلا: اون جا اصلاً پنجره هم نداره.

او کیفش را روی میز می گذارد. کیف کهنه و پوسیده ای که بیش تر به نظر می رسد از آن یک جنگجوست تا یک پرستار. او کنش را درمی آورد و کلاهش را برمی دارد و آن ها را روی یک صندلی آویزان می کند.

استلا: اون قدیم ها، چشم هارو با یه انبر داغ درمی آوردن. می ارزه برای یه دیدن زدن کوچولو، چشم آدمو با انبر داغ در می آرن؟

جف جوابی نمی دهد. استلا کیفش را باز می کند و یک حرارت سنخ، یک زمان سنخ، یک شیشه روغن مالیدنی، یک جعبه بوذر و یک حوله بیرون می آورد. در همین حال حرف هم می زند. **استلا:** ما آدم های بالغ، مسابقه ی دیدن زدن گذاشتیم. تنها کاری که مردم می کنن اینه که می ایستند بیرون خونه شون و یه مدتی یه خونه ی دیگه رو دیدن می زدن (او به جف نگاه می کند) نظرت راجع به این نظریه ی معمولی چیه؟ صورت جف نشان نمی دهد که او برای این حرف ها حتی تره هم خورد کرده باشد.

جف: ریدرز دایجست، ۱۹۲۹.

استلا: خب، من فقط بهترین بخش اونو نقل کردم.

او حرارت سنخ را از محل خودش بیرون آورده، تکانش می دهد. نگاهی به آن می کند، با حالتی رضایت مند به سوی جف می رود.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه نزدیک

جف شروع به اعتراض می کند.

جف: ببین استلا...

او حرارت سنخ را توی دهان جف فرو می کند.

استلا: بذار ببینم تب نداشته باشی.

استلا از جف دور می شود و حرارت سنخ توی دهان اوست. دووین عقب می کشد و ما استلا را می بینیم که به سوی یک تخت نیمکتی می رود. از زیر یک ملحفه برمی دارد و با آن روی تخت را می پوشاند، در تمام مدت هم دارد حرف می زند.

استلا: به جای این که پرستار بیمه می شدم باید می رفتم می شدم از اون کولی هایی که فال می بینن. من در دسر و بو می کشم... از ده مایلی بوی اونو می فهمم (دست نگاه داشته به جف می نگرد) تو چیزی از سقوط بازار بورس اوراق سال ۱۹۲۹، چیزی شنیدی؟

جف با سر علامت می دهد که «بله».

استلا: من پیش بینی اش کردم.

جف: (با حرارت سنخ در دهان) چطور؟

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت

استلا برای لحظه ای دست می کشد و بالحنی مبارزه طلبانه به جف نگاه می کند.

استلا: ساده اس. من پرستار رئیس جنرال موتورز بودم. اونو می گفتن درد کلیه داره. من گفتم مال اعصابشه. بعد به خودم گفتم چی می تونه رئیس جنرال موتورز رو ناراحت کرده باشه؟ (صدای ترق انگشتانش)

تولید مازاد، سقوط، وقتی رئیس جنرال موتورز مجبوره روزی ده دفعه بره دستشویی... پس کل کشور هم باید برن.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت

نگاهی رنجور و بیمار در چهره ی جف به چشم می خورد. او حرارت سنخ را از دهان بیرون می آورد. **جف:** استلا... توی مسایل اقتصادی، درد کلیه هیچ ربطی به بازار بورس نداره. هیچ ربطی نداره.

استلا: سهام سقوط کرد. نکرد؟

جف جوابی ندارد که بدهد. شکست خورده، حرارت سنخ را بار دیگر در دهان می گذارد.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت

استلا: من توی این آپارتمان هم همین حالا دارم بوی دردسر رو می شنوم. توزدی پاتو شکستی. از پنجره بیرون رو دید می زنی. این یعنی دردسر. از الان دارم تو رو می بینم که جلوی قاضی وایسادی. تو با التماس می گی آقا، اون کار یه شوخی بود... قاضی می گه تبریک می گم، تو برای سه سال محکوم می شی که آب خنک

بخوری.

دوربین با او حرکت می کند تا به جف می رسد. او حرارت سنج را بیرون می آورد و نگاهش می کند.

جف: پس از همین حالا من به دردسر خوش آمد می گم.

استلا: (از روی بی اعتنالی) تو کمبود ویتامین داری.

جف: تو چطور با نگاه کردن به حرارت سنج اینو فهمیدی!

استلا: چهار هفته است که تب تو به درجه رفته بالا، این مال

دید زدن نمی تونه باشه.

او حرارت سنج را با یک پنبه‌ی الکلی ضد عفونی کرده و سر جایش می گذارد. او می آید پشت ویلچر و همین طور که او ویلچر را به طرف تخت نیمکتی هل می دهد، **دوربین** عقب می کشد. او حرارت سنج را توی کیفش می گذارد. سپس به جف کمک می کند لباسش را در آورد. کمکش می کند که روی یک پایش بایستد. جف امید دارد که یک قدم بردارد، سپس استلا او را دمر و می خواباند روی تخت. استلا شیشه روغن مالیدنی را بر می دارد.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نزدیک

دوربین بسیار پایین و هم سطح تخت نیمکتی است. سر جف را می بینیم که یک طرف صورتش را روی تخت گذاشته و به شکلی درشت در پیش زمینه دیده می شود. پشت سر او استلا دیده می شود که با نگاهی قدرتمند و بسیار نگران به جف می نگرد.

جف: فکر کنم حق با تو باشه. این جاها بوی دردسر می آد.

استلا به اندازه‌ی یک مشت روغن می ریزد و آن را یک راست روی پشت جف خالی می کند. جف اخم های خود را در هم می کشد.

استلا: حق با من بود!

جف: نمی شه این لعنتی رو گرمش کنی.

استلا: این طوری خونت بهتر به گردش در می آد. (شروع به ماساژ دادن کمر او می کند) منظورت چه دردسریه؟

جف: لیزا فرمونت.

استلا: شوخی می کنی. یه دختر جوون و زیبا، تو هم که سالم

و سرحالی.

جف: اون انتظار داره باهاش عروسی کنم.



استلا: طبیعیه.

جف: من نمی خوام.

استلا: (روغن سرد را می ریزد روی او) این غیر طبیعیه.

جف: (اخم می کنه) من آماده‌ی عروسی نیستم.

استلا: شو و رو می گی. یه مرد همیشه آماده‌اس که عروسی کنه... اونم با یه دختر مناسب. لیزا فرمونت هم برای هر مردی که یه جو عقل تو کله اش داشته باشه، دختر مناسبه.

جف: (بی تفاوت) اون از هر نظر مناسبه.

استلا: با روغن سرد بیش تری ادامه می دهد. جف یک بار دیگه اخم می کند.

استلا: همیشه پشت هر چیز مسخره‌ای یه چیز واقعی پنهان شده (به او چشم می دوزد). اون چیه؟ نمی تونی با خودت کنار بیای؟ جف

استلا: (پس از مکثی) پدرش گیر داده؟

جف: استلا!

استلا: می دونی! این اتفاق قبلاً هم افتاده. بعضی از شیرین ترین ازدواج های دنیا، بالاخره با فشار پدر عروس صورت گرفتن.

جف: اون، دختری نیست که من می خوام.

استلا: فقط عیب اون اینه که یه دختر تمام عیاره.

جف: خیلی تمام عیاره، خیلی خوشگله، خیلی با استعداد

خیلی با فرهنگه، همه چیز داره... ولی من چی می خوام.

استلا: (محتاطانه) می تونی راجع به اون چیزی که می خوای

بحث کنی؟

به جف نگاهی غضب آلود می اندازد.

جف: خیلی ساده اس. اون مال اون بالامالا هاس، مال رستوران های گروه، مال محافل ادبیه.

استلا: آدم های باشعور هر جا پا می ذارن، مال همون جا می شن.

جف: می تونی تصور کنی که اون پای پیاده با یه تن لش دورین به دست که هیچ وقت بیش تر از حقوق یه هفته شو تو بانک نداره، راه بیفته دور دنیا؟ (تقریباً به خودش می گوید) اگه البته اون یه دختر معمولی بود.

استلا پودر را روی پشت او می ریزد، آن را می مالدروی پشت او. هم زمان که او به جف کمک می کند تا بنشیند، دورین عقب می کشد. جف پیراهنش را تن می کند.

استلا: پس شماها هیچ وقت با هم عروسی نمی کنین؟

جف: شاید. اما اگه بخوام عروسی کنم با آدمی عروسی می کنم که به زندگی برارش بیش تر از یه لباس تازه یا شام خرچنگ و آخرین شایعات ارزش داشته باشه. من به زنی احتیاج دارم که همه جا بره همه کاری بتونه بکنه و عاشق این کار باشه.

دورین: هم چنان که استلا به جف کمک می کند تا بر روی ویلچر بنشیند، پیش می رود. استلا به شکلی غلو آمیز نشان می دهد که به حرف های جف گوش می دهد. جف متوجه حالت او شده و مکث می کند. سپس با اطمینانی کم تر شروع به حرف زدن می کند.

جف: تنها کار صادقانه ای که می شه کرد اینه که تمومش کنیم. بذار اون دنبال یکی دیگه بگرده.

استلا: چه حرف هایی می شنوم. «پاشو بزن به چاک خانم فوق العاده و کامل! تو، زیادی برای من خوبی!»

جف: (پس از مکثی) این بخش سختشه. استلا با نگاه او را دنبال می کند که جلوی پنجره رفته و بیرون را نگاه می کند.

استلا: بین آقای جفریز. من آدم درس خونده ای نیستم. حتی آدم واردی هم نیستم، ولی باید اینو بهت بگم که... یه مرد و یه زن هم دیگه رو می بینن و از هم خوششون می آد... باید با هم باشن. **جف:** باید با ازدواج هوشمندانه روبه رو شد.

استلا: (با تمسخر) هوشمندی! هیچ چیز این قدر باعث

در دسر نوع بشر نمی شه. ازدواج مدرن!

خب ویلچرش را عقب می آورد و به او نگاه می کند.

جف: جف صدلی چرخدارش را عقب می کشد تا به او نگاه کند.

جف: ما به لحاظ احساسی پیشرفت کردیم و...

استلا: (حرف او را قطع می کند) مزخرفه! وقتی یه نفر و دیدی و ازش خوشت اومد، باهاش عروسی می کنی... الان دیگه همه چهارتا کتاب می خونن و حرف های گنده گنده می زنن.

جف: احساسات مردم با همه فرق می کنه چون...

استلا: (بار دیگر حرفش را قطع می کند) اگه دنبال دردسر بگردی حتماً می افتی توش. چرا یه پسر خوب و نازنین که همسایه ی منه، سه سال عاشق دختریه که خونه اش روبه روی خونه ی اونه. بعدشم قید ازدواج با اون دختره روزد. چرا؟ چون طبق اون چیزی که توی یه مجله ی مربوط به ازدواج نوشته بودن، اون دختره فقط ۶۱ امتیاز آورده بود!

جف نمی تواند جلوی خندیدنش را بگیرد.

استلا: وقتی من با مایلز عروسی کردم اصلاً باهم سرسازگاری نداشتیم. هنوزم نداریم، ولی عاشق لحظه به لحظه ی زندگی مون هستیم.

جف: عالیه، استلا. حالا هم داری همین نسخه رو برای من می پیچی؟

استلا آرام می شود.

استلا: آره، ولی حرف قلمبه سلمبه ای نمی زنم. لیزا فریمونت سر تا پا عاشق توئه. من فقط دو کلمه بهت می گم. باهاش عروسی کن.

جف: (تبسمی می کند) اون بیش تر از من بهت پول می ده؟

استلا با مختصر اوقات تلخی به آشپزخانه می رود. جف صدلی چرخدارش را به سوی پنجره برمی گرداند.

داخلی - آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت

جف اکنون مشغول نگاه کردن به آن خانم جا افتاده و مردی است که مشغول رسیدگی به گل هاست.



استلا: (به آرامی) مشتری پنجره‌ها شدی؟
 جفرین خشکش می‌زند، به آرامی برمی‌گردد و نگاهی به
 استلا می‌اندازد.

فیداو ت
 فیداین:

خارجی - همسایه‌ها - (شب) - هنگام غروب آفتاب - نمای دور
 دوربین چرخ می‌کند بر روی آپارتمان‌های روبه‌رو می‌زند
 و اتاق‌ها را نشان می‌دهد که لامپ‌های شان روشن است. دوربین
 عقب می‌کشد و وارد آپارتمان جف می‌شود تا این که سر او کادر
 را پر می‌کند. او خوابیده است. سایه‌ی فرد دیگری بر روی او
 می‌افتد. جف چشم‌هایش را باز کرده و روبه‌رو زانگه می‌کند.

داخلی - آپارتمان جف - هنگام غروب آفتاب - نمای درشت
 کادر را صورت زنی پر کرده است که نزدیک‌تر و نزدیک‌تر
 می‌آید. صورت او کم و بیش در سایه است. نور ملایمی که از
 پنجره می‌آید بر روی نیم‌رخ آن دو دیده می‌شود.

داخلی - آپارتمان جف - غروب - نمای درشت
 نیم‌رخ هر دوی آن‌ها کادر را پر کرده است. زن خود را کمی
 عقب می‌کشد و شروع به حرف زدن می‌کند.
 لیزا: (بدتری) پات چگونه؟
 جف: هوم... به کمی درد می‌کنه.

خارجی - همسایه‌ها - (روز) - نمای نیمه دور

آن خانم جاف‌افتاده در صندلی راحتی اش خوابیده است. او
 روی صورتش نسخه‌ای از روزنامه‌ی هرالد تریبون انداخته است.
 اثری از آن مرد که مشغول ور رفتن با گل‌ها بود؛ نیست.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای درشت

چشم‌های جف به سوی بالا و به پنجره‌ی دخترک رقصنده
 حرکت می‌کنند.

خارجی - همسایه‌ها - (روز) - نمای نیمه دور

دخترک کنار پنجره نشسته و خودش را در آینه‌ای نگاه
 می‌کند. او حواسش جای دیگری است و در همان حال موهای
 مسی رنگش را شانه می‌زند.

داخلی - آپارتمان جف - روز - نمای درشت

ناگهان چشم‌های او به سوی دیگری معطوف می‌شود، یعنی
 به سمت چپ خودش.

خارجی - همسایه‌ها - روز - نمای نیمه دور

او اکنون دارد به نزدیک‌ترین پنجره به اتاقش، نگاه می‌کند.
 کرکری پنجره بالا می‌رود و مردی که پیداست سرابدار است؛
 کرکری پنجره را بالا می‌برد. سپس برمی‌گردد به سوی اتاق و ما
 می‌بینیم که مرد و زن جوانی در آستانه‌ی در اتاق ایستاده‌اند.
 سرابدار کلیدی را که در دست دارد به مرد جوان می‌دهد و از
 روی محبت دو چمدان را می‌آورد و توی اتاق می‌گذارد. سری به
 نشانه‌ی تأیید تکان می‌دهد، سپس می‌رود. آن‌ها همدیگر را در
 برمی‌گیرند. مرد و زن از اتاق خارج می‌شوند و سپس در حالی که
 مرد، همسرش را در بر گرفته؛ بار دیگر وارد اتاق می‌شوند. مرد
 در اتاق را می‌بندد. نگاه زن جوان به کرکری بالا کشیده پنجره
 می‌افتد. مرد به سوی پنجره آمده و کرکری را پایین می‌کشد.

داخلی - آپارتمان جف - روز - نمای نیمه درشت

از چهره‌ی جف پیداست که فهمیده جریان از چه قرار است.
 او نمی‌داند که استلا پشت سر او ایستاده است.

لیزا: معده‌ات چی؟

جف: مثل یه توپ تو خالی؛ خالیه.

لیزا: زندگی عشقی‌ات چی؟

جف: چندان خبری نیست.

لیزا: چیزی ناراحتت کرده؟

آ...ه...

لیزا: خنده‌ی پر حرارتی بر لب دارد. دوربین عقب می‌کشد. او می‌ایستد و به آرامی به سمت چپ اتاق می‌رود و هم چنان نمای درشت او در کادر دیده می‌شود. او آباژور را روشن می‌کند. ما برای اولین بار او را به روشنی می‌بینیم. او چهره‌ای گرم و هوشمند دارد.

لیزا: (در حال حرکت) تا ته شو خوندم. (آباژور را روشن می‌کند).

لیزا

دوربین به سرعت او را دنبال می‌کند. او به سوی آباژور دیگری می‌رود که کمی دورتر است و همین باعث می‌شود که او را تا شانه ببینیم. او آباژور دوم را روشن می‌کند.

لیزا: کارول...

دوربین همراه او به طرف آباژور سوم حرکت می‌کند که لیزا آن را روشن کرده است. اکنون او را تمام قد می‌بینیم.

لیزا: فریمونت.

داخلی. آپارتمان جفریز. غروب. نمای نیمه درشت

جف به آن سوی اتاق و به او نگاه می‌کند.

جف: همون لیزا فریمونتی که یه لباس رو دو دفعه نمی‌پوشه؟

داخلی. آپارتمان جفریز. غروب. نمای نیمه دور

لیزا: چون انتظار دیگه‌ای از اون نمی‌ره.

او می‌چرخد و لباسش را به جفریز نشان می‌دهد.

لیزا: مستقیماً با هواپیما از پاریس اومده. فکر می‌کنی این‌جا فروش می‌ره؟

داخلی. آپارتمان جف. (غروب). نمای نیمه درشت

جف: بستگی داره به مظنه‌اش. بذار ببینم... پول بلیت

هواپیما، عوارض واردات، مالیات، ارزش افزوده...

لیزا: اکازیونه، هزار و صد دلار.

جف: (سوت می‌زنه) این لباسو باید تو بازار بورس عرضه می‌کردن.

لیزا: ما روزی یه دوجین از این لباس‌ها رو با همین قیمت می‌فروشیم.

جف: کی اونارو می‌خره؟ مأمورای وصول مالیات؟

داخلی. آپارتمان جف. (غروب). نمای متوسط

لیزا: با شادمانی می‌خندد.

لیزا: اگه قرار بود خودم پولشو بدم، ارزششو داشت. چون امشب شب بزرگیه.

او نگاهی به میز کنار دستی‌اش می‌اندازد که وسایل شخصی او روی آن دیده می‌شود. کیف دستی او هم روی میز است. همین‌طور که حرف می‌زند چشم‌هایش میز را می‌کاوند، گویی او به دنبال چیزی به خصوصی می‌گردد.

جف: (بیرون از کادر... گیج) مگه چه خبره؟

لیزا: (نگاهش را از میز می‌گیرد) نه من اشتباه نمی‌کنم. امشب شب بزرگیه.

جف: (خارج از کادر) امروز فقط یه روز معمولیه. تقویم که اینو می‌گه.

لیزا چیزی را که دنبالش می‌گشت؛ پیدا می‌کند. یک جعبه‌ی سیگار قدیمی را برمی‌دارد، آن را وارسی کرده و ادامه می‌دهد. لیزا: امروز اولین شب از آخرین هفته‌ایه که پای ال.بی. جفریز باید توی گج باشه.

جف: (خارج از کادر) یادم نمی‌آد واسه امشب بلیتی، چیزی فروخته باشم. لیزا برمی‌گردد و به او نگاه می‌کند و در همان حال جعبه‌ی سیگار را در دست دارد.

لیزا: (منسجم) برای اینه که همه شو یک‌جا خریدم... این قوطی کبریتی که توش زندگی می‌کنی روزهای بهتری رو به خودش خواهد دید.

داخلی. آپارتمان جف. (غروب). نمای متوسط

لیزا: روی جف قرار می‌گیرد.



جف: روزهای خوبی رو به خودش دیده.
لیزا: نه ندیده.

جف: نگاه می‌کنم به جعبه‌ی سیگار می‌اندازد.
جف: بدجوری داری پول‌هات رو نقله می‌کنی.
لیزا: این جور خوشم می‌آد، جف (آهی ناگهانی می‌کشد)
او!

او برگشته و به سرعت به طرف آن هجوم می‌برد و جعبه‌ی سیگار را روی میز می‌اندازد. دوربین همراه او حرکت افقی می‌کند. او دو پله را طی کرده، سپس به سوی جف برمی‌گردد.
لیزا: نظرت چیه که شامو تو رستوران ۲۱ بخوریم؟

داخلی. آپارتمان جف. (غروب). نمای نیمه درشت
جف: خوبه، انگار به آمبولانس هم بیرون نگه داشتی، آره؟

داخلی. آپارتمان جف. (غروب). نمای نیمه دور
لیزا: (راحت) بهتر از اون.

او در راباز می‌کند و کنار می‌ایستد. یک پیشخدمت میانه‌سال وارد می‌شود که لباس رسمی به تن کرده. او در یک دست غذا و در دست دیگر ظرف نوشیدنی را حمل می‌کند.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای درشت
واکنش او نشان از حیرت و سردرگمی دارد.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای متوسط
لیزا: ممنون که منتظر موندی کارل.

پیشخدمت بسمی می‌کند، سری تکان داده و وارد می‌شود. از پله‌های اتاق پایین می‌رود و لیزا به دنبالش حرکت می‌کند. دوربین همراه هر دو حرکت می‌کند.

لیزا: آشپزخونه سمت چپه، نوشیدنی رو بده به من. او ظرف نوشیدنی را به لیزا می‌دهد و لیزا هم آن را روی میز می‌گذارد. پیشخدمت به سوی آشپزخانه می‌رود.

کارل: عصر به خیر، آقای جفریز.
جف: چطوری؟

کارل به آشپزخانه می‌رود.

لیزا: (با صدای بلند به کارل) ظرف غذا رو همون جوروی بذار روی اجاق، درجه شو هم کم کن.

کارل: باشه خانم.

لیزا: (با علاقه مندی) لیوان بزرگ می‌خوام.

او به طرف گنجبه‌ی دیواری می‌رود. دو لیوان برمی‌دارد.

لیزا: به اندازه کافی بزرگ هستن؟

جف: عالیه. در باز کن سمت راسته.

لیزا در باز کن را پیدامی‌کند. لیوان‌ها را روی میز می‌گذارد و

شروع می‌کند به باز کردن در چوب پنبه‌ای نوشیدنی.

لیزا: فکر نکنم هیچ کاری کسل‌کننده تر از این باشه که تو این

خونه بمونی. هفته‌ی گذشته حتماً بهت خیلی سخت گذشته.

جف: آره. دلم می‌خواد اینواز پام واکنم و بزئم بیرون.

لیزا: (مشغول باز کردن در نوشیدنی است) من کاری می‌کنم

که نتونی این هفته‌ای رو که توش هستم، اصلاً فراموش کنی.

کارل از آشپزخانه برگشته و ظرف خالی غذا را در دست

دارد. او ظرف را زمین می‌گذارد و می‌بیند که لیزا نتوانسته در

نوشیدنی را باز کند. او ظرف را از لیزا می‌گیرد و با مهارتی حرفه‌ای

آن را باز می‌کند. لیزا از درون کیفش پول درمی‌آورد تا به او بدهد.

لیزا: اینم برای تاکی.

کارل: ممنون، خانم فریمونت.

او ظرف غذا را برمی‌دارد.

کارل: آقای جفریز شام بهتون خوش بگذره.

جف: ممنون.

کارل از در خانه خارج می شود و دورین همان جامی ماند و لیزا و جف را در کادر نشان می دهد. او کنار جف می نشیند. ما متوجه می شویم که بیرون تاریک تر شده است و آپارتمان های بیرون چراغ های شان را روشن کرده اند، آن دو نوشیدنی می نوشند. دورین نزدیک تر رفته و نمای دو نفره ای از آن ها را نشان می دهد.

لیزا: عجب روزی رو پشت سر گذاشتم.

جف: خسته ای؟

لیزا: نه چندان. تمام صبح رو در قسمت فروش بودم. با خانم دافرسن که تازه از پاریس اومده نوشیدنی خوردم. ناهار با کله گنده های شرکت، عصر هم با دو تا مشتری دیگه.

جف: بهم بگو خانم هی وود چی پوشیده بود؟

لیزا: (جدی) عالی بود.

او خنده ای مختصری می کند و نگاه ملامت باری به جف می اندازد.

لیزا: منو بگو که با حرارت دارم واسه ات حرف می زنم.

عکس العمل جف خنده ای مختصری است.

لیزا: تو دوست نداری با مردم بجوشی.

جف: این که بد نیست.

لیزا: شاید یه روز تصمیم گرفتی که خودت یه آتلیه همین جا باز کنی.

جف: چطور می تونم مثلاً از پاکستان، اون آتلیه رو سرپرستی کنم؟

لیزا: نگاه از سر سادگی به او می اندازد.

لیزا: جف... یعنی وقتش نرسیده که برای خودت کار کنی؟

جف: ای کاش می تونستم.

لیزا: خب این کار رو بکن.

جف: (لحنش به گونه ای است که گویی نمی تواند حرف او را باور کند).

جف: منظورت اینه که از مجله پیام بیرون؟

لیزا: آره.

جف: برای چی؟!

لیزا: به خاطر خودت... و من (او مشتاقانه می افزاید).

همین فردا من می تونم به دوجین قرارداد عکاسی مد و پرتره

برات جور کنم... جف با خنده ای ملایم حرف او را قطع می کند. لیزا: (رنجیده) نخند... می تونم این کار رو بکنم!

جف: منم از همین می ترسم.

(او به جای دیگری زل می زند) می تونی تصور بکنی که سوار بر یک جیب، اونم با ریشی که سه روزه نتراشیدمش؛ پیام توی سالن مد؟ (او به این حرف ها می خندد).

لیزا: من می تونم تو رو بایه فلانل سربه ای مجسم کنم که خیلی هم جذاب می شی.

جف: (چشم در چشم او می دوزد) بهتره این حرف های بی معنی رو ول کنیم، ها؟

لیزا بلند می شود. دورین عقب می کشد.

لیزا: بهتره برم شامو آماده کنم.

او پشت سر جفریز است و دور می شود، سپس وارد آشپزخانه می شود.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

جف آهی می کشد سپس به پاهایش نگاه کرده و به فکر فرو می رود. برای لحظاتی به همین وضع می ماند. سپس سرش را بلند می کند و پنجره های همسایه های روبه رو نگاه می کند. پشت سر او گهگاه لیزا را می بینیم که در رفت و آمد است.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

توجه جفریز به آپارتمانی است که تا به حال آن را ندیده ایم. این آپارتمان به زن تنهایی تعلق دارد که حدوداً چهل ساله است. او تنها زندگی می کند. آپارتمان او پایین آپارتمان آن مرد فروشنده است.

داخلی - آپارتمان جف - شب - نمای درشت

جف با توجه ای فراوان رو به جلو خم می شود. در پشت سر او می توانیم لیزا را ببینیم که پارچه ای روی میز می اندازد.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

منظره ای نزدیک تری از آن زن را می بینیم. او لاغر است و قیافه ای جذابی ندارد. او جلوی آئینه ایستاده و در حال تکمیل

آرایش خود است. حرکت مختصری کرده و عینکش را برداشته به چشم می گذارد و قدری به طرف آینه‌ی روبه‌رویش خم می شود. پس از اتمام کارش، عینک را از چشم برمی دارد. از جایش بلند می شود. نگاهی به لباس خود می اندازد و نشان می دهد که از دیدن خود در آینه خشنود است. اما در واقع لباس او هیچ جذابیتی ندارد. او به طرف اتاق پذیرایی می رود. گویی منتظر کسی است.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف بی آن که چشم از آن صحنه بردارد، لیوان نوشیدنی اش را برداشته می نوشد. موقع نوشیدن چشم هایش به آرامی بالا می آیند.

خارجی. همسایه‌ها. (شب). نمای نیمه دور

دوربین به آرامی به سوی پنجره‌ی اتاق پذیرایی آپارتمان آن زن حرکت می کند. میز غذای چیده شده و شمع‌دانی‌های روشن روی میز دیده می شوند. او برای دو نفر تدارک شام دیده است. او وارد اتاق شده و تبسمی می کند. او به سوی در می رود. آن را باز می کند و وانمود می کند که به یک میهمان (خیالی) خوشامد می گوید. سپس از میهمان خود می خواهد که پشت میز بنشیند. او وسایل میهمانش را می گیرد. سپس به آشپزخانه می رود و با یک بطری نوشیدنی باز می گردد. او می نشیند و برای خودش و میهمانش نوشیدنی می ریزد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

تبسمی از سر همدلی بر لبان جف دیده می شود. دوپس زمینه لیزا را می بینیم که او شمع‌دانی راروی میز می گذارد و به آشپزخانه باز می گردد.

خارجی. همسایه‌ها. (شب). نمای نیمه دور

زن، نوشیدنی اش را نوشیده و برای خودش یکی دیگر می ریزد. سپس رو به میهمان خیالی تبسم می کند. لیوان راروی میز می گذارد. خنده از لبانش محو می شود. ناگهان سر بر روی بازو گذاشته و به هق هق می افتد.



داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف، لیوان در دست با احساسی از همدلی بیرون را نگاه می کند. او نمی داند که لیزا پشت سر اوست و او هم دارد این درام کوچک را مشاهده می کند.

لیزا: این همونیه که بهش می گن «افسردگی ناشی از نداشتن یه مرد».

جف: (به علامت موافق بودن سری تکان می دهد) خانم تنها... خوش به حالت اقلأ چیزی وجود نداره که تو به خاطرش خودتو ناراحت کنی.

لیزا: اوه؟ از این جا می تونی آپارتمان منو ببینی؟ از این جا خیابون ۶۷ پیدااست؟

جف: نه کاملاً، ولی ما این جا یه آپارتمان دیگه داریم که احتمالاً خیلی شبیه آپارتمان تونه (او اشاره می کند) حتماً دوشیزه تورسورو که خاطرات می آد.

نگاه هر دوی شان به سوی چپ حرکت می کند.

خارجی. همسایه‌ها. (شب). نمای نیمه دور

آپارتمان دخترک رقصنده دیده می شود. او سه میهمان دارد. او برای میهمان هایش نوشیدنی می ریزد. او به بالکن می رود و یکی از میهمان‌ها پشت سر او به بالکن می رود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف برمی گردد و با خنده به لیزا می گوید.

جف: انگار نظر این یکی رو جلب کرد.
لیزا: اون دختر نه اینو دوست داره و نه اونای دیگه رو.
جف: از این فاصله ی دور چطور می تونی بفهمی؟
لیزا: تو گفتی از این جا می تونی آپارتمان من رو ببینی، مگه نه؟

لیزا با نگاهی معنادار به جف از آن جادور می شود. دوربین پیش رفته تا به نمای نیمه درشت از جف می رسد که تنهاست. او دارد نسبت به آخرین حرکتی که لیزا انجام داد فکر می کند، سپس نگاهش را تغییر می دهد.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای متوسط

کرکری پنجره ی آپارتمان عروس و داماد هم چنان پایین است. با این حال نوری از درون پنجره دیده می شود.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

تبسمی مختصر، اما گرم در چهره ی جف دیده می شود. چشم هایش از آپارتمان عروس و داماد دور شده و به آرامی به سوی آپارتمان همسایه ی سمت راست متمایل می شود. او چیز جالبی برای دیدن می یابد و به نقطه ی زل می زند. آن چه که می بیند باعث می شود جدیتی در چهره اش پدید آید.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

آپارتمان فروشنده. ما هم اتاق نشیمن و هم پذیرایی را می بینیم. فروشنده سینی شام را آماده کرده سپس از آشپزخانه راه افتاده و از پذیرایی عبور می کند و وارد اتاق خواب می شود. او سینی را جلوی همسرش می گذارد. بالش هایی پشت سر زنش می گذارد تا او راحت تر باشد. زن به خودش زحمت نمی دهد که از او تشکر کند و حواسش بیش تر به غذایی است که درون سینی گذاشته شده است. رفتار این زن نشان می دهد که راضی نیست. هیچ چیز روبه راه نیست. این غذا آن غذایی نیست که او می خواسته است. غذا خوب هم پخته نشده است. او شروع می کند به انتقاد کردن از شوهرش. مرد می خواهد جواب او را بدهد، اما فکر می کند کار بهتری انجام دهد یعنی از اتاق بیرون برود. او وارد آشپزخانه شده و به یک کابینت دیواری می رسد.

یک بطری از آن جابر داشته و برای خود نوشیدنی می ریزد. سپس به پذیرایی می آید و برای لحظه ای گوش می دهد. همسرش با آکراه و بی میلی مشغول خوردن غذای خود می شود. مرد به آرامی گوش تلفن را برمی دارد و شماره ای می گیرد.

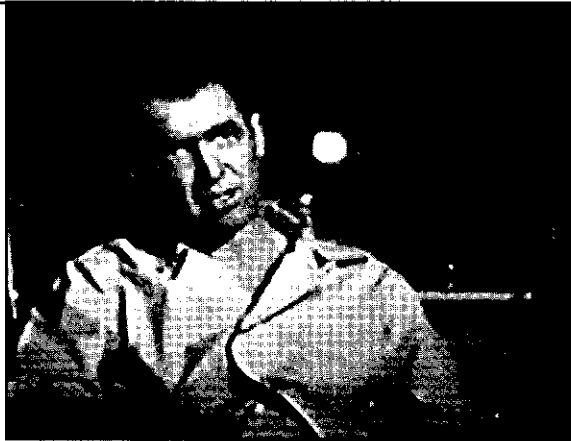
داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

جف کاملاً مجذوب آن چه که می بیند شده است. او اندکی به جلو خم می شود.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای متوسط

اکنون نمای نزدیک تر و بهتری از فروشنده را می بینیم که گوشی را در دست دارد و منتظر است تا ارتباط برقرار شود. کسی که او برایش تلفن زده، گوشی را برداشته و جواب می دهد. تغییری در چهره ی مرد به وجود می آید. او آرام می شود و تبسم گرمی بر لب می آورد. آرام حرف می زند و هر از گاهی به در اتاق خواب نگاهی می اندازد. در اتاق خواب می بینیم که همسرش فهمیده که مرد با تلفن حرف می زند. او به آرامی سینی را کنار می گذارد. از رختخواب پایین می آید و به طرف در اتاق خواب راه می افتد تا گوش بایستد. دیواری که میان دو پنجره ی آپارتمان قرار دارد، او را از دید ما پنهان می کند.

سپس ناگهان به نظر می رسد که او در اتاق را باز کرده باشد، چون ما بازوی او را در گوشه ی دیوار می بینیم که به سوی مرد اشاره می کند و تلفن را نشان می دهد. مرد به آرامی چیزی در گوشی می گوید و مکالمه اش را به اتمام می رساند. او به سوی اتاق خواب حرکت می کند. چهره اش عصبانی نشان می دهد. در اتاق خواب، زن را می بینیم که عقب عقب می آید و مرد که او را دنبال می کند. زن می خندد و سپس با عصبانیت چیزی به مرد می گوید. خنده ی او باعث عصبانیت بیش تر مرد می شود. بالاخره، مرد اتاق را ترک می کند و وارد پذیرایی می شود، سپس به آشپزخانه رفته و یک نوشیدنی دیگر برای خودش می ریزد. همان جامی ایستد. سعی دارد بر اعصابش کنترل داشته باشد. اما گویی به نظر می رسد که لیوان شیشه ای را که در دست دارد بر اثر فشار انگشتانش خرد شده است.



داخلی - آپارتمان جفریز - (شب) - نمای نیمه درشت

در همان حال که جف مشغول تماشای این درام کوچک است، صدای پیانوی به گوش می رسد. اکنون او توجه اش را از آپارتمان مرد فروشنده به سوی منشأ صدای پیانو برمی گرداند. چشم هایش در جهت آپارتمان موسیقی دان به حرکت درمی آید.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

از پنجره ی استودیوی موسیقی دان؛ او را می بینیم که روی آهنگ تازه ای کار می کند.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

جف به موسیقی گوش می دهد. صدای لیزا را که می شنود، سرش را به سوی او برمی گرداند:

لیزا: (از آشپزخانه آمده است) این موسیقی از کجا می آید؟ دوربین به سرعت عقب می کشد و جف هم زمان صندلی چرخدارش را می چرخاند. لیزا از آشپزخانه برگشته است و ظرفی غذا در دست دارد.

جف: اوه... مال اون آهنگ سازه است. اون توی استودیویش تنها زندگی می کنه. شاید هم ازدواج ناموفقی داشته.

لیزا: (غذا را روی میز می گذارد) مسحور کننده است. او یک صندلی راجلو کشیده و روی آن و پشت میز می نشیند. اکنون می توان دید که نور آن شمع حافظی میز را روشن کرده اند و بقیه اتاق تقریباً در تاریکی فرو رفته است.

لیزا: انگار دارن این موسیقی رو به خاطر ما می نوازن، جف: (با خورشویی) تعجبی نداره، حتماً کلی زجر کشیده.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

احساسی از ناراضی در چهره ی لیزا دیده می شود، اما او به سرعت از این حس فاصله می گیرد و نگاهش را به پایین و به میز می دوزد.

لیزا: دست کم نمی تونی بگی که شامون خوشمزه نیست.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

جف با جدیت به او نگاه می کند.

جف: لیزا؛ غذایش عالیه. (بی هیچ اشتیاقی به غذا نگاه می کند) مثل همیشه.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

در خشنده گی از چهره ی لیزا محو می شود و او به آرامی چشم هایش را به پایین و به سوی میز برمی گرداند.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

لیزا به آرامی برای جف غذا می کشد.

دیزالو به:

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

لیزا را از فراز شانه های جف می بینیم. لیزا: تفاوت زیادی بین مردم و شیوه ی زندگی شون وجود نداره! همه غذا می خوریم، حرف می زنیم، می نوشیم، می خندیم، لباس می پوشیم...

جف دست هایش را بلند می کند.

جف: خیره خب، حالا نگاه کن...

لیزا تکانی به خودش می دهد می گوید:

اگه بهم بگی که تمام این کارها رو می کنی تا حقیقت رو بهم نگی و چیزی رو پنهون می کنی، شاید اون وقت حرفت رو باور کنم.

جف: من هیچی رو پنهون نمی کنم. فقط...

لیزا: (نمی گذارد او حرفش را تمام کند) مزخرفه. چه فرقی می کنه آدم کجا باشه. چرا آدم نمی تونه دو جا زندگی کنه؟
جف: بعضی ها می تونن. حالا اگه بذاری برات توضیح می دم...

لیزا: (نمی پذیرد) مگه چه خبره؟ قراره که تو بری به جای دیگه و عکس بگیری. مثل توریستی که دائماً در سفر تعطیلاته، مگه نه؟

جف: ببین. آره. این نظر توه. تو اسمش رو این می داری، اما...

لیزا: این مسخره اس که فکر کنی فقط این جور می شه زندگی کرد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت
جف دارد ناامید می شود.

من داشتم یک جمله ی ساده رو می گفتم، یک جمله ی واقعی رو... اگه فقط برای یه دقیقه دهنوتوبندی می توئم جمله مو تموم کنم!

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

لیزا برای لحظه ای بی آن که چیزی بگوید به جف زل می زند.
سپس:

لیزا: اگه چیزی که می خوای بگی مثل همین رفتار باشه، اصلاً دلم نمی خواد بشنوم.

جف: (او را آرام می کند) لیزا، آرام باش، می شه؟
لیزا: (چیز دیگری باعث می شود که دوباره برافروخته شود) تو نمی تونی خودت رو با این وضع وفق بدی، ستم نمی توئم. تو فکر می کنی مردم همیشه باید توی یه نقطه بمونن و در جا بززن و همون جا به دنیا بیان و همون جا بمیرن.

جف: (بلند، واضح) لیزا! خفه شو!
لیزا بر می گردد و به اتاق خیره می شود، خشم وجود او را فرا گرفته است.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

پس از لحظه ای سکوت، جف با جدیت حرفش را ادامه

می دهد:

جف: تو تا حالا برنج با کله ی ماهی خوردی؟
لیزا: معلومه که نخوردم.

جف: خب اگه می خوای با من زندگی کنی مجبوری که بخوری تا به حال تونستی توی ارتفاع پانزده هزار پایی اونم توی سرمای بیست درجه زیر صفر خودتو گرم کنی؟

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

لیزا هم چنان اتاق را نگاه می کند. بی آن که سرش را بر گرداند می گوید:

لیزا: اوه، من دائماً دارم همین کار رو می کنم. چند دقیقه بعد از غذا خوردن این طوری می شم.

جف: تا حالا بهت تیراندازی کردن؟ تا حالا شده که شب پشت یه کیسه شن قایم بشی چون یکی دوست نداشته جلوی دوربین تو ژست بگیره؟

لیزا پاسخی نمی دهد. آشکار است که این پرسش های نامربوط او را مضطرب کرده است.

جف: تا حالا پیش او مده که بالباس خواب و جوراب تو سرما گیر کرده باشی.

لیزا: تنها چیزی که دلم می خواد بدونم اینه که چطور لباس های مناسب بپوشم.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

از روی شانهِ لیزا، جف را می بینیم. جف طوری حرف می زند که گویی خاطرات قدیمی برایش زنده شده است.

جف: ها؟ برو و سعی کن که توی برزیل یه بارونی پیدا کنی. حتی وقتی بارون نمی آد. لیزا، توی این کار تو فقط می تونی یه دونه چمدون با خودت بیاری. باید خونه به دوش باشی. خوب نمی شه خوابید. هر روز نمی شه حموم کرد.

لیزا: جف، لازم نیست برای این که ثابت کنی که من اشتباه می کنم، این قدر نفرت انگیز حرف بزنی.

جف: تازه کجاشو دیدی. تو باید قبول کنی که برای یک همچی زندگی ساخته نشدی.



زندگی کنم. به جورایی دلم می‌خواد که منم بخشی از زندگی تو باشم.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
جف می‌خواهد چیزی بگوید، اما فکر می‌کند که بهتر است ساکت بشود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط
لیزا در میانه‌ی جمع کردن وسایلش مکث می‌کند، سپس.
لیزا: خدا حافظ جف.
جف: منظورت اینه که «شب به خیر».
لیزا: منظورم همونی بود که گفتم.
چشمان جف او را دنبال می‌کنند. صدای باز شدن در که به گوش می‌رسد، او لیزا را بی‌اختیار صدا می‌زند.
جف: لیزا!!

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه دور
لیزا در راتانیمه باز کرده است.
جف: می‌شه همین طوری ادامه بدیم؟
لیزا: بی‌هیچ آینده‌ای؟

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه دور
جف سعی دارد آرام جلوه کند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
لیزا می‌فهمد که این بحث راه به جایی نمی‌برد.
لیزا: تو خیلی یک دنده‌ای.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
جف عصبانی می‌شود.
جف: من یک دنده نیستم! واقع ببینم!

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
لیزا طعنه می‌زند.
لیزا: می‌دونم که دیگران بهم می‌گن اشتباه می‌کنم اگه باهات عروسی کنم.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
جف آشکارا عصبی است.
جف: اگه سرت درد می‌کنه واسه دردسر! از خدا می‌خوام کمکت کنم!

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
لیزا از جایش بلند می‌شود. دوربین با او حرکت می‌کند. او از دوربین دور شده و به وسط اتاق می‌رود و می‌گوید:
لیزا: (با ملال) پس این طوریه. تو این جا نمی‌مونی. منم نمی‌تونم با تو بیام.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
جف نگاه عمیقی به او می‌اندازد.
جف: یه جای کار غلط بوده.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط
لیزا از نقطه‌ی دید جف.
لیزا: تو فکر نمی‌کنی یکی از ما دو نفر باید تغییر کنه؟
جف: الان دیگه گمون نکنم بشه.
لیزا وسایلش را جمع می‌کند. پیداست که می‌خواهد برود.
لیزا: (راحت) من عاشقتم و برام مهم نیست که چطوری

جف: خب... کی دوباره می بینمت؟

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

دوربین به آرامی بر روی آپارتمان های مختلفی که روبه روی پنجره ی جف هستند؛ حرکت می کند. در دور دست خیابان و رفت و آمد اتومبیل هارا می بینیم. دوربین چرخش خود را کامل کرده و بار دیگر به عقب برمی گردد. در جایی یک سگ زوزه می کشد. دوربین در حرکت افقی اش ناگهان مکث می کند.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

لیزا در آستانه ی در می ایستد.
لیزا: خیلی طول نمی کشه. اما...
(بتمسی می کند) نه تا فرداشب.

هم چنان که در رابه آرامی می بندد. هم چنان تبسم بر چهره اش دیده می شود.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

جف تبسم مختصری می کند. اما هم زمان با ادامه پیدا کردن زوزه ی سگ، عکس العملی حاکی از نگرانی در او دیده می شود. چشمانش را می چرخاند تا منشأ صدا را پیدا کند، اما موفق نمی شود. گیج شده است. این صحنه و صدای سگ:

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

شادی چهره ی جف جای خودش را به یک نارضایتی می دهد. او به سوی تلفن می رود. گوشی را برداشته و شماره ای می گیرد.

فیداوت می شود.

فیداین:

گانیسون: (از توی تلفن) الو.

جف: گانیسون؟

گانیسون: خودم. تویی خب؟

جف: آره منم.

گانیسون: چی شده؟

جف: باید بگی چی نشده. بینم هواپیمای روز سه شنبه چه ساعتی حرکت می کنه.

گانیسون: (دستور) جف...

جف: (اصراری ندارد چه ساعتی باشد) مهم نیست کجا می ره... فقط به جای دور باشه بهتره.

گانیسون: (پس از مکثی) باشه. هند و چین. سه شنبه می فرستیم اون جا.

جف: خوبه شب به خیر. رفیق قدیمی.

گانیسون: باشه.

جف گوشی را می گذارد، به در اتاق نگاه می کند. اصلاً راضی به نظر نمی رسد.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای دور

از نقطه ی دید او ابتدا قطرات باران را می بینیم که می بارند. پنجره های همسایه ها هم دیده می شوند. در راهروهای خانه های روبه رو نور مختصری به چشم می خورد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

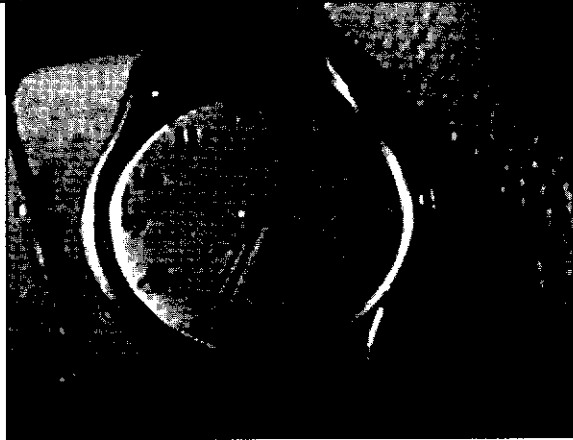
جف کم کم از خواب بیدار می شود، چون توجه اش جلب شده به:

داخلی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه درشت

جف به سوی پنجره باز می گردد. سیگاری روشن می کند و در آرامش آن را می کشد. هم زمان به همسایه ها هم خیره می شود.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

باران باعث می شود تا آن زوجی که در بالکن خوابیده اند،



بیدار شوند و رختخواب شان را جمع کرده و به داخل بروند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف با دیدن این رویداد تبسمی می کند و چشم هایش رازو به پایین حرکت می دهد، چون چیزی توجه اش را جلب کرده است.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

آن مرد فروشنده از آپارتمانش بیرون می آید و یک چمدان فلزی بزرگ در دست دارد. صدایی توجه او را جلب می کند. لحظه ای گوش می سپرد و اطمینان پیدا می کند که چیز مهمی نیست. سپس برمی گردد و از راهرو خارج می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف گیج شده است. برای لحظه ای به نشانه ی فکر کردن سرش را پایین می اندازد. سپس سمت چپ یعنی همان خیابان دور دست را نگاه می کند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه دور

گوشه ای از خیابان را می بینیم که نور یک چراغ خیابانی آن را روشن کرده است. لحظه ای بعد مرد فروشنده را با همان چمدان می بینیم که آن چمدان را در دست دارد که سرش را پایین گرفته و رد می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف با تعجب به این حرکت نامعمول و شبانه نگاه می کند. سپس به ساعت مچی خود نگاهی می اندازد. اینسرت: ساعت جف ۷:۵۵ دقیقه را نشان می دهد.

فیدات سریع

فیداین سریع

اینسرت: ساعت اکنون ۲۳:۳۵ را نشان می دهد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

او گیج تر از قبل نگاهش را از خیابان گرفته و به سوی راهروی آپارتمان حرکت می دهد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

فروشنده از راهرو می پیچد و به سوی آپارتمانش می آید، او هم چنان همان چمدان را در دست دارد؛ او به سرعت وارد آپارتمانش می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف به شدت به فکر فرو رفته است. نوری در روبه رو پدیدار می شود و بازتاب آن در بخش راست صورت جف می پیچد. او به سوی نور نگاه می اندازد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

این نور از پنجره ی استودیوی موسیقی دان می آید. در آپارتمان او باز است و او به لبه ی در تکیه داده، دستش هنوز روی کلید برق است. او وارد می شود. در راپشت سرش می بندد. لباس های او کاملاً خیس است. او حالت طبیعی ندارد. به سوی پیانو رفته و نت هایی را که روی پیانوست پخش و پلا می کند. او بر روی یک صندلی می افتد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

گویی آن چه که جف دیده، او را به فکری انداخته است.

صندلی چرخدارش را عقب می کشد. او دنبال نوشیدنی می گردد. آن را یافته و می نوشد. اما چیزی که در روبه رو اتفاق می افتد، او را به تعجب می اندازد.

خارجی - همسایه - (شب) - نمای نیمه دور
مرد فروشنده بار دیگر از آپارتمانش بیرون آمده و آن چمدان فلزی را در دست دارد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت
چشم های جف به سوی خیابان حرکت می کنند.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور
یکی دو لحظه بعد مرد فروشنده چمدان در دست دیده می شود که از خیابان عبور می کند.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت
چهره ی جف هیچ حالتی ندارد. فقط به روبه رو خیره شده است.

فیدات:

فیداین:

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

سر جف تکان می خورد. چشم هایش باز می شود سپس سرش را به سرعت بالا می آورد. سعی دارد خواب را از خود دور کند.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای متوسط

کرکره های پنجره های آپارتمان مرد فروشنده پایین هستند و نور مختصری پشت آن ها دیده می شود. دوربین به سوی راهرو خالی حرکتی افقی انجام می دهد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

چشم های جف به سرعت به سوی خیابان می چرخند.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

کوچه و خیابانی که منتهی به آن است خالی و خلوت است. دوربین حرکتی افقی می کند و به پنجره ی دخترک رقصنده می رسد. او سعی دارد مانع ورود دوست سمج خود به خانه شود. زانکش را در آورده روی صندلی می اندازد. جلو بیخچال می ایستد و در آن را باز می کند. دنبال چیزی برای خوردن می گردد. یک تکه پای کدو حلوانی در آورده. در بیخچال رابسته و تکه ای از پای را می خورد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

ناگهان چشم های جف به سوی خیابان می چرخند.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

برای یک لحظه مرد فروشنده را می بینیم که رد می شود. دوربین حرکت کرده و به آپارتمان مرد فروشنده می رسد. لحظه ای همان جایی ماند تا این که مرد در آستانه ی راهرو ظاهر می شود. او وارد آپارتمانش می شود.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

جف نشسته بر صندلی اش و نگاهش کاملاً متوجه روبه روست، اما خواب کم کم به سراغش می آید.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای دور

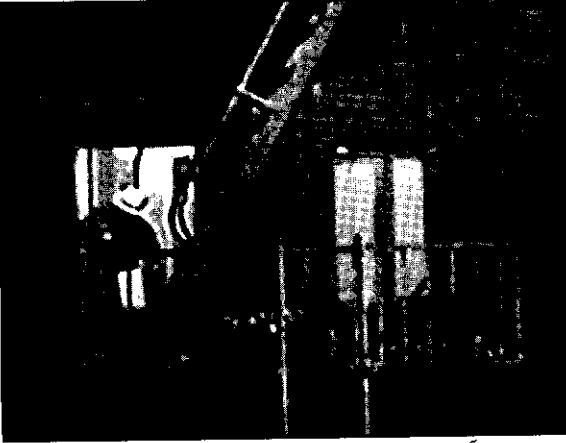
دوربین به آرامی بر روی پنجره های همه ی همسایه ها حرکت می کند. نور پنجره ی اتاق دخترک رقصنده خاموش می شود. تنها یک اتاق روشن است و آن پنجره ی اتاق همان مرد فروشنده است که کرکره ها را پایین کشیده است.

فیدات:

فیداین:

داخلی - آپارتمان جف - سحرگاه - نمای درشت

نمایی درشت از صورت جف. او هم چنان در صندلی چرخدارش به خواب رفته است. دوربین از روی صورت او حرکت کرده و پنجره های روبه رو را نشان می دهد. باران بند



آمده است و هواروشن است، دوربین روی پنجره و راهروی آپارتمان مرد فروشنده باقی می ماند. مرد فروشنده را می بینیم که از خانه بیرون می آید و پشت سر او زنی خارج می شود. پشت او به دوربین است و ما نمی توانیم صورت آن زن را ببینیم. آن ها از راهرو خارج می شوند. دوربین دوباره روی صورت جف برمی گردد که خوابیده است.

فیدادوت.

فیداین.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای دور

اکنون صبح شده است. خورشید می درخشد. دخترک رقصنده مشغول تمرین است. صدای موسیقی از استودیوی موسیقی دان شنیده می شود، اما چیزی که توجه ما را جلب می کند همان زوجی هستند که در بالکن می خوابند. زن با طنابی بلند سیدی را پایین می فرستد که سنگی درون آن است. سبد که به پایین می رسد، دوربین با حرکتی افقی سگ را که از درون سبد بیرون پریده دنبال می کند. سگ در حیاط می دود. زن سبدرابالا می کشد و آن را روی بالکن می گذارد. دوربین عقب کشیده و وارد آپارتمان جف می شود. استلا، همان پرستار را می بینیم که جف را ماساژ می دهد.

استلا: فکر می کنی بارون باعث می شه که هوا خنک تر بشه. نه. تنها کاری که بارون می کنه اینه که گرما رو رطوبت دار کنه.

او مایعی بر روی پشت جف می مالده که باعث تکان خوردن جف می شه.

جف: عجب سرده این مایع.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای متوسط

سر جف در پیش زمینه قرار گرفته است. استلا مشغول کارش است.

استلا: اداره ی بیمه خوشحال می شه اگه تو دیگه روی صندلی چرخدار نشینی و بگیری بخوابی.

جف: (از میان دندان های فشرده اش) تو از کجا می دونی!

استلا: چشمات قرمز شده. احتمالاً ساعت ها نشستی و زل

زدی به اون پنجره ها.

جف: آره.

استلا: (سخت تر ماساژ می دهد) اگه یکی از اونافهمه که داری

بیرون رو نگاه می کنی، چه می کنی؟

جف: بستگی داره کدومشون باشه.

استلا: دست از ماساژ برداشته و سراغ روغن می رود.

جف: مثلاً دوشیزه تورسو...

استلا: پشت او را روغن می مالده. این کار آه جف را در می آورد.

استلا: از فکر اون بیا بیرون.

جف: اون خوبه می خوره و خوب هم می خوابه.

استلا: آخرش هم به گامبو می شه و مته بیچاره ها می افته به

گوشه.

جف: گفتم بیچاره، اون خانم تنها که یادت هست، اون خیلی

تنهاست.

استلا: دختر بیچاره. بالاخره به روزی اونم خوشبختی رو

پیدا می کنه.

جف: به جاش مرده گمش می کنه.

استلا: کسی توی این آپارتمان ها پیدا نمی شه که به درد اون

بخوره؟

جف: خب، به زودی اون فروشنده، مناسب این کار خواهد

بود.

استلا: (توجه اش جلب شده) مگه اون و زنش از هم جدا شدن؟

جف: به سختی می شه سردر آورد. اون دیشب چند بار توی

بارون از خونه زد بیرون. به چمدون هم دستش بود.

استلا: (متعجب) مگه اون فروشنده نیست؟

جف: ولی ساعت سه بعد از نیمه شب آدم چی می تونه بفروشه؟

استلا: (بی اعتناست) لامپ های شبرنگی، لامپ هایی که جلوی خونه ها روشن می کنن.

جف: من مطمئنم که اون داشت یه چیزی رو می برد بیرون. استلا به جف کمک می کند که روی صندلی اش بشیند.

استلا: خب حتماً می خواسته خلوت کنه.

جف: گاهی وقت ها موندن بدتر از رفتنه.

استلا: (به او نگاه می کند) ولی این کاره مردهای بی جنبه اس. جف پشت به پنجره ی اتاقش دارد.

استلا: (پودر و روغن را جمع می کند) امروز چه خبره؟ پیشرفتی حاصل شده؟

جف: نه. همه کرکره ی پنجره ها شون رو پایین کشیده.

استلا: تو این گرما؟

(برمی گردد و از روی شانه به جف) انگار پیدا شدن.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای نیمه درشت

او به سرعت صندلی چرخدارش را به سوی پنجره می چرخاند، اکنون نیم رخ او دیده می شود.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نیمه دور

فروشنده کرکره ی پنجره را بالا داده و در اتاق نشیمن ایستاده و بیرون را نگاه می کند. این نگاه معمولی نیست، بلکه هو شیارانه و دقیق است. او پنجره های همسایه ها را از نظر می گذراند، و چشمانش به پنجره ی جف نزدیک تر می شوند.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای متوسط

جف در صندلی چرخدار و رو به پنجره است، استلا کنار او است. جف با بازویش به او می زند.

جف: برگرد! نذار تو رو ببینه! زود باش!

او به سرعت صندلی چرخدارش را عقب می کشد و استلا با تعجب کنار می رود. آن ها هر دو اکنون در سایه هستند.

استلا: (گیج و زمزمه کنان) چیه؟ جریان چی بود؟

جف چشم هایش را به پنجره دوخته است.

جف: (به آرامی) اون فروشنده داره از پنجره ی خونه اش بیرون نگاه می کنه.

استلا آرامشش را به دست می آورد، نگاهی از سر تنفر به جف می اندازد و از سایه بیرون می آید.

استلا: این که یه کار خلافیه که همه انجام می دن.

جف: (به تندی) برگرد! اون تو رو می ببینه!

استلا به درون سایه برمی گردد.

استلا: این که خجالت نداره. من هم اونو دیدم.

جف: (هم چنان نگاهش به پنجره است) این یه نگاه کردن معمولی نیست. این نگاهیه که وقتی طرف خطایی کرده باشه، می تونی توی چشم هاش ببینی.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نیمه دور

فروشنده نگاه جست و جوگرش را از بیرون می گیرد. سپس اتفاقی که درست زیر پنجره ی اتاقش در حال وقوع است، توجه او را به خود جلب می کند. او با دقت پایین را نگاه می کند. کاملاً پیداست که مضطرب شده است.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای متوسط

جف به جلو خم می شود تا ببیند فروشنده چه چیزی دیده است.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نیمه دور

دوربین پیش می رود و رو به پایین حرکتی می کند و به ما نشان می دهد که مرد فروشنده چه چیز را دیده است. همان سگ کوچولویی را که درون آن سید دیده ایم؛ سگ بوته های گل های حیاط خانه ی مرد فروشنده را بو می کشد.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای درشت

چشمان جف به سرعت رو به بالا و به سوی فروشنده می چرخد.

خارجی - همسایه ها - نمای نیمه دور - (روز)



دریاری و بیاریش برام.

استلا کیفش را گوشه‌ای می‌گذارد. دورین را از جعبه‌اش درآورده می‌آید و آن را به جف می‌دهد. جف هم فوراً رو به پنجره می‌چرخد و دورین را بر چشم می‌گذارد. استلا ناخرسند است، سپس به طرف در رفته و می‌گوید:

استلا: در دسر، دارم بوشو می‌شوم. خدا کنه هر چه زودتر گچ پاتو واکنن تا منم خلاص بشم.

همین که استلا از در خارج می‌شود، دورین به سوی جف پیش رفته و نمای درشتی از او و دورین چشمی‌اش کادر را بر می‌کند.

خارجی. همسایه‌ها. (روز). نمای نیمه دور
فروشنده پاک کردن چمدان را تمام کرده. آن را روی زمین می‌گذارد. او برمی‌گردد و باز دیگر پنجره را نگاه می‌کند.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت
جف به سرعت دورین چشمی را پایین آورده و خود را کمی عقب می‌کشد. برای لحظه‌ای رو به رو نگاه کرده، سپس با دقت باز دیگر دورین را بر چشم می‌گذارد.

خارجی. همسایه‌ها. (روز). نمای نیمه دور
مرد فروشنده اتاق نشیمن را ترک می‌کند و دورین چشمی او را دنبال می‌کند. او به آشپزخانه می‌رود. پشت او به دورین

فروشنده رو به بیرون خم شده و سگ را نگاه می‌کند. دورین رو به پایین حرکت می‌کند و می‌بینم پیرزنی که صدای سگ را شنیده بر روی پرچین خم شده و سگ را می‌راند. سگ دور می‌شود.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت
جف نمی‌داند که جریان آن سگ چه بود. پشت سر او استلا را می‌بینم که وسط اتاق می‌آید و می‌گوید:
استلا: خدا حافظ آقای جفریز. فردا می‌بینمت.
جف: (زیر لبی) آها.

او وسایلش را درون کیف سیاه‌رنگش می‌اندازد. چشمان جفریز رو به بالا به سوی آپارتمان فروشنده بالای می‌روند. گیجی هنوز در صورت جف پیداست. او کمی به جلو خم می‌شود.

خارجی. همسایه‌ها. (روز). نمای نیمه دور
فروشنده همان چمدان فلزی‌اش را روی میز و تقریباً وسط اتاق گذاشته است و با دستمالی به دقت درون آن را پاک می‌کند.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت
جف با جدیت رو به رو را نگاه می‌کند. استلا آخرین وسیله‌اش را نیز درون کیفش جای می‌دهد.
استلا: دوباره توی صندوقت نخوابی.
جف هم چنان به فروشنده نگاه می‌کند. چهره‌ی او نشان می‌دهد که به شدت به فکر فرو رفته است.
جف: آها.

استلا کیفش را برمی‌دارد. نگاهی به جف می‌کند که پیشش به اوست، سپس به طرف در راه می‌افتد.
استلا: آها، آها، چقدر هم حال حرف زدن داری.
همین که استلا به بالای پله‌هایی که به در منتهی می‌شوند می‌رسد، جف اندکی صندوقی‌اش را می‌چرخاند.
جف: استلا.

استلا برمی‌گردد. جف به غلاف دورین که نزدیک در است، اشاره می‌کند.
جف: (به تندی) می‌شه اون دورین چشمی‌رو از تو جعبه‌اش

است و مشغول کار است.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای درشت

میزان الحراره ی اتاق جف درجه ۸۳ را نشان می دهد. دورین به سمت چپ حرکت می کند و به استودیوی موسیقی دان می رسد. او کف استودیویش را تمی می کشد. در میانه ی کار توقفی کرده و با عجله یکی دو فوت را با پیانو می نوازد، اما راضی نیست و دوباره به کار تمی کشیدن کف استودیو باز می گردد.

دورین به حرکتش ادامه می دهد و به سمت چپ حرکت می کند تا به آپارتمان مرد فروشنده می رسد. چراغ های آشپزخانه و اتاق نشیمن روشن هستند، اما هیچ اثری از مرد فروشنده نیست. دورین به حرکتش به سوی سمت چپ ادامه می دهد و آن زوج را که در بالکن تمی خوانند، نشان می دهد. اکنون فرصت بیش تری داریم تا آن ها را از نظر بگذرانیم. مرد میانه سال و طاس است، او بیژانه ای بر تن دارد. همسرش نسبتاً جوان تر است. او بر روی نرده ها خم می شود. سوت زده و سگش را صدا می زند.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

آن سگ کو چولو از تاریکی بیرون آمده و وارد سبد می شود. سبد بالا می رود و دورین آن را دنبال می کند. وقتی سبد به بالا می رسد، دورین به سوی آپارتمان دخترک رقصنده می رسد. سپس دورین رو به پایین حرکت کرده و به سوی آپارتمان زن مسنی می آید که برای اولین بار می بینیم که درون آپارتمانش مشغول کار بر روی یک مجسمه است که شکل مدرنی دارد. دورین کمی بیش تر به سمت چپ حرکت می کند و پنجره ی خانه ی عروس و داماد را نشان می دهد که هم چنان کرکری آن پایین است.

دورین حرکت کرده و بالاخره از پنجره ی اتاق جفریز وارد می شود و لیزا و جف را نشان می دهد.

لیزا: چقدر طول تمی کشد تا بفهمی یکی رو از دست دادی؟
جف اندکی چشم ها را به سوی بیرون از پنجره می چرخاند.
جف: خب آگه اون به اندازه ی کافی زیبا باشه، لازم نیست. جای بره. باید بمونه.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

آپارتمان مرد فروشنده را می بینیم، کرکری پنجره ی

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای نیمه درشت

جف دورین را پایین می آورد. در چهره اش اوقات تلخی دیده می شود. دورین را کنار تمی گذارد. صندلی اش را به عقب تمی کشد. خم می شود و در قفسه ای را باز کرده و یک لنت ته ی قوی را بیرون می آورد. سپس از قفسه ی کنار دستی اش یک دورین عکاسی را بیرون می آورد. او به سرعت لنت معمولی دورین را بر چشم تمی گذارد.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نزدیک

از درون قاب دورین اکنون نمای نزدیکی از مرد فروشنده را در آشپزخانه می بینیم. او هم چنان پشت به ما دارد. او اندکی تمی چرخد و یک روزنامه ی قدیمی را بر تمی دارد. آن را پهن تمی کند. سپس یک چاقوی بزرگ و یک اره ی باریک را بر تمی دارد. آن ها را لای روزنامه تمی گذارد و روزنامه را می پیچد. سپس روزنامه را برداشته و وارد اتاق نشیمن تمی شود.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای درشت

جف برای لحظه ای دورین را پایین می آورد و روبه رو را نگاه تمی کند. ناگهان و دوباره دورین را بالا می آورد.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نزدیک

بخشی از اندام مرد دیده تمی شود. سپس او به میان اتاق تمی آید. چیزی در دست او دیده نمی شود. روی یک مبل تمی نشیند. خمیازه اش کشیده و کش و قوس تمی آید.

داخلی - آپارتمان جف - روز - نمای درشت

جف دورین را پایین تمی آورد. برای لحظه ای به اتاق نشیمن نگاه تمی کند. سپس به آشپزخانه نگاه تمی کند. سپس دوباره به اتاق نشیمن نگاه تمی کند. اندکی ابروهایش را در هم فرو تمی رود.

فید اوت.

فید این.



اتفاق خواب پایین است و اتاق خاموش است. کرکره‌ی اتاق نشیمن بالاست، اتاق و آشپزخانه روشن هستند. هنوز کسی دیده نمی‌شود.

لیزا: یعنی نیستم؟... حواست به من باشه.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای دو نفره

اکنون می‌توانیم آپارتمان جف را ببینیم که تاریک است و تنها نور پنجره‌های همسایه‌هاست که به درون می‌آید. لیزا کنار جف نشسته.

جف: حواسم به توئه.

لیزا: ذهنت اون وره. اما وقتی من کسی رو دوست دارم؛ دلم می‌خواد تمام حواسش به من باشه.

جف: تو تا به حال مشکلی برات پیش نیومده.

لیزا: همین الان به دونشو دارم.

جف: منم همین طور.

لیزا: از مشکلات حرف بزن.

جف: چرا باید به مرد در شبی بارونی سه بار از آپارتمانش

بره بیرون. اونم با یه چمدون؟

لیزا: حتماً خوشش می‌آد که زنش دائماً بهش خوشامد بگه.

جف: زن اون فروشنده اهل این کار نیست. چرا اون امروز

نرفته سر کار؟

لیزا: داره کارهای خونه رو انجام می‌ده. این کار لذت

بخش ترن.

جف: پیچیدن یک چاقوی بزرگ و یک اره دستی توی یه

روزنامه، چقدر لذت بخشه؟

لیزا: شکر خدا، هیچی.

جف: (بار دیگر رویه‌رو را نگاه می‌کند) چرا تمام روز توی

رختخواب همسرش خوابیده؟

لیزا: من جرأت نمی‌کنم به این یکی سؤال جواب بدم.

جف: (پس از مکثی) لیزا... اون جا به اتفاق ناجوری افتاده.

لیزا از جایش بلند می‌شود. دوربین عقب می‌کشد.

لیزا: برای من هم می‌افته.

او علاقه‌ای به حرف‌هایی که جف در مورد مرد فروشنده

می‌گوید؛ ندارد.

جف: (به لیزا نگاه می‌کند) یعنی چه؟

لیزا: (بی آن‌که به او نگاه کند) به اتفاق وحشتناک که نمی‌شه

حرفشو زد.

جف برای لحظه‌ای به فکر فرو می‌رود، سپس آرام شده و

تبسم مختصری می‌کند. سپس رو می‌کند به پنجره و دوباره بیرون

را نگاه می‌کند.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

لیزا به تخت تکیه می‌دهد. حالت او به گونه‌ای است که

بیداست دل خوشی از جف ندارد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

جف کاملاً حواسش به بیرون است.

جف: چند دقیقه پیش زیر پیراهن تنش بود و با همین وضع

رفت بیرون... هنوز هم برنگشته.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

لیزا این اطلاعات را سبک سنگین می‌کند و سعی دارد از

آن‌ها سر دریاورد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

جف چشم از آپارتمان مرد فروشنده برداشته و به پایین نگاه

می‌کند. بار دیگر به بالا نگاه کرده و سپس توجهش به چیزی

جلب می شود. اندکی به جلو خم می شود.

اتاق نشیمن می آید و از آن جا گذشته و به اتاق خواب می رسد. چراغ های اتاق خواب را روشن نمی کند.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

دختر ک رقصنده در حال مطالعه است. در یک دست کتاب در دست دارد و در دست دیگرش یک ساندویچ دیده می شود.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

جف فوراً دوربین چشمی اش را برمی دارد و آن را به طرف پنجره ی اتاق مرد فروشنده می گیرد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

جف متفکرانه نگاهش را از دختر ک می گیرد. جف: می دونی... کار خیلی سخت و وحشتناکيه.

خارجی - همسایه ها - شب - نمای نیمه دور

از نقطه ی دید دوربین، فروشنده را می بینیم که از اتاق خواب بیرون آمده به آشپزخانه می آید و چاقویی برداشته و دوباره به اتاق خواب می رود. پس از لحظه ای کوتاه پشت کرکری کشیده ی اتاق خواب می بینیم که چراغی روشن می شود. سایه ی مرد را از پشت کرکری پنجره می بینیم که در اتاق حرکت می کند.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

لیزا به جلو خم شده و از پنجره بیرون را نگاه می کند و می خواهد بداند منظور جف چیست؟ او چیزی از سر در نیآورده است و به جف نگاه می کند.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

لیزا هم چنان به جف نگاه می کند، سپس ناگهان از جایش بلند شده و به سوی جف می آید. دوربین همراه او حرکت می کند. او ناگهان صندلی چرخدار جف را می چرخاند و پشت به پنجره می کند. جف با تعجب او را نگاه می کند. دوربین به طرف لیزا حرکت می کند که روی صندلی جف خم شده است و هر دو سمت صندلی را به دست گرفته است.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

لیزا برخاسته و جلوی پنجره می آید. از روی شانه ی او می توان موسیقی دان را دید که برگشته سر کارش و روی آهنگی کار می کند. لیزا برای لحظه ای به جف زل می زند. لیزا: من دارم احترامت رو نگه می دارم... ولی انگار تو قصد داری منو بترسونی.

لیزا: (محکم) جف... به نگاهی به خودت بنداز.

جف: ولی، لیزا.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

جف بار دیگر به پنجره زل زده است. صدای لیزا را بیرون از کادر می شنویم.

لیزا: (به تندی) این جا نشستن و برای وقت کشی از این پنجره بیرون رو نگاه کردن به چیزه... اما کاری که تو داری می کنی، مریضیه!

لیزا: (کاملاً جدی است) جف... شنیدی چی گفتم؟

جف: (حرفش را قطع می کند) آروم!... شش! (مکت) اون برگشته!

جف: تو فکر می کنی که من این حرف هارو از خودم در می آرم؟
لیزا: من نمی دونم که چه فکر می کنی، اما اگه از این کار دست ورنداری من از این جا می رم.

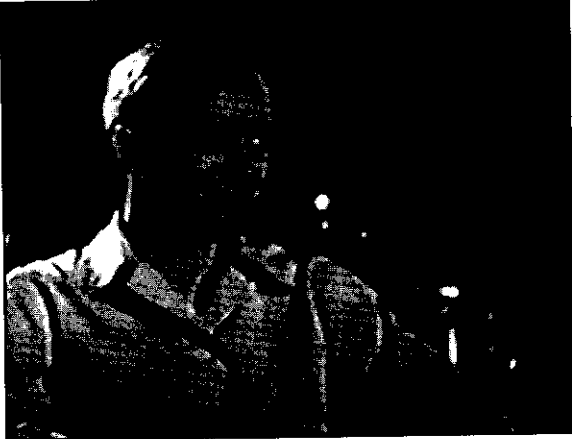
خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

مرد فروشنده را در راهرو می بینیم. پیراهن تنش نیست و تنها زیرپیراهنی پوشیده. طناب کلفتی را با خود حمل می کند. او به

جف: این بهتره؛ قبل از این که تو هم مریض بشی!

لیزا: (جدی) تو داری به چی نگاه می کنی؟

جف: می خوام بدونم چه بلایی سرزن اون فروشنده اومده.



لیزا ویلچر جف را به آرامی به سوی سمت چپ حرکت می دهد. جف آپارتمان عروس و داماد را می بیند.
لیزا: (اشاره می کند) شرط می بندم پشت اون پنجره اتفاقات جالب تری رخ می ده.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای متوسط
کرکره ی کشیده ی آپارتمان عروس و داماد که نور اندکی از پشت کرکره به چشم می خورد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط
جف بیرون را نگاه می کند، سپس برمی گردد طرف لیزا و سعی دارد جلوی خنده اش را بگیرد.
جف: حرفی نیست.
لیزا: می بینی که چقدر ساده اس.
جف: خبلیه خب لیزا... شاید حق با تو باشه. شاید هم الان اون نشسته و داره برای زنش شکلک درمی آره.
لیزا می خواهد چیزی بگوید، اما توجه اش به بیرون جلب می شود. صورت او متعجب و اندکی ترسیده نشان می دهد. جف این تغییر چهره ی او را متوجه می شود و به سرعت صندلی اش را به طرف پنجره برگردانده و با دوربین چشمی بیرون را نگاه می کند.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای نیمه دور

اگه این کار رو بکنم معنی اش اینه که زده به سرم؟
لیزا: چرا فکر می کنی بلایی سر اون زن اومده؟
جف: به دلایل زیاد. اون زمین گیره و احتیاج به مراقبت داره.
اما نه شوهرش و نه هیچ کس نیومده که به اون سر بزنه.
لیزا: شاید اون مرده.
جف: پس کو دکتر؟ کو مأمور دفن و کفن؟
لیزا: شاید قرص خواب خورده و خوابیده.
(بیرون را نگاه می کند) شوهرش الان تو خونه اس.
جف سعی دارد حرکت کند، ولی لیزا مانع حرکت صندلی چرخدار او می شود.

جف: لیزا، خواهش!

لیزا: اون جا خبری نیست.

جف: هست. اون جا اتفاقی افتاده. جروبحث اونا. رفت و آمدهای شبانه ی اسرارآمیز، چاقو، اره، طناب و از دیشب تا حالا هم هیچ اثری از زنش نیست! بگو ببینم اون زن و کجاست داره چه می کنه!

لیزا: شاید اونو ترک کرده. نمی دونم برام مهم هم نیست. خیلی ها تو خونه شون چاقو و اره دارن. خیلی از مردها اصلاً در طول روز با زنشون حرف نمی زنن.

خیلی از زن ها غرغرو هستن و شوهراشون از اونا بدشون می آد. ولی کم تر کسی پیدا می شه که این جرو بحث ها رو بایه قتل تموم کنه.

جف: معلومه که باورش سخته.

لیزا: تو هر کاری که اون می کنه، می بینی، مگه نه؟

جف: چی می خوای بگی؟

لیزا: تو می تونی ببینی که اون داره چکار می کنه. چون کرکره ی پنجره ها بالااست و اون می ره تو راهرو یا می ره تو حیاط.
جف: آره.

لیزا: جف، تو فکر می کنی یه قاتل می ذاره تو اونو ببینی؟ چرا کرکره ها رو پایین نکشیده؟

جف: چون حواسش جمعه و خودشو خونسرد نشون می ده.

لیزا: ولی تو حواست جمع نیست. اون افتخار نمی کنه که جلوی یه پنجره باز قتلی انجام بده.

گوشی را بر می دارد. او با صدایی آهسته حرف می زند و چشمش به آپارتمان مرد فروشنده است.
جف: بله؟

داخلی - کیوسک تلفن - (شب) - نمای درشت

پشت سر لیزا که در کیوسک تلفن ایستاده، تابلوی خیابان ششم دیده می شود، لیزا هم آهسته حرف می زند.
لیزا: روی صندوق پستی طبقه ی دوم نوشته آقا و خانم لارس توروالد.

جف: (صدایش از توی گوشی شنیده می شود) شماره ی آپارتمان چنده؟
یک، دو، پنج، نهم غربی.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

جف هم چنان به آپارتمان مرد فروشنده نگاه می کند.
جف: ممنون، لیزا.

داخلی - کیوسک تلفن - (شب) - نمای درشت

لیزا با تبسم می گوید:
لیزا: بسیار خب رئیس. مأموریت بعدی چیه؟
جف: رفتن به خونه.
لیزا: باشه... ولی توجه می کنی؟

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای درشت

جف هم چنان به پنجره ی آپارتمان مرد فروشنده نگاه می کند.
جف: اون توی پذیرایی گرفته نشسته. تو تاریکی. باشو توی اتاق خواب هم نذاشته. خب دیگه برو بخواب. شب به خیر.
گوشی را می گذارد و به شب بیداری اش ادامه می دهد.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای دور

تنها چیزی که پیداست، آتش سیگار مرد فروشنده است.

فیدات.

فیداین.

کر که روی اتاق خواب اکنون بالاست. هر دو تختخواب خالی است. فروشنده یک صندوق را میان اتاق آورده و دور آن را با همان طناب کلفت پیچیده است. او عرق پیشانی اش را پاک می کند و سپس به آشپزخانه می رود. در آشپزخانه برای خودش نوشیدنی می ریزد.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

جف دوربین را پایین می آورد. در نگاهش هوشیاری دیده می شود. لیزا پشت سر او ایستاده و یک دستش را روی صندلی چرخدار او گذاشته است. حالت او هم جدی است. دوربین پیش می رود تا این که چهره ی لیزا کادر را پر می کند. او به آرامی می گوید:

لیزا: بیا دوباره از اول شروع کنیم، جف. هر چی رو که دیدی و هر چی که به ذهنت می رسه بهم بگو.
او هم چنان به روبه رو نگاه می کند که:

فیدات.

فیداین.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

جف در تاریکی نشسته است. چهره اش به دلیل نوری که از پنجره می آید اندکی دیده می شود. او با دقت بیرون را نگاه می کند و دوربین رو به او حرکت می کند تا نمای درشتی از صورتش را نشان بدهد.

خارجی - همسایه ها - (شب) - نمای دور

از نقطه ی دید جف تمامی پنجره ها را می بینیم که چراغ های شان خاموش است. آن زوج همیشگی در بالکن خوابیده اند. چراغ های آپارتمان مرد فروشنده نیز خاموش است ناگهان نقطه ای نورانی را می بینیم. این آتش سیگار مرد فروشنده است. آتش سیگار برای لحظه ای چهره ی او را روشن می کند.

داخلی - آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

دوربین اکنون روبه روی جف است. ما می بینیم که دست چپ او روی گوشی تلفن است. تلفن زنگ می زند، و جف فوراً



حرف زدن می کند و جف تکه ای بیکن به دهان می گذارد.
استلا: (انگار به خودش می گوید) تو فکر می کنی
تیکه تیکه اش کرده؟

دستی که بیکن را برداشته برای لحظه ای مکث می کند.
استلا: (از خودش می پرسد) او... حتماً توی وان حمام، برای
همین داشت وان رو تمیز می کرد.
جف بیکن را به شقاب برمی گرداند. جف به روبه رو نگاه
می کند. استلا به آشپزخانه می رود. جف غذا را کنار می گذارد و
به جای آن فنجان قهوه را برمی دارد.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت
چشمان جف از بالای فنجان دیده می شود که به حیاط پشتی
این مجموعه ی آپارتمانی، خیره شده است.

خارجی. همسایه ها. (روز). نمای نیمه دور
آپارتمان توروالد. کرکره ها بالاست. کسی در اتاق هانیست.
صندوق طباب پیچی شده هنوز در اتاق خواب است.
در سمت چپ همان سبد را می بینیم که با طباب به پایین
فرستاده می شود و سگ هم در آن است. صدای کسی را می شنویم
که یک «آریا» رازمزه می کند.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت
همان طور که جف فنجان را در سینی می گذارد چشم هایش
را به بالا می چرخاند.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای متوسط

جف بر روی صندلی چرخدارش و کنار پنجره نشسته است.
او با تلفن حرف می زند. در حالی که چشم هایش هم چنان به
روبه روست. لحن ملتمسانه ای دارد.
جف: ببین کوین... این از اون موردهایی نیست که بشه پشت
تلفن درباره اش زد. تو باید بیایی این جا و خودت همه چی رو
بینی.

دوربین اندکی عقب می کشد و استلا را می بینیم که از
آشپزخانه بیرون می آید. او سینی صبحانه را در دست دارد.
تخم می بخورد، بیکن، نان تست و قهوه.
جف: احتمالاً چیز مهمی نیست... فقط قضیه، به قتل
کوچولوئه. قتل یکی از همسایه ها همین. در واقع این منم که می گم
قتله.

استلا از سمت راست جف می آید و سینی غذا را جلوی جف
می گذارد. او برای لحظه ای با دقت به آپارتمان توروالد نگاه
می کند. سپس اندکی دور می شود.
جف: من فقط می خوام که توی سر و گوشی آب بدی. به نظر
من یک کار آگاه خوب این شناسو از دست نمی ده.
استلا به طرف میز برمی گردد.

جف: آخه من هم معمولاً بهترین عکس هامو توی تعطیلات
می گیرم (سری تکان می دهد) باشه، کوین... هر چه زودتر بیا.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت

او گوشی را می گذارد. استلا تلفن را می گیرد و گوشه ای
می گذارد. جف به صبحانه نگاهی انداخته و دنبال یک چاقو و
چنگال می گردد.

جف: استلا... این خیلی خوشمزه اس. تعجبی نداره که
شوهرت هنوز عاشق تونه.
استلا: پلیس؟

جف: (دست از غذا خوردن می کشد) ها؟
استلا: به پلیس زنگ زدی؟

جف: اوه. خب هم آره، هم نه. اول دوستمه (تقریباً این را به
خودش می گوید) به دوست کله شق قدیمی. او شروع به خوردن
می کند. استلا چشم به پنجره ی توروالد دارد. استلا شروع به

است.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نیمه دور

دوربین از نمای زنی که سید را پایین می فرستد حرکت کرده رو به بالا حرکت کرده و پشت بام را نشان می دهد و یکی از آن هایی که حمام آفتاب می گیرند، دیده می شود.

داخلی - آپارتمان جف - روز - نمای درشت

جف تبسمی می کند و نگاهش را از آن جامی گیرد، اما چیزی باعث تعجب او می شود. او به سرعت نگاهش را به همان پنجره برمی گرداند.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای درشت

چشمان جف بار دیگر رو به پایین حرکت می کند. دستش را به طرف تکه ای بیکن برده و آن را برمی دارد.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای متوسط

کرکری پنجره ای اتاق عروس و داماد ناگهان بالا می رود. مرد جوان می آید و بر روی لبه ی پنجره خم می شود. او پیژامه بر تن دارد. او با احساس رضایت نگاهی به اطرافش می اندازد. صدای همسرش او را به خود می آورد.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نیمه دور

آپارتمان توروالد. اکنون می بینیم که فروشنده در اتاق نشیمن است و روی مبلی لم داده. دود سیگار او در اتاق پخش می شود. صدای استلا را از آشپزخانه می شنویم. صدای استلا. بهتره قبل از اون که چیزی از توی صندوق نشت کند، بیرون.

صدای زن: هری...
او سرش را برمی گرداند و برای لحظه ای به فکر فرو می رود، سپس کرکری پنجره را پایین می کشد.

داخلی - آپارتمان جف - (روز) - نمای نیمه درشت

لبخندی بر لب جف پیدا می شود. صدای استلا شنیده می شود.
صدای استلا: نگاه کن! ببین... آقای جفریزا!
جف سرش را به سوی مرکز پنجره برمی گرداند. استلا پشت سر او می آید.

داخلی - آپارتمان جف - روز - نمای درشت

جف بار دیگر از غذا خوردن امتناع می کند. بار دیگر آن را درون بشقاب می گذارد و نگاهش اندکی به سوی سمت چپ حرکت می کند.

خارجی - همسایه ها - روز - نمای نیمه دور

دخترک رقصنده مشغول تمرین است. ناگهان دوربین به سمت آپارتمان توروالد حرکت می کند. خبری نیست و فقط دود سیگار توروالد در هوا پخش می شود.

خارجی - همسایه ها - (روز) - نمای نیمه دور

دو مرد که لباس فرم بر تن کرده اند. پشت در خانه ی توروالد هستند، یکی از آن ها یک تخته شاسی در دست دارد ناگهان توروالد از روی مبلی که در اتاق نشیمن است؛ بلند می شود. او ژولیده است و صورتش را اصلاح نکرده است. او به طرف در می رود.

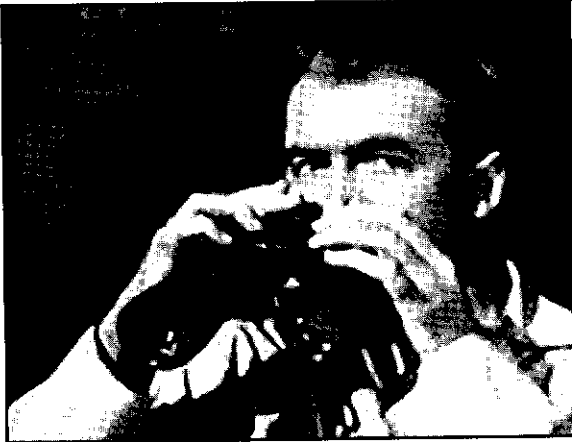
داخلی - آپارتمان جف - روز - نمای درشت

جف گویی از این که دائماً مجبور است به آپارتمان توروالد نگاه کند؛ کسل شده است. چشمانش بر روی دیگر پنجره ها می چرخد و سرانجام به این صحنه نگاه می کند.

او در راباز می کند و پس از گفت و گوی مختصری از جلوی در کنار می رود تا آن دو مأمور حمل و نقل وارد شوند. او آن ها را به سوی اتاق نشیمن راهنمایی می کند و سپس به اتاق خواب می روند.

خارجی - همسایه ها - روز - نمای متوسط

آپارتمان عروس و داماد، کرکری مثل دفعه های قبلی پایین



می خورند. گویی دارد به خودش چیزی می گوید.
جف: تلفن راه دور.

خارجی . همسایه ها . (روز) . نمای دوربین چشمی
فروشنده به اپراتور تلفن چیزی می گوید. شماره اش را
می گوید. سپس با دست دیگر برای خودش نوشیدنی می ریزد.

داخلی . آپارتمان جف . (روز) . نمای نیمه درشت
جف دوربین را پایین می آورد و نگاهی به کوچه می اندازد.

خارجی . همسایه ها . (روز) . نمای دور
در گوشه ای از خیابان ما قسمت جلویی یک کامیون را
می بینیم.

داخلی . آپارتمان جف . (روز) . نمای نیمه درشت
جف به سرعت دوربین را بر چشم می گذارد.

خارجی . همسایه ها . (روز) . نمای دوربین چشمی
کامیونی از کوچه می گذرد. جف فقط می تواند اسم روی
کامیون را بخواند. استلا وارد کادر می شود. او نگاهی به آپارتمان
توروالد می اندازد. حالت او نشان می دهد که کامیونی آن جا
نیست.

داخلی . آپارتمان جف . (روز) . نمای نیمه درشت
استلا و جف با دقت به این صحنه نگاه می کنند. جف دوربین
چشمی اش را برداشته و بر چشم می گذارد.

خارجی . همسایه ها . (روز) . نمای دوربین چشمی
در نمایی نزدیک، آن دو مرد را می بینیم که صندوق را برداشته
و به سوی راهرو حمل می کنند.

داخلی . آپارتمان جف . (روز) . نمای نیمه درشت
جف به سرعت دوربین چشمی را از چشم برمی دارد.
جف: (هیجان زده) به نظر من کوبین باید قبل از این که صندوق
را ببرن، بیاد این جا و گرگانه باید با پلیس تماس بگیریم.

(به استلا) این مدرک الاثنه که از دستمون در بره، استلا به
سرعت به طرف او می رود. جف به سرعت سرش را می چرخانده
و از روی شانه استلا را نگاه می کند. استلا اکنون به پله ها رسیده.
جف: استلا، کار احمقانه ای نکنی!

استلا همزمان با خارج شدن از در می گوید:
استلا: می خوام بینم کامیون اونا مال چه شرکتیه!
جف: (داد می زند) برو طرف کوچه برای این که کامیون از
اون جا رد می شه.

جوابی از استلا نمی شنویم، اما صدای پای او که از پله های
بیرون پایین می رود به گوش می رسد. جف برمی گردد به سوی
آپارتمان توروالد. او خود را کمی به درون سایه می کشاند، سپس
دوربین چشمی اش را برمی دارد.

خارجی . همسایه ها . (روز) . نمای دوربین چشمی
جف توجه اش را به کوچه متمرکز می کند که منتهی به خیابان
است. خبری نیست جز رفت و آمد معمول اتومبیل ها و مردم.
دوربین چشمی به سوی آپارتمان توروالد حرکت می کند.
فروشنده اکنون پای تلفن است. او گوشی را برمی دارد و شماره ی
۲۲۱ را می گیرد.

داخلی . آپارتمان جف . (روز) . نمای درشت
دوربین چشمی هنوز روی چشم اوست. لب هایش تکان

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت
جف دوربین چشمی را پایین می آورد، نومیذ است.

خارجی. همسایه ها. (روز). نمای دور
استلا دیده می شود که به طرف آپارتمان جف نگاه می کند و بازوهایش را از هم باز کرده تا بگوید کار از کار گذشته و کامیون رفته است.

دیزالو به:

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه دور

جف نشسته بر صندلی اش برمی گردد به طرف تازه وارد که به آپارتمان آمده است. آن مرد نزدیک تخت جف ایستاده و با دوربین چشمی بیرون رانگاه می کند. این تازه وارد کارآگاه پلیس تو ماس. جی. کوین است. همانی که جف به او تلفن زده بود. او باهوش به نظر می رسد و لباس خوش پوشی بر تن کرده. او حسبی از طنز در کلامش دارد. دوربین را پایین آورده و آن را به جف می دهد.

کوین: تو خود قتل یا جنازه رو ندیدی؟ از کجا می دونی که قتلی اتفاق افتاده؟

جف: هر کاری که اون یارو انجام می ده مشکوکه. توی شب بارونی می ره بیرون، چاقو، اره، صندوقی که طناب پیچ شده و همسری که آب شده و رفته توی زمین.

کوین: قبول دارم که این کارها یه جورایی مشکوکه. شاید مسأله ای دیگه ای در کار باشه. اما قتل نه.

جف: بگو ببینم کوین... اون که قرار نیست که مثل شعبده بازها سر همسایه ها رو گرم کنه... ها!

کوین کمی راه می رود.

کوین: خیلی احمقانه اس که یک نفر جلوی پنجاه تا پنجاه ی باز آدم بکشه، بعدشم بشینه سیگار دود کنه تا پلیس از راه برسه.

جف: خب جناب سروان... اینو تو باید بفهمی.

کوین: جف نمی شه که اون یارو زنش رو کشته باشه و جسدش رو بذاره توی یه صندوق و بفرسته بره.

جف: شرط می بندم همین کار رو کرده.

کوین: تقریباً در همه ی موردها ترس ناشی از قتل وجود داره،

ولی این بابا گرفته و نشسته توی آپارتمانش و هیچ ترسی هم نداره.
جف: (مکت) تو فکر می کنی من این چیزها رو از خودم در آوردم؟

کوین: من فکر می کنم تو چیزی رو دیدی که توضیحش خیلی ساده است.

جف: مثلاً؟

کوین: (شانه ای بالای اندازد) زنش رفته مسافرت.

جف: اون... یه... آدم... زمین گیره!

کوین: آره... گفتم بهم (به ساعتش نگاه می کنه). جف، من باید برم.

جف: باشه. تو حرف منو باور نمی کنی.

کوین، کلاهش را برمی دارد.

کوین: آه... من... این قضیه رو به اداره گزارش نمی دم. بذارش به عهده ی خودم.

جف: (به سردی) ممنون.

کوین: ما می دونیم که همسرش خونه نیست. تحقیق می کنم تا ببینیم کجا رفته.

جف: همین کار رو بکن.

کوین به طرف در می رود، کلاهش را بر سر می گذارد.

کوین: این اواخر سردردی، چیزی نداشتی؟

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت

جف واکنش مختصری نشان می دهد.

جف: تا قبل از این که سر و کله ی تو پیدا بشه، نه نداشتیم.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت

کوین هم چنان در آستانه ی در است.

کوین: ممکنه خیالاتی شده باشی. می بینمت.

او می رود و در را پشت سرش می بندد.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه دور

از نقطه ی دید کوین. جف دستش را بلند می کند و خداحافظی می کند.



بار دیگر جمع می کند و سپس بوته ها را آب می دهد.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت

جف از این که می بیند مرد فروشنده رفتار محبت آمیزی با سگ دارد، دچار تعجب می شود. او به سویی دیگر نگاه می کند و می بیند که:

خارجی. همسایه ها (روز). نمای دور

کوبین در خیابان روبه رو. او جلوی آپارتمان توروالد ایستاده و مشغول ورنانداز کردن آن است. یک پسرک روزنامه فروش پشت سر اوست و می خواهد روزنامه ای به کوبین بفروشد. کوبین روزنامه نمی خواهد همین که کوبین به سوی خانه ی مرد فروشنده قدم برمی دارد، این صحنه:

دیزالومی شود به:

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای متوسط

کوبین به جایی تکیه داده و در دستش یک لیوان نوشیدنی دیده می شود. جف صندلی اش را از سمت پنجره گردانده و رو به کوبین است.

کوبین: او این جارو شیش ماهه اجاره کرده و پنج ماه و نیمش گذشته. (نوشیدنی می نوشد) آدم آرومیه. اهل نوشیدنی، ولی زیاده روی نمی کنه. صورت حساب هاشو به موقع پرداخت

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت
قبل از آن که در کاملاً بسته شود، کوبین آن را باز کرده و نگاهی به داخل می اندازد.

کوبین: راستی، پات چی شده؟
داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت
جف: از وسط خیابون رد شدم.
صدای کوبین: (خارج از کادر) کجا؟
جف: بیست مسابقه ی ایندیانا پلیس.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت
کوبین: در طی مسابقه؟

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای نیمه درشت

جف صورتش را صاف گرفته و می گوید:
جف: آره. مسابقه رو به هم زدم.
صدای بسته شدن در شنیده می شود. جف خنده ای می کند.
سپس به سوی پنجره باز می گردد.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت

همان سگ کوچولو را می بینیم که دارد پای بوته های گل توروالد را چنگ می زند.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت

جف لبخند شیطنت آمیزی بر لب دارد. ناگهان چهره اش از آن چه می بیند، دگرگون می شود:

خارجی. همسایه ها. (روز). نمای نیمه دور

توروالد از در پشتی خانه اش بیرون می آید، آب پاشی در دست دارد. آن را از شیری که گوشه ی حیاط است پر می کند. او متوجه خرابکاری سگ کوچولو نیست.

آب پاش که پر می شود او به طرف بوته های گل هامی آید. سگ را که می بیند، توقف می کند. به طرف سگ می رود، به آرامی آن را کنار می زند و آن رامی فرستد که برود. او با پاهایش خاک ها را

می کنه. توی کار جواهر آلاته سرش تو لاک خودشه و هیچ کدوم از همسایه ها با اون یازنش رابطه ای ندازن.

جف: فکرشو می کردم که با اون زن رابطه ای نداشته باشن. **کوین:** (کمی می نوشد) اون هیچ وقت آپارتمانو ترک نمی کرده.

جف: (حرف او را قطع می کند) پس اون کجاست... توی یخداون؟

کوین: (ادامه می دهد)... تا دیروز صبح.

جف: (هوشیار شده) چه ساعتی؟

کوین: شش صبح.

جف: برای لحظه ای نگاه متفکرانه ای به خود می گیرد، و با ناامیدی می گیرد.

جف: گمون کنم همون ساعتیه که خوابم برده بود.

کوین: خیلی بد شد. توروالد در همون ساعت آپارتمانشو ترک کرده.

لیوان نوشیدنی اش را زمین می گذارد و به سوی پنجره می چرخد و بیرون را نگاه می کند.

دوربین اندکی پیش می رود تا نما بسته تر شود.

کوین: به کم احمقانه اس، نه؟

جف: هنوز نه.

کوین: به چیزی در بیرون توجه می کند. ناخودآگاه کت و کراواتش را مرتب می کند. حتی لبخندی هم بر لبش دیده می شود.

خارجی. همسایه ها. (روز). نمای نیمه دور

همان دخترک رقصنده را در حال تمرین می بینیم.

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای بسته ی دونفره

جف: متوجه ی کوین شده است.

جف: راستی حال زنت چطوره؟

کوین: اوه. خوبه. خیلی خوبه.

او نوشیدنی اش را می نوشد. قیافه ی جف جدی می شود.

جف: کی گفته که اونا در اون ساعت آپارتمانو ترک کردن؟

کوین: کی ترک کرده؟ کجا؟

جف: خانم و آقای توروالد... شش صبح؟

کوین: به سرعت حواسش را جمع و جور می کند و برمی گردد سر همان بحث.

کوین: سرپرست ساختمان و دوتا از همسایه ها. همسایه های طبقه همکف. جای شکی باقی نیست. اونا حقیقت رو می گن. آقا و خانم توروالد رفتن به ایستگاه قطار.

جف: چطور همچین حدسی زدن؟ آیا علامتی چیزی روی اسباب اثاثیه شون بوده؟

کوین: (آهی می کشد) موقع برگشتن سرپرست ساختمان توروالد رو دیده. اون گفته که همسرش رو فرستاده شهرستان.

جف: عجب آدم به درد بخوریه این سرپرست ساختمون. حساب بانکی شو رو چک نکردی.

کوین: جف...ها؟

جف: (تند) خب آخه اطلاعاتش خیلی به درد خورده، ولی این حرفائیه که اونا از توروالد شنیدن. آیا واقعاً کسی دیده که همسرش سوار قطار شده باشه؟

کوین: باید بهت یادآوری کنم که این تویی که می گی اون زن کشته شده، ولی با چشم خودت ندیدی.

جف: کوین... تو می خواهی این جریان رو روشن کنی یا اومدی که بهم سرکوفت بزنی.

کوین: اگه راستشو بخوای... هر دوش.

جف: خب پس بیا و به کار حسابی کن! برو توی آپارتمان توروالد و اون جا رو خوب بگرد. فت و فراوون مدرک پیدا می کنی.

کوین: من نمی تونم این کارو بکنم.

جف: منظورم اینه که وقتی خونه نیست. اگه اون خبردار نشه، دردسری هم برات پیش نمی آد.

کوین: حتی اگه اون تو خونه اش هم نباشه، باز هم من نمی تونم این کارو بکنم.

جف: (باطعنه) جریان چیه؟ مگه اون کارت افتخاری از پلیس دریافت کرده؟

کوین: حالا نمی خواد منو دست بندازی! حتی یک کارآگاه هم حق نداره همین طوری سرشو بندازه پایین و وارد خونه ی مردم بشه. اگه گیر بیفتیم، در ده دقیقه معلق می شم!



ساعت سه بعدازظهر. بهترم. دوستدارت آنا.

او با نوعی خودپسندی به جف نگاه می کند.

جف: (به آزامی) این آن... همونیه که فکرشو می کردم؟

کوین: (سری به علامت تأیید تکان می دهد) خانم توروالد.

کوین کلاهش را بر سر می گذارد و به طرف در می رود.

کوین: (از روی شیطنت) به چیزی احتیاج نداری؟

داخلی. آپارتمان جف. (روز). نمای درشت

جف جدی است.

جف: چرا. به کارآگاه خوب لازم دارم.

دیزالو به:

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای درشت

آفتاب به تازگی غروب کرده است. دورین بر روی دورین جف که لیز تله دارد، متمرکز شده است. کنار دورین بشقابی دیده می شود که ساندویچی در آن است. دست جف وارد این کادر شده و آن را برمی دارد. ما همراه ساندویچ حرکت می کنیم و صورت جف را می بینیم (به جز نور مختصری که از آشپزخانه می آید، آپارتمان جف در تاریکی فرو رفته). همین طور که او لقمه ای از ساندویچ می خورد به پنجره های روبه رو نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. غروب. نمای نیمه دور

آپارتمان توروالد تاریک است. دورین اندکی به چپ حرکت

جف: مطمئن باش گیر نمی افتم. آگه اون جا مدرکی پیدا کنی معنی اش اینه که یه قاتلو دام انداختی، اون وقت کسی نمی گه که بدون اجازه وارد خونیه مردم شدی. آگه هیچی پیدا نکردی، خب معلومه که این یارو بی گناهام.

کوین: جف، باید بهت یادآوری کنم که قانون این چیزاسرش نمی شه بازرسی خونیه اجازه ی رسمی می خواد؛ اونم از طرف یک قاضی که اونم مدرک می خواد تا اجازه ی بازرسی صادر کنه. جف: بهش مدرک نشون بده.

کوین: چه مدرکی؟ قاضی می اندازم بیرون.

جف: آگه تا صبح صبر کنیم دیگه هیچ مدرکی بیجانمی مونه.

کوین: (از پنجره بیرون را نگاه می کند) که این کابوس یه

کارآگاهمه.

جف: چی لازم داری؟ رد خون تا جلوی در؟

کوین: (از پنجره بیرون را نگاه می کند) چیزی که لازم دارم

اینه که حرفمو قطع نکنی! تو از من کمک خواستی، ولی الان

رفتارت مثل یکی از کسانیه که مالیات پرداخت می کنن!

(برمی گردد و به جف نگاه می کند).

یادته که دوران جنگ سه سال با هم توی یه هواپیما بودیم؟

جف: می دونی اون سه سال هر روز از خودم همینو

می پرسیدم.

کوین: به جوابی هم رسیدی؟

جف: تقریباً آره... گفتن که با تقاضای انتقالم موافقت

نمی کنن.

نه او از این حرف خنده اش می گیرد و نه کوین.

کوین: متأسفم. من مجبور بودم موافقت نکنم. (به ساعتش

نگاه می کند) باید برم راه آهن و بینم قضیه ای که توروالد گفته

چقدر درسته.

جف: اونو فراموش کن. صندوق رو پیدا کن. همونی که خانم

توروالد توشه!

کوین: اوه... تقریباً داشتم اینو فراموش می کردم. او کاغذی

از جیبش درمی آورد. جف با کنجکاوی نگاه می کند.

کوین: (به جف نگاه می کند) یک کارت پستال توی صندوق

پستی توروالد بود.

(به کاغذ نگاه می کند و می خواند). دیروز عصر رسیدم،

می کند و ماسک را می بینیم که درون سبد است و به پایین فرستاده می شود. سبد را تا پایین حیاط دنبال کرده و سپس منظره ی آپارتمان همان خانم تنها دیده می شود. او لباس سبزرنگی به تن کرده و در حال آرایش است. گویی می خواهد از خانه بیرون برود.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای درشت

جف بیرون را نگاه می کند و تبسمی بر لب می آورد. او برمی گردد و می بینیم که همان لژ تله را برمی دارد و بر چشم می گذارد.

خارجی. همسایه ها. غروب. نمای درشت

لژ تله باعث می شود تا جزئیات بیش تری از آن خانم تنها را ببینیم. او عینکی بر چشم دارد و مشغول آرایش است. عینک را برداشته و خود را در آینه نظاره می کند. برای خودش یک نوشیدنی می ریزد. برای تکمیل آرایشش مجبور است دوباره عینک بزند. سپس عینک را در کیفش گذاشته و چراغ اتاق را خاموش می کند. به اتاق نشیمن می رود و نوشیدنی اش را تمام می کند. سپس چراغ ها را خاموش کرده و از خانه خارج می شود.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای نیمه درشت

جف دوربین را پایین آورده و با شنیدن صدای موسیقی از استودیوی موسیقی دان رو به آن پنجره می چرخد.

خارجی. همسایه ها. غروب. نمای متوسط

موسیقی دان، آهنگ جدیدش را نت به نت می نوازد. او لباس رسمی پوشیده است و گویی منتظر است برایش میهمان برسد. دختری که سینی نوشیدنی در دست دارد وارد می شود و برای لحظه ای به آهنگی که موسیقی دان می نوازد گوش می دهد. حالتش نشان می دهد از این آهنگ خوشش آمده است.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای نیمه درشت

موسیقی دیگری که یک باله ی از کسترال است از جهت دیگری شنیده می شود. جف سرش را به سوی این صدای جدید

بر می گرداند.

خارجی. همسایه ها. غروب. نمای نیمه دور

این موسیقی از آپارتمان دخترک شنیده می شود. او از میهمانش پذیرایی می کند. دوربین از روی این پنجره حرکت کرده به خیابان می رسد. همان جایی ماند.

داخلی. آپارتمان جف. (غروب). نمای درشت

او به سرعت دوربینی را که لژ تله دارد بر چشم می گذارد.

خارجی. همسایه ها. (غروب). نمای دوربین

جف تصویر را واضح می کند. خانم تنها را می بینیم که با نگرانی به زوجی که عبور می کنند نگاه می کند. او از عرض خیابان می گذرد و وارد کافه ای شده و پشت میزی می نشیند. او یک نوشیدنی سفارش می دهد. ناگهان از سمت چپ مردی وارد کادر شده و او را از نظر پنهان می کند. او توروالد است که جعبه ای با خود حمل می کند. دوربین همراه او حرکت می کند تا این که او پشت دیوار ساختمان از نظر ناپدید می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (غروب). نمای نیمه درشت

جف دوربین را پایین می آورد. به فکر فرو رفته، گویی دارد حدس می زند توروالد چگونه مسیر خیابان تا راهروی آپارتمانش را طی می کند. سپس نگاهش را تیز کرده، دوربین را برداشته کمی خودش را عقب کشیده و شروع به تماشای توروالد می کند.

خارجی. همسایه ها. (غروب). نمای دوربین

توروالد وارد راهرو می شود و در آپارتمان را باز می کند. در این لحظه می توانیم ببینیم که روی بسته ای که زیر بغل دارد نام یک خشکشویی نوشته شده است. او وارد آپارتمان شده و چراغ اتاق نشیمن را روشن می کند، به اتاق خواب رفته و چراغ آن جا را نیز روشن می کند. روی تخت خواب چند پیراهن دیده می شود. او لباس هایی را که از خشکشویی آورده از درون جعبه بیرون می کشد و کنار همان لباس ها می گذارد، که شامل جوراب،



داخلی. آپارتمان جف. (غروب). نمای نیمه درشت

جف دوربین را به سرعت از چشم گرفته و گوشی تلفن را برمی دارد و شماره ای می گیرد. هنوز چشمش به توروالد است. صدای زنی از آن سوی خط شنیده می شود:

خانم کوین: (در تلفن) بله؟

جف: خانم کوین؟

خانم کوین: بله.

جف: باز منم جف. تام هنوز نیومده؟

خانم کوین: هنوز نه، جف.

جف: نمی دونید کی می آد؟

خانم کوین: نه.

برای لحظه ای جف نو مید به نظر می رسد. او نمی داند چه بگوید.

خانم کوین: کارت خیلی مهمه جف؟

جف: گمونم آره تس.

خانم کوین: آگه او مد خونه می گم بهت زنگ بزنه.

جف: بهش بگو نمی خواد با تلفن زدن وقت رو تلفن کنه.

هرچه زودتر بیاد این جا. گمونم توروالد امشب می خواد در بره.

خانم کوین: توروالد کیه؟

جف: خودش می دونه.

(پس از لحظه ای فکر کردن)

نگران نباش تس. اون یه مرده.

کوین: (می خندد) دیوونه، شب به خیر.

جف: (تبسم مختصری بر لب دارد) شب به خیر خانم کوین.

او گوشی را می گذارد. سپس کمی ابروهایش درهم می رود

گویا چیزی دیده. لیز تله فتوی خود را بار دیگر بالا می آورد.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای دوربین

اوایل شب. توروالد از درون کمد لباس های یک کیف پوست

سوسماری درمی آورد. متفکرانه آن را در دست می گیرد. این

کیف را قبلاً در اتاق خواب توروالد دیده ایم. توروالد کیف را

برداشته و به اتاق نشیمن رفته، تلفن را برمی دارد و شماره ای

می گیرد.

جف: باز هم تلفن راه دور.

توروالد شروع به حرف زدن می کند و اندیشناک مقداری جواهر از درون کیف بیرون می آورد. یک جفت حلقه. گردن بند الماس و غیره. او هر تکه ای را که بیرون می آورد در مورد آن حرف می زند، معلوم است که تصمیمی گرفته. سپس ظاهر آراضی به نظر می رسد و آن ها را به درون کیف برگردانده و گوشی را می گذارد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف دوربین را پایین آورده و صندلی اش را پیش رانده تا بشنود که توروالد چه گفته است. اما صدای ناگهانی موسیقی که از استودیوی موسیقی دان شنیده می شود، باعث می شود تا او به آن جا توجه کند.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای متوسط

چهار نفر از میهمانان موسیقی دان آمده اند. سلام و احوالپرسی میزبان و میهمانان را می بینیم. موسیقی دان با اجرای قطعه ای با پیانو به میهمانان خوشامد می گوید، سپس به آن ها نوشیدنی تعارف می کند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف توجه اش را به سوی توروالد باز می گرداند. اما چیزی نمی شنود. دوربین را برداشته و دوباره بر چشم می گذارد.

خارجی. همسایه ها - (شب). نمای دورین

توروالد حرف هایش را تمام کرده و به اتاق خواب برمی گردد، او در همان حال کیف را همراه خود دارد. سراغ لباس هایی که روی تخت خواب هستند می رود و تا از کت هایش را برداشته و کیف را زیر آن ها قرار می دهد.

داخلی. آپارتمان جف - (شب). نمای نیمه دور

صدای پایی در آپارتمان جف شنیده می شود. در اتاق باز شده و لیزا وارد می شود. چهره ی او ضد نور است.

داخلی. آپارتمان جف - (شب). نمای نیمه درشت

سر جف به سوی او می چرخد و پشت او به پنجره ی اتاق و همسایه هاست.

جف: زود باش. بیا نگاه کن. توروالد داره می زنه به چاک!

داخلی. آپارتمان جف - (شب). نمای نیمه درشت

جف رو به پنجره برمی گردد و لیزا می آید پشت سر او و بیرون را نگاه می کند. حالت چهره ی جف اندکی تغییر می کند.

خارجی. همسایه ها - (شب). نمای نیمه دور

چراغ اتاق خواب توروالد خاموش است و توروالد در اتاق نشیمن برای خودش نوشیدنی می ریزد. لیوان در دست به طرف پنجره می آید و پایین یعنی باغ حیاط را نگاه می کند. صدای لیزا را می شنویم.

لیزا: به نظر نمی رسه عجله ای داشته باشد.

جف: همه ی وسایلیشو گذاشته روی یکی از تختخواب ها، کت ها و شلواریها و پیراهنشو حتی اون کیف زنشو...

داخلی. آپارتمان جف - نمای متوسط - (شب)

جف مکث می کند و به سرعت به سوی لیزا برمی گردد.

جف: اون کیف پوست سوسماری مال زنشه.

لیزا: مگه اون کیف چیه؟

جف: اونو توی قفسه ی لباس ها قايم کرده بود! یعنی به هر

حال اون تو بود. اون رو آورد بیرون و بعدش رفت و به تلفن راه دور زد. جواهرات زنش توی اون کیفه. انگار چیزی ذهنشو مشغول کرده بود و داشت از اون یارو که اون طرف خط بود؛ کمک می گرفت.

لیزا: کسی که زنش نبود؟

جف: تا حال ندیده بودم از کسی کمک بخواد.

(تسم می کند)

اما انگار اون زن خیلی عزیزه.

جف طرف پنجره برمی گردد.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور - (شب)

توروالد جلوی پنجره ایستاده و لیوان نوشیدنی را در دست دارد. سپس برمی گردد، لیوان را روی میز می گذارد و به طرف در می رود. چراغ ها را خاموش می کند و از در خارج می شود. او به سرعت راهرو را طی می کند.

لیزا: نکنه که همین الان بزنه به چاک!

جف: نمی دونم.

لیزا: گمون نکنم که دیگه برگرده.

جف: برمی گرده. همه ی وسایلیشو روی تخت خوابه.

داخلی. آپارتمان جف - نمای متوسط - (شب)

لیزا می آید طرف آبخور.

لیزا: خب، گمونم الان می توینم چراغ ها را روشن کنیم.

جف: (به سمت چپ نگاه می کند) هنوز نه!

او دوریشش را برداشته و آن را به طرف خیابان می گیرد؛ لیزا هم می آید پشت سر او.

خارجی. همسایه ها. نمای دورین - (شب)

خیابان حالت همیشگی را دارد، چند تالی اتومبیل می آیند و می روند. همان خانم تنهارا می بینیم که هم چنان پشت همان میز در کافه نشسته است. اثری از توروالد نیست.

داخلی. آپارتمان جف - نمای متوسط - (شب)

او لیزا را می آورد.

جف: حتماً از سمت راست رفته.



دوربین عقب می کشد و لیزا آباژور را روشن می کند. نور که در اتاق زیاد می شود می بینم که او لباس تازه ای پوشیده است. جف رو به اتاق می کند.

لیزا: تمام روز سعی کردم حواسمو بدم به کارم.
جف: به تو رو والد فکر می کردی؟

لیزا: (سری به علامت تأیید تکان می دهد) و به تو و دوستت کوین... از موقعی که رفته، خبری ازش نشده؟

جف: هیچی. رفته ایستگاه قطار رو چک کنه و اون صندوق رو. تا حالا باید کارش تموم شده باشه.

لیزا به فکر فرو رفته است. در این لحظه می بینم که او کیف بزرگی با خودش همراه آورده است.

جف: چیزی به ذهنت رسیده، لیزا؟
لیزا: سر در نمی آرم.

جف: از چی؟

لیزا: زن ها اون جورها هم غیر قابل پیش بینی نیستن.

جف: (کمی طاقت از کف داده) لیزا... چی تو فکرت می گذره؟

دوربین نزدیک می رود. لیزا سر جایش ایستاده و روبه روی جف است. چیزی ذهنش را مشغول کرده است.

لیزا: زنی عاشق کیفشه، همیشه اونو کنار تختش می ذاره تا بهش دسترسی داشته باشه. اون وقت می ره سفر و کیفو جا می ذاره. چرا؟

جف: چون نمی دونسته که قرار بره مسافرت، اونم جایی که این کیف دیگه به دردش نمی خوره.

دوربین عقب می کشد.

لیزا: اما فقط شوهرش اینو می دونه.
(قدم می زند)

و اون جواهرات زن ها هیچ وقت جواهراتشونو توی کیف نمی ذارن. این قضایا بدجوری بهم گره خورده.

جف: اونا جواهراتشونو لای لباس های شوهراتشون می ذارن؟

نه این کارو نمی کنن! هیچ وقت هم اونارو جا نمی ذارن. به زن همیشه آرایش می کنه، به خودش عطر می زنه و جواهراتشو به خودش آویزون می کنه؛ مگه این که بخواد بره بیمارستان.

جف: اونارو جا نمی ذاره، نه؟

لیزا: اینا جزو لوازم اولیه ی به زن هستن. به زن هیچ وقت کیفشو توی کمد لباس های شوهرش نمی ذاره.

جف: منم با تو هم عقیده ام عزیزم، کارآگاه توماس. جی. کوین استدلال مزخرفی داره.

لیزا: یعنی معتقدی که خانم توروالد دیروز ساعت شش صبح همراه شوهرش آپارتمانشو ترک کرده؟

جف: این چیزیه که شاهدها بهش گفتن.

لیزا: خب من استدلال آقای کوین رو باطل می کنم... یا اون زنی که از آپارتمان خارج شده خانم توروالد نبوده یا این که من زن هارو نمی شناسم.

جف: پس اون شاهدها چی؟

لیزا: خب آره، اونایه زن رو دیدن، اما اون خانم توروالد نبوده... شاید بعدها بشه.

او به سوی جف می آید.

لیزا: خیلی دلم می خواد قیافه ی رفیقت رو بینم وقتی بهش می گم قضیه از چه قراره. اون به قیافه اش نمی خوره که کارآگاه خوبی باشه.

جف: دیگه ناپودش نکن. اون کارشو بلده. حتماً ته توی قضیه رو در می آره.

لیزا: (پوزه ی جف را به خاک می مالدا) عجول نباش. زیاد وقت داریم.

مکئی صورت می گیرد. پس جف کمی به عقب حرکت

می کند تار و در روی لیزا قرار بگیرد. صدای موسیقی از استودیوی موسیقی دان بلندتر شده است. لیزا: بازم صداشون دراومد.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور

میهمانی با حرارت ادامه دارد. اکنون دیگر تعداد زیادی در استودیو جمع شده اند. برخی دور پیانو را گرفته اند و به آهنگی که موسیقی دان تازه ساخته و در حال نواختن آن است، گوش می دهند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

لیزا ایستاده و به موسیقی گوش می دهد. لیزا: چه چیزی باعث می شه که به همچین موسیقی به کسی الهام می شه؟

جف به او نگاه می کند.

جف: خدادادیه.

لیزا: خیلی قشنگه (به سوی جف برمی گردد) کاشکی منم به همچی استعدادی داشتم.

جف: داری، تو استعداد عجیبی در موقعیت های دشوار از خودت نشون می دی.

لیزا: (شادمان) اراس می گی؟

جف: مثلاً امشب بدون دعوت این جایی.

لیزاروی تخت و نزدیک جف می نشیند.

لیزا: بالاخره تو به دستیار و منشی مخصوص لازم داری. (از

جایش بلند می شود) من می رم به کم قهوه درست کنم.

او به آشپزخانه می رود. با همان آهنگی که شنیده می شود،

زمزمه می کند. جف به سوی پنجره برگشته و بیرون را نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای متوسط

کرکره ی پنجره ی عروس و داماد بالا می رود و داماد به پنجره تکیه داده و سیگاری روشن می کند. یک عمیقی به سیگار می زند، به میهمانی موسیقی دان نگاه می کند. در همین لحظه ی صدای همسر جوانش را می شنویم.

صدای زن: هری!....!

او سیگار را پرت می کند تو حیاط و به آرامی کرکره ی پنجره را پایین می کشد. از پشت سر، صدای بسته شدن دری را می شنویم.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

از روی شانه ی جف، کوین را می بینیم که به آرامی به طرف جف می آید. جف صندلی اش را می چرخاند، به طوری که پشت او به ماست.

نمای نیمه درشت

کوین بی آن که به جف نگاه کند می آید و کلاهش را از سر برمی دارد و روی میز می گذارد. دستی به گردنش می کشد که این کار نشان از خستگی او دارد.

نمای نیمه درشت

کوین سیگاری از روی میز برمی دارد و آن را بر لب می گذارد. هنگامی که دارد جیب هایش را می نگرد تا کبریتی پیدا کند، صدای زمزمه کردن لیزا را می شنود. نگاهی می اندازد.

نمای متوسط

آن طرف قفسه ای که اتاق نشیمن را از آشپزخانه جدا می کند سایه ی لیزا را می بینیم.

نمای نیمه درشت

جف نگاه کوین را دنبال می کند.

نمای نیمه درشت

کوین فندکی از روی میز برمی دارد و سیگارش را روشن می کند. همین طور که فندک را روی میز می گذارد، می بیند:

نمای درشت

چمدان و وسایل لیزا را می بیند.



به چاک.

کوین: (جدی) فکر می کنی می خواد در بره.
جف: همه ی وسایلو پهن کرده روی تخت خواب و می خواد بسته بندی شون کنه.

کوین بر گشته به آپارتمان توروالد نگاه می کند. روبه روی کوین آپارتمان را که در تاریکی فرو رفته می بینیم. کوین متفکرانه سری تکان می دهد. صدای لیزا می آید که از آشپزخانه بیرون آمده، کوین با شنیدن این صدا به سوی آن برمی گردد. لیزا در دست دو لیوان نوشیدنی دارد. او لیوان ها را به جف و کوین می دهد.

داخلی. آپارتمان جف. شب. نمای درشت
کوین نگاه تحسین آمیزی به لیزا می اندازد.
لیزا: حدس می زنم شما آقای کوین باشید، درست می گم؟
کوین تبسمی می کند.
جف: تام، این لیزا فریمونته؟
کوین اندکی سرش را خم می کند.
کوین: حالتون چطوره؟
لیزا در پاسخ، تبسمی می کند.
لیزا: ما فکر می کنیم که توروالد گناهکاره.
او برمی گردد و مستقیماً به آشپزخانه می رود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

نمای درشت

جف. چشم هایش از چمدان به سوی کوین برمی گردد.

نمای درشت

نگاه کوین کاملاً محافظه کارانه به نظر می رسد. او چشم هارا به سوی منبع موسیقی یعنی میهمانی برمی گرداند. برای این که بهتر ببیند جلو تر می رود، دوربین که جلوی اوست عقب می کشد، او می ایستد و از پنجره نگاهی به بیرون می اندازد.

خارجی. همسایه ها. شب. نمای متوسط

میهمانی با حرارت هرچه تمام تر در جریان است. اتاق پر از آدم است. برخی روی مبل نشسته اند و پشت به پنجره دارند. آن هایی که ایستاده اند مانع از دیده شدن نوازنده ی پیانو هستند، ولی صدای موسیقی به گوش می رسد.

داخلی. آپارتمان جف. شب. نمای درشت

کوین سرش را می چرخاند و روبه رو رانگاه می کند. حالت صورتش نسبت به چیزی که می بیند اندکی تغییر می کند و جدی می شود.

خارجی. همسایه ها. شب. نمای نیمه دور

پنجره ی آپارتمان توروالد که کاملاً تاریک است.

داخلی. آپارتمان جف. شب. نمای درشت

جف هم به آپارتمان توروالد نگاه می کند. او با اضطراب نگاهش را به سوی کوین برمی گرداند. گویی سعی دارد بفهمد که در ذهن کوین چه می گذرد.

داخلی. آپارتمان جف. شب. نمای متوسط

کوین نگاهش را از پنجره می گیرد و به جف نگاه می کند. به آرامی می پرسد.

کوین: چیز دیگه ای در مورد این توروالد دستگیرت نشد؟
اندکی از تشی که بر جف حکمفرماست، کاسته می شود.
جف: تو به موقع این جا نبودی و گمونم می خواد بزنه

کوبین که به او خیره شده، حرفش را نشنیده می گیرد، سپس به سرعت به پایین و سمت چپ می نگرَد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف به سرعت حدس می زند که کوبین به چه چیز فکر می کند.

جف: (محتاطانه) حواست این جا باشه، تام.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

چشمان کوبین از جف به سوی پنجره معطوف می شود. او هم چنان لیوان نوشیدنی را در دست دارد و در دست دیگر سیگارش دیده می شود. صدای زنگ تلفن شنیده می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

جف گوشی را برمی دارد.

جف: بله؟

او گوش می دهد و سپس به کوبین نگاه می کند.

جف: به لحظه لطفاً.

کوبین می آید و پشت سر او می ایستد و جف گوشی را به دست او می دهد. او هم زمان هم لیوان نوشیدنی را در دست دارد و هم سیگار و گوشی تلفن را.

کوبین: من کوبین هستم.

(او گوش می دهد)

آها... آره... هوم... هوم. باشه. ممنون و خداحافظ.

گوشی را به جف برمی گرداند و او هم گوشی را می گذارد.

لیزا باز گشته است.

لیزا: الان قهوه حاضر می شه.

(بیدرنگ)

جف، در مورد جواهر نمی خواهی هیچی بگی؟

ناگهان توجه کوبین به این مسأله جلب می شود.

کوبین: جواهر؟

جف: اون جواهرهای زنش رو لای لباسش پنهان کرده.

کوبین: تو مطمئنی که اون مال زنشه؟

او صورتش را به طرف لیزا برمی گرداند که پاسخ می دهد.

لیزا: اون جواهرات توی کیف مورد علاقه ی زنش بود. آقای کوبین، این مسأله فقط می تونه به چیز روشن کنه.

کوبین: چی مثلاً؟

سرش را به سوی جف برمی گرداند که پاسخ می دهد.

جف: اینه اون زنی که دیروز با تو رو والد بوده؛ همسرش نیست.

کوبین: تو به این نتیجه رسیدی؟

او صورتش را به طرف لیزا برمی گرداند که در لحنش حس غرور احساس می شود.

لیزا: زن ها هر وقت می رن مسافرت حتماً جواهراتشونو با خودشون می برن.

پیش از این که کوبین بتواند چیزی بگوید، جف بی صبرانه می گوید:

جف: تام، دست وردار. تو واقعاً به این اطلاعات احتیاج داری؟

کوبین به جف تبسم می کند سپس دور میز چرخیده، سیگار و لیوان نوشیدنی را روی میز می گذارد.

کوبین: در واقع نه.

او به طرف پنجره رفته و بیرون را نگاه می کند. جف و لیزا به او نگاه می کنند. او بی آن که به آن ها نگاه می کند می گوید:

کوبین: لارس تو رو والد همون قدر قاتله که من قاتلم.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف و لیزا با تعجب به او نگاه می کنند. سپس جف با نوعی عصبانیت می گوید.

جف: یعنی هر اتفاقی که اون جا افتاده طبیعی بوده؟

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

چهره ی او خالی از هر نوع حس دوستی و نزدیکی با کوبین است.

کوبین: نه!

او وسط اتاق می آید.

کوبین: شما هم نمی تونین توضیحی برای کارهایی که

می کنیم داشته باشین.

(به پنجره اشاره می کند)



بیرون از این جا، مردم همه کاری می کنند و تو توی زندگی خصوصی اوناسرک می کشی. اونادر خلوتشون کارهایی می کنند که نمی تونن در ملاعام راجع بهش حرف بزین.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

لیزا و جف. لیزا به طعنه پاسخ می دهد.
لیزا: مثلاً از شر همسرشون خلاص می شن؟
کوبین: (خارج از کادر) این فکرو از ذهنتون بیرون کنین. به هیچ جا نمی رسه.
جف: ولی تام، اره و چاقوچی...

جف و لیزا.

لیزا: شاید اون یه زن بوده... ولی نمی تونسته خانم توروالد باشه. اون جواهرات...

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

کوبین داغ کرده. گامی به جلو برمی دارد.
کوبین: تو تا به حال اره نداشتی؟
جف: (خارج از کادر) خب چرا... دارم... تو گاراژه...
کوبین: (حرفش را قطع می کند) تا حالا چند نفر رو دیدی که با اره چیزی رو برین؟ خود تو شاید در طول زندگیت صد تا چاقو داشتی، مگه نه؟

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

کوبین به سوی دوربین می آید و به لیزا نگاه می کند.
کوبین: ببینید خانم فریمونت. اون شهود زنانه که شما ازش دم می زنین ربطی به زندگی واقعی نداره. من سال هاست که به خاطر شهود زن ها زندگی رو تلف کردم.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف پاسخ می دهد:
جف: ولی من آدم کش نیستم!
کوبین: (خارج از قاب) منطق تو وارونه است.
لیزا خودش را وسط بحث می اندازد.
لیزا: شما نمی تونید منکر این مسأله بشید که همسرش ناپدید شده! او همین طور اون صندوق و جواهرات...!

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف از بر خوردی که کوبین بالیزا کرده، اصلاً خوشش نیامده است.
جف: فرض کنیم تو صندوق را پیدا نکردی...

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

لیزا دوباره به طعنه می گوید:
لیزا: فکر کنم این عادیه یه مرد صندوقی رو طناب پیچ کنه.
کوبین: (خارج از کادر) اگه آدم خطا کنه اره.
جف: چی تو صندوق بود؟ حتماً یک یادداشت برای من گذاشته بوده.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

کوبین در اتاق قدم می زند و سعی می کند توضیح دقیقی بدهد.
کوبین: من از راه آهن تحقیق کردم. اون یه بلیت خریده و ده دقیقه بعدش همسرش رو سوار قطار کرده به مقصد مریتزویل.
شاهد هم داریم.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

کوبین باز دیگر به سوی دوربین می آید.

کوبین: (بادقت) لباس های خانم توروالد... تمیز و دسته بندی شده... لباس ها مد روز نبودن، ولی آراسته و شیک بودن.
لیزا: (خارج از کادر) اونارو نفرستادین آزمایشگاه تشخیص جرم؟

کوبین نگاه تندی به او می اندازد.

کوبین: فرستادم تا کارهای قانونی اش انجام بشه.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف با کوبین مخالفت می کند:

جف: چرا به زنی که می خواد به یک مسافرت معمولی بره، باید همه ی وسایلو با خودش ببره؟

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

کوبین با حالتی مهربانانه رو به لیزا:

لیزا: بذار بخش روان شناسی زنانه این یکی رو جواب بده.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

لیزا پاسخ می دهد اما به سردی:

لیزا: من می گم انگار قرار بوده که دیگه از این سفر برنگرد.

کوبین: (خارج از کادر) این همونیه که بهش می گن مشکل خونوادگی.

جف: (مصراغه) اگه قرار بود همسرش برنگرده چرا اون

این رو به صاحب خونه نگفته... بهت می گم چرا... چون اون داره یه چیزی رو مخفی می کنه.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

کوبین برای لحظه ای دچار تردید می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

وسایل لیزا در چمدان دیده می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

چشم های کوبین دوباره به سوی جف می چرخند.

کوبین: تو خودت همه چی رو به صاحب خونه می گی؟

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف به صورتی کنایه آمیز:

جف: گفتم حواست به من باشه.

لیزا به جف نگاه می کند. نفهمیده منظور او چیست.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف به یکی از عکس هایی که به دیوار زده شده، اشاره می کند.

کوبین: اگه من اون موقع توی جنگ هواپیمای اکتشافی رو خوب هدایت نمی کردم تو نمی تونستی عکس هایی بگیری که حسابی نونتو بندازن توروغن.

جف: (بی تفاوت) که خیلی هم خوشم نیومد.

کوبین جو را تغییر می دهد، او آرام است (تبسم) می کند.

کوبین: من می گم همه چی رو فراموش کنیم و بگیریم بنشینیم در مورد گذشته لاف بزنیم نظرت چیه؟ ها؟

او از جف نگاه می گیرد و به لیزا نگاه می کند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف و لیزا هیچ کدام از این شوخی خوش شان نیامده. صورت شان سرد و بی روح است، سپس لیزا با لحن سردی می گوید:

لیزا: می خواهی پاتو از این قضیه کنار بکشی؟

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

کوبین آرام است.

کوبین: اصلاً قضیه ای وجود نداره که بخوام ازش کنار بکشم خانم فریمونت، من هنوز سر حرفم هستم که بریم به چیزی

بخوریم و گپ بزنیم.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف و لیزا عکس العملی نشان نمی دهند.



داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
 کوین به خود می آید. نگاهی به ساعتش می اندازد و بالحن شادی می گوید.
کوین: شاید حق باشما باشه. گمونم بهتره برم خونه و یه کم بخوابم.

او منتظر است پاسخی در کار نیست. چهره اش کمی جدی می شود. نوشیدنی اش را یکباره سر می کشد که کمی از آن روی صورت و لباسش می ریزد. لیوان را کنار می گذارد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
 جف و لیزا سرد و بی روح اند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه دور
 راستی اون تلفن! (به جف) من شماره ی تورو داده بودم. اشکالی که نداشت ها؟
جف: (خارج از کادر) بستگی داره که کی تلفن زده باشه.
کوین: (سر خوشانه) از اداره ی پلیس مریتزویل بوده اونا گفتن که خانم آناتوروالد صندوق رو تحویل گرفته.
 کلاهش را بر سر می گذارد، می خندد و می گوید.
کوین: زیاد بیدار نمونی.
 او به آرامی در راپشت سرش می بندد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
 کوین کتش را با دستمالی پاک می کند. با سر خوشی نگاهی به آن ها می اندازد.
کوین: من، خیلی اهل نوشیدنی نیستم.
 او به طرف در می رود.
کوین: جف اگه احتیاج به کمک داشتی یه سری به دفترچه تلفن بزن.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
 لیزا هم چنان حاضر جواب.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
 لیزا و جف. جف صدلی اش را برمی گرداند و از پنجره بیرون را نگاه می کند. لیزا با حالتی غمگین پشت سر او می ایستد.

لیزا: از صفحه هاش خوشم نمی آد.
جف: اون صندوق به نشانی چه کسی فرستاده شده؟

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای متوسط
 میهمانان موسیقی دان حسابی مشغول اند. همه شادند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط
 کوین کلاهش را برمی دارد.
کوین: به نشانی خانم آناتوروالد.
 به سوی در گام برمی دارد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
 هیچ نشانه ای از شادی و سرخوشی در چهره ی جف و لیزا نمی توان مشاهده کرد. صدای موسیقی تازه ای از درون حیاط شنیده می شود و جف با ناراحتی به سوی صدای موسیقی می چرخد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
 جف با انگشت اشاره می کند.
جف: باید صبر کنیم و ببینیم که کی اون صندوق رو تحویل می گیره.

خارجی. همسایه‌ها - (شب). نمای نیمه دور

دختر کرقصنده دیده می شود که با صدای موسیقی دستگاه ضبط صوت مشغول تمرین است.

داخلی. آپارتمان جف - (شب). نمای نیمه درشت

لیزا به آن جایی که جف نگاه می کند، توجهی ندارد. در تمام این مدت او دارد به آپارتمان توروالد نگاه می کند. اکنون نگاهش به آپارتمان طبقه اول است. او به جف می گوید.
لیزا: نگاه کن.

خوب نگاهش را به سمتی که لیزا گفته می چرخاند.

خارجی. همسایه‌ها - (شب). نمای نیمه دور

چراغ آپارتمان همان خانم تنها روشن می شود. او همراه میهمانی آمده است. زن عصبی شده و پس از مشاجره ای میهمانش را از آپارتمان بیرون می راند.

داخلی. آپارتمان جف - (شب). نمای متوسط

لیزا از صندلی جفریز دور می شود تا از روی میز سیگاری بردارد. او آن را روشن می کند و جف صندلی اش را عقب می کشد.

جف: هر چند که دلم نمی خواد به حرف های کوین، خیلی توجه کنم، ولی وقتی گفت مردم زندگی خصوصی دارن، شاید حق داشت.

او با حرکت سر پنجره های بیرون را نشان می دهد. لیزا پاسخ نمی دهد، اما به عکس های روی دیوار نگاه می کند.

جف: تو فکر می کنی به لحاظ اخلاقی درسته که با دوربین چشمی و یک لنز تله به خونوی دیگران زل بزنی؟ حتی اگه پای قتل در میون نبود؟

لیزا: من چندان کاری به اخلاقیات پنجره های عقبی ندارم. جف: البته اوناهم می تونن این کارو با من بکنن. یعنی اگه

بخوان می تونن منو دید بزنین. مثل یه ساس که توی شیشه است. لیزا: (به سوی او برمی گردد) جف، اگه یکی بیاد این جا اصلاً

باور نمی کنه که ما داریم چی رو نگاه می کنیم.

جف: چی؟

لیزا: من و تو دست از پا دراز تر و نومید گرفتیم نشستیم این جا... چون فهمیدیم که اون یارو زنش رو نکشته. ما دوتا وحشت آورترین هیولاهایی هستیم که تا به حال تو عمرم دیدم. جف با تبسمی که حاکی از فهمیدن حرف لیزا است؛ به او زل زده است.

لیزا: تو فکر می کنی ما خوشحالیم که اون زن بیچاره زنده اس و حالش خوبه؟

تبسم جف به خنده بدل می شود. لیزا هم آرامش را دوباره به دست می آورد و همین کار را می کند. سپس لیزا به طرف آشپزخانه حرکت می کند، ولی مکثی می کند.

لیزا: راستی آقای کوین فکر می کنه من تو کارش دخالت می کنم؟

جف: (لحن شوخی دارد) نه لیزا... گمون نکنم. لیزا شانه ای بالا انداخته و به آشپزخانه می رود. دوربین حرکتی افقی همراه او انجام می دهد.

دیزالو به:

داخلی. آپارتمان جف - (شب). نمای نیمه درشت

جف یک لیوان نوشیدنی در دست دارد. وقتی لیزا از آشپزخانه بیرون می آید، او جرعه ای می نوشد.

لیزا: (به آرامی) داری به چی فکر می کنی؟ جف لیوانش را کناری می گذارد. سعی دارد ببیند چطور می تواند به این سوال پاسخ دهد، ولی نمی تواند.

لیزا: سوالمو به جور دیگه می پرسم. جف: ممنون.

لیزا کیمونویی را که پوشیده به جف نشان می دهد.

لیزا: نظرت در مورد این چیه؟

جف: خوب... چیزه...

لیزا سر خوشانه می چرخد و می رود طرف آشپزخانه.

لیزا: الان برمی گردم.

ناگهان هر دوی شان با شنیدن صدای جیغ زنانه ای جا

می خورند و به سرعت به طرف پنجره می دونند. لیزا حصیر چوبی

پنجره را بالا می کشد.



خارجی. همسایه ها. (شب). نمای دور

نمایی از نمای پنجره های آپارتمان ها دیده می شود. چراغ های بعضی پنجره ها روشن است. همسایه ها کم کم پشت پنجره های شان می آیند. میهمان های موسیقی دان هم میهمانی را رها کرده و از پنجره بیرون را نگاه می کنند.

نمای نیمه دور

لیزا و جف پشت پنجره هستند و شگفت زده، بیرون را نگاه می کنند.

نمای نیمه دور

صاحبخانه هم کنار پنجره ی عروس و داماد ایستاده و بیرون را نگاه می کند. سرش را بالا آورده و به وسط حیاط می نگرد.

نمای نیمه دور

زوجی در بالکنی در بالا و از سمت راست بیرون می آیند و پایین را نگاه می کنند.

نمای متوسط

پنجره ی عروس و داماد باز می شود و برای اولین بار هر دو را می بینیم که پشت پنجره آمده اند و بیرون را نگاه می کنند.

نمای نیمه دور

برخی از میهمان های موسیقی دان وارد بالکن شده اند تا بهتر ببینند که در حیاط چه خبر است.

نمای نیمه دور

زنی که پرنده دارد پشت پنجره می آید و حیاط را نگاه می کند.

نمای نیمه دور

دخترک رقصنده هم بیرون آمده و به سمت چپ خود نگاه می کند.

نمای نیمه دور

زوجی که صاحب سگ اند، بر روی بالکن خانه شان ایستاده اند. هر دو پایین را نگاه می کنند. مرد آرام است، اما زن دست هایش را دور سرش گرفته و با صدای بلند هق هق می کند. از همان لحظه ای که صدای جیغ را شنیدیم، هق هق او را نیز شنیده ایم.

نمای نیمه دور

جسد بی جان سگ کف حیاط افتاده است. آن خانم تنها از در پشتی آپارتمانش بیرون می آید. مستقیماً به طرف سگ می رود و آن را برمی دارد. سپس به آرامی بازگشته و به بالای جایی که همان زن صاحب سگ هق هق می کند، نگاه می اندازد. خانم تنها: (صدایش به وضوح شنیده می شود) اون مرده! گردنش شکسته!

نمای نیمه دور

به جای آن که این خبر باعث هق هق بیش تری شود، سکوت به همراه می آورد و زن صاحب سگ نرده های بالکن را می فشارد. صورتش را به سمت همسایه می کند. چانه اش از فرط گریه می لرزد.

زن: کدوم یکی از شماها این کارو کرده؟

(بلند)

کدوم یکی از شماها سگ منو کشته؟

(پاسخی شنیده نمی شود؛ لحن او نیش دار است.)

نمای متوسط

صاحبخانه از جلوی پنجره دور می شود.

نمای نیمه دور

سگ به بالکن رسیده و شوهر آن زن، سگ را از درون سبد برمی دارد.

نمای نیمه دور

دخترک رقصنده به آپارتمانش برمی گردد.

نمای نیمه دور

میهمان های موسیقی دان در سکوت به درون اتاق باز می گردد.

نمای نیمه دور

مرد، سگ را به درون آپارتمان می برد.

نمای نیمه دور

همسایه ها کم کم به آپارتمان های شان برمی گردند.

داخلی. آپارتمان جفریز. نمای متوسط. (شب)

جف و لیزا پشت پنجره اند. جف بی آن که به او نگاه کند؛ می گوید.

جف: برای یک لحظه کوین منو داشت متقاعد می کرد که دارم اشتباه می کنم.

لیزا: یعنی اشتباه نکردی؟

جف: در بین تمام همسایه ها تنها کسی که نیومد بیرون، اون بود.

(اشاره می کند)

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور

آپارتمان توروالد. تاریک است. تنها نوری که از درون می توان دید، نوری است که از سیگار روشن توروالد به چشم می خورد. گویی توروالد به آرامی روی مبل نشسته و سیگار می کشد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

لیزا به جف نگاه می کند.

لیزا: چرا توروالد اون سگ رو باید بکشه؟

(تقریباً با خنده)

چون زیادی می دونست؟

جف سری تکان می دهد و برمی گردد طرف پنجره و او به

شماها معنای «همسایه» رو نمی فهمین. همسایه کسیه که به فکر همسایه اش هست و براش مهمه که چه اتفاقی برای همسایه اش می افته. اما هیچ کدوم شماها این طور نیستین! شماها هیچی نمی گین، کمکی نمی کنین، شماها (اشک می ریزد) حتی ندیدین که کار کیه. ولی فکر نمی کنم هیچ کدومتون اون قدر پست باشه که یه همچی موجود بی گناهی رو بکشه. سگ بیچاره! اون تنها کسی بود که میون هیچ کدوم از همسایه ها فرقی نمی داشت و همرو دوست داشت!

نمای نیمه دور

زن اکنون دارد جیغ می کشد.

زن: اونو کشتین چون شماهارو دوست داشت؟

فقط به خاطر این که دوستتون داشت؟

باز هم حق هقی سر می دهد و به درون آپارتمانش می رود.

شوهرش بر روی نرده ای بالکن خم می شود و از همان خانم تنها می خواهد که سگ را درون سبد که اکنون پایین و در حیاط است، بگذارد.

نمای نیمه دور

خانم تنها سگ را درون سبد می گذارد و به شوهر آن زن نگاه می کند که سبد را بالا می کشد.

نمای متوسط

عروس و داماد بار دیگر کرکری پنجره شان را پایین می کشند.

همراه لیزا بار دیگر به روبه رو نگاه می کنند.

خارجی. همسایه ها - (شب). نمای نیمه دور
آپارتمان توروالد. هم چنان تاریک و فقط همان نور سیگار در
وسط آپارتمان دیده می شود.

فیداوت

فیداین

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای متوسط
جف، استلا و لیزا پشت پنجره اند و بیرون را نگاه می کنند.
دوربین آن ها را از پشت نشان می دهد. جف همان دوربین را که
لنز تله دارد، بر روی چشم گذاشته است.



**استلا: تا حالا هیچ کس کلام محترمانه ای برای توضیح قتل
اختراع نکرده.**

خارجی. همسایه ها - (غروب). نمای دوربین

بخش بالایی پنجره ی اتاق خواب توروالد را می بینیم. لبه ی
پایینی پنجره را دیواری پوشانده است. توروالد را در حمام
می بینیم که با لباس کهنه ای دیوار را پاک می کند. او جاهلی را
پاک می کند، بر روی این نما صدای جف را می شنویم.
**جف: فکر می کنی ارزششو داشت که تمام روز رو صبر کنیم
تا این صحنه را ببینیم.**

لیزا: داره خونه رو تمیز می کنه؟

جف: داره دیوار حمام رو می شوره.

استلا: باید خون فراوانی به دیوار پاشیده شده باشه.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای متوسط

اکنون چهره های آن ها را می بینیم. جف دوربین را پایین
می آورد. نه او و نه لیزا چیزی نمی گویند. بالاخره استلا می گوید.
**استلا: خب، چرا که نه؟ این همون فکریه که تو ذهن هر
سه مون هست.**

اون زنش رو توی حمام کشته و پیش از این که از این جا بره
داره مدارک جرم رو از بین می بره.

لیزا از پنجره رو بر می گرداند.

لیزا: استلا، اینا چیه که می گی...

استلا هم از پنجره نگاه بر می گیرد و حرف او را قطع می کند.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای درشت

جف که هنوز به پنجره نگاه می کند، گویی چیزی کشف
کرده. او به سرعت می گوید.

**جف: لیزا... لیزا... اون جاروی تاقچه... اون جعبه ی زرد رنگ
کوچک رو بده به من.**

او کمی برگشته و اشاره می کند. لیزا را می بینیم که پشت سر
او حرکت می کند. جف اضافه می کند.

جف: و اون نمایاب کوچیک رو.

او به سوی پنجره بر می گردد، منتظر جعبه و نمایاب است.

دوربین اندکی عقب می کشد و لیزا می آید و صحنه و نمایاب را به

دست او می دهد. او جعبه را باز کرده و یکی دو اسلاید از درون

آن بیرون آورده و جلوی نور می گیرد. لیزا به دقت به او نگاه

می کند و استلا از پس زمینه ی تصویر حرکت کرده و جلو می آید.

جف: (در حال پیدا کردن اسلاید) این اسلاید مال یکی دو

هفته ی پیشه... ای کاش اشتباه نکرده باشم.

(اسلایدی را که می خواهد پیدا می کند) فکر کنم همین یکی

باید باشه.

اسلایدهای دیگر را کناری می گذارد و اسلایدی را که پیدا

کرده درون نمایاب می گذارد. همین که نمایاب را بر چشم

می گذارد، لیزا بی صبرانه می گوید.

لیزا: جف... دنبال چی می گردی؟

او نمایاب را از چشم برمی دارد و سپس برای لحظه‌ای روبه‌رو را نگاه می‌کند.

جف: آگه حق با من باشه... دارم دنبال چیزی می‌گردم که جریان قتل رو روشن کنه.

دوباره از درون نمایاب به روبه‌رو نگاه می‌کند.

استلا: خانم توروالد؟

جف: آها، سگ. فکر کنم حالا می‌دونم چرا توروالد اونو کشت.

نمایاب را از چشم برمی‌دارد و آن را به لیزا می‌دهد.

جف: یه نگاهی بکن و بهم بگو چی می‌بینی.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای درشت

لیزا نمایاب را بر چشم می‌گذارد.

خارجی. همسایه‌ها. غروب. نمای درشت

از طریق نمایاب منظره‌ی بیرون را می‌بینیم.

جف: (روی تصویر) حالا. بیارش پایین.

نمایاب پایین آورده می‌شود و ما همان منظره‌ی قبلی را می‌بینیم.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای متوسط

جف به لیزا که گیج به نظر می‌رسد، نگاه می‌کند.

جف: خب؟

لیزا: فقط تصویر حیاطه. همین.

جف: می‌دونم. ولی فرقی هم وجود داره. بوته‌های گل‌های باغچه‌ی توروالد.

استلا: منظورت اینه که اون سگه اون جارو بو می‌کشید؟

جف: (به استلا) و اون جارو داشت حفر می‌کرد (به پنجره اشاره می‌کند).

به اون بوته‌ی گل‌ها نگاه کن.

آن‌ها رو به جلو خم می‌شوند تا بیرون را نگاه کنند.

خارجی. همسایه‌ها. غروب. نمای متوسط

بوته‌ی گل‌ها. گل‌ها در میانه‌ی تصویر دیده می‌شوند. جف

روی این تصویر می‌گوید.

جف: طی دو هفته گل‌ها کوتاه‌تر شدن.

استلا: یعنی چیزی اون‌جا دفن شده؟

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای متوسط

هر سه به فکر فرو رفته‌اند. لیزا هم چنان بیرون را نگاه می‌کند و می‌گوید:

لیزا: (این کلمه را با تمام نفس ادا می‌کند).

خانم توروالد!

ناگهان استلا پوزخندی می‌زند. آن‌ها به او نگاه می‌کنند.

وقتی پاسخ پرستشی را که در چشم‌های آن دو دیده می‌شود،

می‌دهد؛ چهره‌اش جدی می‌شود.

استلا: انگار چندان سری به قبرستون نمی‌زنی، نه؟

(آن‌ها جوابی نمی‌دهند) آقای توروالد آگه می‌خواست زنشو

اون‌جا دفن کنه باید یک متری زمین رو می‌کند.

جف و لیزا به آرامی سرهای شان را رو به باغچه‌ی گل‌ها

برمی‌گردانند.

خارجی. همسایه‌ها. غروب. نمای نیمه‌دور

باغچه و بوته‌ی گل‌ها را می‌بینیم و در همان حال صدای

هراس‌انگیز استلا به گوش می‌رسد:

استلا: مگر این که اونو قطعه‌قطعه کرده باشه، پس اره و چاقو

رو می‌خواست برای چی؟! من فکر می‌کنم الان هر تکه از جسد

زنش یه گوشه‌ای از شهر افتاده. یه پاش توی یه رودخونه،

بازوش...

لیزا: (حرفش را قطع می‌کند).

استلا، توروخدا بس کن.

داخلی. آپارتمان جف. غروب. نمای متوسط

جف: یه چیزی اون‌جاست. اون گل‌ها رو کشیدن بیرون و

دوباره کاشتن.

لیزا: (برای او سخت است که بگوید) شاید... چاقو و اره رو

اون‌جا دفن کرده.



درست در همین لحظه نوشتن یادداشت را به اتمام می رساند.
روی کاغذ نوشته شده «چه بلایی سر اون زن آوردی؟»

فداوت

فیداین:

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف پشت پنجره است و با همان لنز تله فتو بیرون را نگاه می کند. استلا راهم پشت سر او می بینیم. او این صحنه را می بیند:

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای دوربین

کوچه و خیابان دیده می شوند. ناگهان لیزا از سمت چپ وارد این تصویر می شود. پاکت سفیدی در دست دارد. او می ایستد. دستی برای جف تکان می دهد، تسمی کرده و سپس با شتاب می رود. دوربین به آرامی حرکت می کند و به سمت راست می رود و بر روی آپارتمان همان دخترک رقصنده توقف می کند. او مشغول تمرین است. دوربین سپس به راهروی آپارتمان توروالد می رسد. او هنوز به راهرو نرسیده. دوربین بار دیگر به سوی پنجره ی دخترک رقصنده می رود. بر روی این تصویر صدای استلا را می شنویم.

استلا: چرا دوباره برگشتی اون جا؟

دوربین به سرعت به سوی راهروی آپارتمان توروالد باز می گردد. لیزا دیده می شود. او وارد راهرو شده و به طرف در آپارتمان توروالد می رود.

استلا: (فورا) به ستوان کوین زنگ بزن!

لیزا: نه... باید صبر کنیم. باید صبر کنیم تا هوا تاریک بشه. اون وقت من می رم و زمین رو می کنم!

در میانه ی حرف های لیزا، جف شروع می کند به صحبت کردن.

جف: (به استلا) تا جسد خانم توروالد رو پیدا نکنم به کوین زنگ نمی زنم.

(به لیزا)

تو هم هیچ کاری نمی کنی، نمی خوام گردن تو رو هم خرد کنه.

دوربین عقب می کشد و می بینیم که لیزا روی تخت می نشیند و جف صندلی اش را رو به او برمی گرداند. استلا متفکرانه، هم چنان بیرون را نگاه می کند.

جف: تنها کاری که باید بکنیم اینه که یه رهی پیدا کنیم که بشه وارد اون خونه شد.

لحن آرام استلا حرف او را قطع می کند.

استلا: اون داره و سایلشو جمع می کنه.

جف فوراً روی برمی گرداند به سوی پنجره؛ لیزا هم برمی گردد و نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای دور

توروالد در اتاق خواب است و بسته ای را درون یک چمدان می گذارد. چمدان دیگری که در آن باز است؛ دیده می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف به بیرون زل زده. در صورتش نومییدی دیده می شود، به گل ها نگاه می کند؛ سپس نگاهی به اطراف می اندازد. می بینیم که به طرف قفسه می رود و یک تکه کاغذ بیرون می آورد. هم چنین یک مداد و یک پاکت نامه. او نام توروالد را روی پاکت می نویسد و سپس چیزی روی کاغذ می نویسد. استلا و لیزا پشت سر اویند و دارند نگاه می کنند که او چه می نویسد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

دوربین از روی شانه ی جف رو به پایین حرکت می کند و او

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
جف دوربین را پایین می آورد تا نگاه همه جانبه تری به
آپارتمان و راهروی آپارتمان توروالد بیندازد.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور
همین که توروالد در راهرو از نظر ناپدید می شود، صدای
جف را می شنویم که ناخودآگاه می گوید جف.
لیزا: حواست باشه! اون داره می آد!

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور
لیزا به در آپارتمان توروالد می رسد. توروالد وارد اتاق نشیمن
می شود. یک پاکت سیگار برمی دارد، یک سیگار بیرون آورده و
آن را روشن می کند. لیزا خم می شود و نامه را زیر در به داخل
آپارتمان می فرستد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
هم لیزا و هم جف هر دو ترسیده اند.
استلا: (شما نت آمیز) نباید می داشتی اون این کارو بکنه!...
اگه اون یارو.

در این لحظه توروالد کبریت را خاموش کرده آن را در یک
زیرسیگار می اندازد و به طرف در می رود. این مکث او باعث
می شود که لیزا بتواند بایستد، بر گردد و به دقت ولی به سرعت
دور شود. توروالد به سرعت به سوی در می آید. خم می شود و
نامه را برمی دارد. نگاه مختصری به آن می اندازد. لیزا در همین
لحظه در انتهای راهرو از نظر ناپدید می شود. توروالد در را باز
می کند. نگاهی می اندازد، اما کسی نیست. سپس می ایستد و
دوباره نگاهی به نامه می اندازد. به آرامی بازگشته و وارد آپارتمان
می شود و نامه را باز می کند.

جف: (حرفش را قطع می کند) نگاه کن!

داخلی، آپارتمان، جف. (شب). نمای نیمه درشت
جف دوربین تله اش را برمی دارد. هیجان زده است.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور
لیزا ناگهان در طبقه ی پایین آپارتمان توروالد دیده می شود.
او پشت دیواری که آن جاست، پنهان می شود. در راهروی بالا
توروالد را می بینیم که برمی گردد. گیج و آشفته است. لیزا که از
ورود او آگاه شده، فوراً به درون راهروی طبقه ی پایین برمی گردد.
توروالد وارد بالکن خانه می شود و لیزا در راهرو از نظر ناپدید
می شود.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای دوربین

توروالد جلوی در آپارتمان ایستاده و نامه را می خواند. در
چهره اش کنجکاو دیده می شود. هنگام خواندن نامه، حالتش
تغییر می کند. خشکش زده است. صدای جف را روی این تصویر
می شنویم.

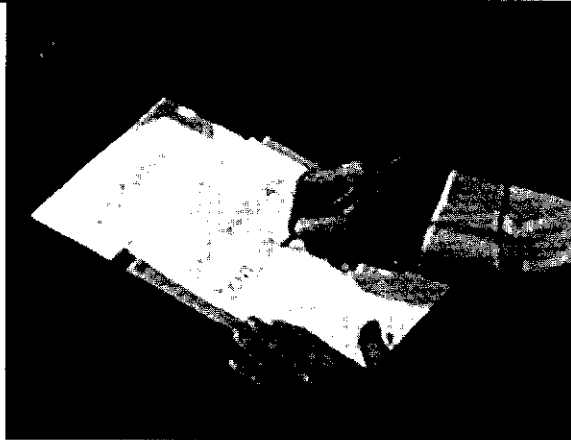
داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
آن دو نفس راحتی می کشند.
استلا: خدارو شکر که به خیر گذشت!
جف: فکر می کنم تازه کارمون شروع شده.

جف: افتادی تو تله، توروالد! نقشه مون گرفت.
ناگهان توروالد برمی گردد و وارد راهرو می شود و آن را طی
می کند.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور
توروالد اکنون از اتاق نشیمن عبور کرده و وارد اتاق خواب
می شود. پیراهنی در دست دارد که آن را زمین می گذارد. سپس
به بستن چمدان ادامه می دهد، ظاهراً عجله ای ندارد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
جف دوربین را از چشم کنار می گذارد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه دور
جف چانه اش را متفکرانه می مالد. استلا نگاهی به پنجره های
روبه رو می اندازد. صدای رادیو یا تلویزیونی از دور شنیده
می شود.



جف: شکمی نیست. اون داره می ره. سوال اینه که... چه موقع؟
استلا چیزی دیده که باعث می شود ابرو در هم بکشد. او دوربین تله را می خواهد.
استلا: فکر کنم باید از این سوراخ کلید متحرک استفاده کنم.
جف آن را به دست او می دهد.
جف: نمی گی، داری چی رو نگاه می کنی؟
او دوربین را بر چشم می گذارد.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای دوربین

آپارتمان همان خانم تنها. او در یک بطری شیشه ای کوچک
را باز کرده و چهار کپسول قرمز درمی آورد و روی میز می گذارد.
شمعی روی میز روشن است. چراغ های دیگر آپارتمان او هم
روشن اند. او همان لباس هانی را بر تن دارد که در کافه دیده ایم.
پشت میز می نشیند و در نور شمع کتابی را که جلد گرفته شده،
باز می کند و آن را می خواند. برای لحظه ای به کپسول ها نگاه
می کند و دوباره به سوی کتاب باز می گردد. صدای استلا و جف
روی این تصویر شنیده می شود.

استلا: من نگرانم.

جف: چی؟

استلا: اون خانم تنها انگار می خواد اون قرص هارو بخوره.

جف: بذار منم نگاه کنم.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

استلا دوربین را پایین می آورد.

استلا: می دونی؟ از هر چی که بگذریم تو اصلاً از سر لیزا کم

نیستی.

جف: (به او برخورد) اینو باید به تو هین تلقی کنیم.

در باز می شود و هر دو به طرف ورودی اتاق بومی گردند و

نگاه می کنند.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای دوربین

توروالد کیف پوست سوسماری همسرش را در دست دارد.
به آرامی عرض اتاق خواب را طی می کند و پشت دری از نظر
پنهان می شود. او وارد اتاق نشیمن شده است. لحظه ای بعد دوباره

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه دور

لیزا نفس زنان وارد می شود. نفسی تازه می کند و خنده ای

می کند از این نظر که خطر از بیخ گوشش گذشته.

لیزا: اون بهم نزدیک بود؟

جف: خیلی نزدیک.

لیزا از پله های ورودی اتاق پایین می آید.

لیزا: عکس العملش چی بود؟ منظورم اینه وقتی یادداشت رو
خوند؟

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

همین طور که لیزا به آن ها نزدیک می شود.

استلا: البته خوش خوش خوشانش که نشده بود.

لیزا به جف نزدیک می شود و به گرمی می گوید.

لیزا: جف، کارم چطور بود؟

جف: خیلی حرفه ای بود. مثل یه مدل لباس عمل کردی.

حس گرمای صورت لیزا از بین می رود. استلا جواب می دهد.

استلا: (حرف جف را قطع می کند) کارت عالی بود.

لحن استلا باعث خنده ی جف و لیزا می شود. لیزا به طرف

پنجره می رود و خنده از لبش محو می شود.

لیزا: جف... اون کیف.

جف و استلا به طرف پنجره می چرخند. جف دوربین را

برداشته و بالا می آورد.

پیدایش می شود و به سراغ چمدانش بازمی گردد و کیف را درون یکی از دو چمدانی که آن جاست قرار می دهد؛ یعنی چمدانی که کار بستن آن رو به اتمام است. او به بسته بندی کردن وسایلش ادامه می دهد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

جف دورین را پایین آورده و برگشته و رو به اتاق می کند. آن دو زن او را نگاه می کنند و منتظرند که حرفی بزنند. جف: فکر نمی کنی که حلقه ی ازدواج خانم توروالد توی اون کیف باشه؟

وقتی داشت تلفن می زد سه تا حلقه در آورد که یکی اش الماس نشان بود. یکی هم یه سنگ بزرگ داشت و اون یکی هم طلا بود.

لیزا: (هیجان زده) اون حتماً حلقه ی ازدواج زنش بوده که جا مونده.

(به استلا)

تو هیچ وقت حلقه ی ازدواجت رو توی خونه جا می داری؟ استلا دست چپ خود را بالا آورده و حلقه ی ازدواجش را نشان می دهد.

استلا: تنها راهی که می شه اون رو از دستم در بیارن، اینه که انگشتم رو ببرن... بیا بریم پایین و ببینیم که تو باغچه چی دفن کردن.

لیزا: چرا که نه؟ من همیشه دلم می خواسته خانم توروالد رو ببینم.

جف مات و مبهوت به آن ها نگاه می کند.

جف: شما دوتا دارین در مورد چی حرف می زنید؟

استلا: تو بیلچه داری؟

جف: نه.

استلا: شاید یکی تو زیر زمین باشه.

جف: صبر کن ببینم.

لیزا: جف، اگه دلش رو نداری، نگاه نکن.

جف: نه من نازک نارنجی نیستم، فقط نمی خوام سرنوشت شما دو تا مثل اون سگ بشه.

پرستار اندکی بی قرار است. چشم هایش به سوی آپارتمان

توروالد می چرخد.

استلا: (به لیزا) می دونی خانم فریمونت... یه چیزی اون زیر گل ها دفن کرده.

جف: اون جا چیزی گیرتون نمی آد (اشاره می کند) اون دفترچه ی تلفن رو بده به من.

لیزا می رود و دفترچه تلفنی را که روی پیشخوان کنار آشپزخانه است، می آورد.

لیزا: برای چی می خواهی؟

جف: شاید بتونم توروالد رو از آپارتمانش بکشم بیرون.

لیزا دفترچه تلفن را به او می دهد.

استلا: ما فقط چند دقیقه وقت لازم داریم.

جف دنبال شماره ی تلفن توروالد در دفترچه است.

جف: شاید بتونم دست کم پونزده دقیقه ای وقت براتون جور کنم.

لیزا: چطور؟

جف: (شماره را پیدا می کند) چلسی ۲۰۷۰۹۹

(نگاهی می اندازد و دنبال تلفن است)

ما یه بار اونو ترسوندیم. شاید دوباره بتونیم (گوشی را برمی دارد، مکث)

همین طوری می گم «ما». این شما دو تایید که همه ی کارهارو می کنید.

لیزا: موقع انتخابات بهش رای بدیم، استلا؟

استلا: همگی بهش رأی می دیم.

هر دو زن می خندند. جف گوشی را برمی دارد و شماره ی چلسی ۲۰۷۰۹۹ را می گیرد. هر دو زن مضطربانه نگاهش می کنند.

او گوشی را کمی از گوشش دور می کند. صدای زنگ تلفن شنیده می شود. لیزا به آپارتمان توروالد نگاه می کند، سپس استلا و بعد هم جف.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور

آپارتمان توروالد او از اتاق خواب بیرون می آید و به طرف تلفن حرکت می کند. برخلاف گرمای موجود یک کت تابستانی بر تن کرده و کراوات زده است. در اتاق خواب همه چیز بسته بندی شده، مگر چمدانی که در آن باز است. چمدان دیگر



آن‌ها حرکت می‌کند. آن‌ها با شنیدن صدای جف، مکث می‌کنند.

داخلی. آپارتمان جف - (شب) - نمای نیمه درشت

جف آن‌ها را صدا زده:

جف: یکی از شما دو تا چشمش به پنجره باشه. اگه دیدم که داره برمی‌گرده، با زدن یک فلاش بهتون علامت می‌دم. در بسته می‌شود و صدای پاهای زن‌ها را می‌شنویم که پایین می‌روند. جف دوربین تله‌اش را برمی‌دارد و نگاهی به کوچه‌ی روبه‌رو می‌اندازد.

خارجی. همسایه‌ها - (شب) - نمای دوربین

توروالد از عرض کوچه رد می‌شود.

داخلی. آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

جف دوربین را کنار گذاشته و به سرعت صندلی چرخدارش را به سوی قفسه‌ی دیواری پیش می‌راند. او جعبه‌ی فلاش و رفلکتور را پیدا می‌کند. آن‌ها را روی پایش می‌گذارد و به طرف پنجره بازمی‌گردد. کمی به جلو خم شده و بیرون را نگاه می‌کند.

خارجی. همسایه‌ها - (شب) - نمای متوسط

لیزا در حیاط دوردست زیر پنجره‌ی جف دیده می‌شود. او به پلکانی که به طبقه‌ی بالا منتهی می‌شود، می‌رسد. او نگاهی به

را می‌بینیم. او تردید دارد که گوشی را بردارد یا نه.
جف: (خارج از کادر) زود باش توروالد... ورش دار. تو آدم فضولی هستی.

شاید دوست دخترت پشت خط باشه. همونی که این قتل رو به خاطرش انجام دادی. ورش دار توروالد!
توروالد سریعاً گوشی را برمی‌دارد.
توروالد: (صدایش از درون گوشی شنیده می‌شود) الو.

جف: (خارج از کادر) یادداشت من بهت رسید؟
توروالد مکث می‌کند. تقریباً صدای نفس‌هایش را می‌شنویم.
جف: خوندیش، توروالد؟
توروالد: تو کی هستی؟

جف: این شانسو بهت می‌دم که بفهمی. همین الان بیا به برورت. منم فوراً می‌آم اون‌جا.
توروالد: چرا باید بیام اون‌جا.
جف: برای یه ملاقات تجاری کوچولو... باید قضیه‌ی همسر فقیدتو سروسامونی بدیم.

توروالد: (پس از مکثی) نمی‌دونم منظورت چیه.
جف: (جدی) وقتو تلف نکن توروالد وگرنه مجبور می‌شم به پلیس زنگ بزنم.
توروالد: (به سنگینی نفس می‌کشد) من فقط صد دلار دارم.
جف: با همین شروع می‌کنیم. من الان در برورت هستم. اون‌جا منتظرتم.

پیش از آن‌که توروالد بتواند پاسخی بدهد، جف گوشی را می‌گذارد. توروالد برای لحظه‌ای به گوشی خیره می‌شود، سپس به آرامی گوشی را می‌گذارد. پای تلفن ایستاده و به فکر فرو رفته است. او فکرش را نمی‌کند که دارند از پنجره نگاهش می‌کنند. سپس به طرف در می‌رود. از آپارتمان خارج شده و در را امتحان می‌کند که بسته باشد.

لیزا: (خارج از کادر) بزن بریم استلا.

داخلی. آپارتمان جف - (شب) - نمای متوسط

جف اندکی صندلی چرخدارش را به سوی لیزا و استلا برمی‌گرداند که به سرعت به طرف در می‌روند. دوربین همراه

جف می اندازد و استلا هم با بیلچه‌ای که در دست دارد، سر می‌رسد. آن‌ها به سرعت از پلکان بالا رفته و به آن سوی دیوار حیاط جف می‌رسند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه‌نزدیک

جف تلفن را برداشته و به سرعت شماره‌ای را می‌گیرد. صدای بوق تلفن، سپس آن سوی خط، کسی تلفن را برمی‌دارد. صدای زنی شنیده می‌شود. جف اندکی شگفت‌زده است که صدای زن ناشناسی را شنیده است.

پرستار بچه: منزل آقای کوین، بفرمایید.

جف: من ال. بی جفریز هستم. دوست تام من دارم با کی حرف می‌زنم؟
نگاهی به پنجره می‌اندازد.

خارجی. همسایه‌ها. (شب). نمای نیمه‌دور

لیزابه آن سوی دیوار رسیده و به استلا کمک می‌کند که او هم چنین کند. لیزاروی زمین و کنار لیزابه می‌شود. مکالمه‌ی جف بر روی این تصویر شنیده می‌شود.
پرستار بچه: من پرستار بچه شونم.
جف: اون. اون‌ناکی برمی‌گردن خونه.
پرستار بچه: من تا ساعت یک باید باشم. اونارفتن شام بخورن.
شاید هم رفته باشن کلوب.

جف: خب، اگه اون تماس گرفت بهش بگو فوراً بال. بی.
جفریز تماس بگیره. شاید خبر شگفت‌انگیزی براش داشته باشم.
پرستار بچه: شماره‌ی شمارو دارن آقای جفریز؟
جف: آره. ممنون.

پرستار بچه: گوشی را می‌گذارد.

جف گوشی را می‌گذارد. استلا اکنون مشغول کندن باغچه است و به دقت گل‌ها را که روی زمین خم شده‌اند، کنار می‌زند. لیزارو به جف و کنار او ایستاده است و گاهی بانگرانی و از روی شانه به کاری که استلا مشغول انجام آن است، نگاه می‌کند.
در این لحظه صدای موسیقی از آپارتمان موسیقی دان به گوش می‌رسد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه‌نزدیک
جف اندکی نگران به آپارتمان موسیقی دان نگاه می‌کند.

جف، همسایه‌ها. (شب). نمای نیمه‌دور

در آپارتمان موسیقی دان چندین نفر از دوستان او دیده می‌شوند. یکی گیتار می‌زند، دیگری کلارینت و غیره و غیره. آن‌ها یکی یکی تم تازه‌ی ملودی ساخته شده‌ی موسیقی دان را می‌نوازند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف نگاهش را از آپارتمان موسیقی دان می‌گیرد و به سوی حیاط باز می‌گرداند.

خارجی. همسایه‌ها. (شب). نمای نیمه‌دور

استلا مشغول است. لیزابه به او دارد و هر از گاهی از روی شانه به او نگاه می‌کند. سپس رو می‌کند به آپارتمان جفریز.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه‌درشت

جف با دست نشانه‌ای از تشویق او را نشان می‌دهد. سپس اندکی نگاهش را رو به پایین می‌برد.

خارجی. همسایه‌ها. (شب). نمای نیمه‌درشت

همان خانم تنها را می‌بینیم که روی مبل نشسته و دارد یادداشتی می‌نویسد. کنار او روی میز همان کپسول‌ها دیده می‌شوند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه‌درشت

جف دوربین تله را برمی‌دارد و آن را رو به کوچه می‌گیرد.

خارجی. همسایه‌ها. (شب). نمای دوربین

کوچه و بخشی از خیابان دیده می‌شود. اثری از توروالد نیست. دوربین به سمت راست و پایین می‌چرخد و به استلا می‌رسد که با دست نشان می‌دهد، هیچ چیز پیدا نکرده است.



داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت
جف دوربین را پایین می آورد و با حالتی از نومییدی به آن دو زن نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور
لیزا به آپارتمان توروالد خیره شده است. او بر می گردد و به استلا چیزی می گوید. سپس به جف نگاه می کند و با اشاره می گوید که از طریق پلکان اضطراری می خواهد به آپارتمان توروالد برود. او برگشته و از پلکان اضطراری شروع به بالا رفتن می کند. استلا توانسته مانع او شود.

جف به سرعت دوربین تله را برداشته و رو به آپارتمان توروالد می گیرد.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
جف وحشت زده و شوکه شده، داد می زند.
جف: لیزا... نه!

او به سرعت به خیابان و سپس به لیزا نگاه می کند. ظاهراً اثری از توروالد نیست.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای دوربین
لیزا بر می گردد و همان کیف پوست سو سازی در دستش دیده می شود. حالتی از پیروزمندی در چهره ی او دیده می شود. او کیف را باز کرده و حالت چهره اش درهم می رود. کیف را به طرف آپارتمان جف گرفته و آن را وارونه می کند تا نشان بدهد که کیف خالی است.

خارجی. همسایه ها. شب. نمای نیمه دور
لیزا در حال بالا رفتن می بینیم و استلا هم می آید تا از روی دیوار به این طرف بیاید.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
او دوربین تله را پایین آورده و با اضطراب زمزمه می کند.
جف: زود باش. خب از اون جا بیا بیرون!
چشم هایش به سرعت به سوی کویچه رفته و دوباره به سوی لیزا بر می گردند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت
جف با چشمانی از حدقه درآمده به بالا رفتن لیزا از پلکان اضطراری نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور
لیزا کیف را روی تخت می اندازد و اکنون اطراف تخت را می گردد و دنبال جایی دیگر می گردد تا جواهرات را پیدا کند به سرعت به سوی قفسه ی لباس رفته در آن را باز کرده و نگاه می کند، ولی چیزی پیدا نمی کند.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور
لیزابه طبقه ی دوم و قسمت بیرونی آپارتمان توروالد می رسد. او سعی دارد از طریق پنجره ای که به آشپزخانه منتهی می شود وارد آپارتمان شود، ولی موفق نمی شود. سپس با سختی و از روی میله های پلکان خودش را به پنجره ی اتاق نشیمن می رساند که باز است. او مستقیماً به اتاق خواب می رود و او را می بینیم که بر روی یکی از چمدان ها خم می شود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه نزدیک

جف با ناراحتی بیرون را نگاه می کند و در اتاق باز شده و استلا با شتاب وارد می شود.

استلا: دوباره زنگ بزن خونیه ی توروالد تا اون نیومده.

جف به طرف استلا برمی گردد. او تلفن را برمی دارد.

جف: الان زنگ می زلم.

تا می خواهد شماره بگیرد استلا مانعش می شود.

استلا: به دقیقه صبر کن... اون داره این کاررو به خاطر تو

می کنه.

استلا به بیرون نگاه می کند و چهره اش وحشت زده می شود.

جف فوراً به طرف پنجره برمی گردد، پادش می رود که باید تلفن کند.

استلا: اون خانم رو نگاه کن!

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای متوسط

خانم تنها نامه را که نوشته روی میز می گذارد و شیشه ی قرص ها را در دست چپ خود خالی می کند و یک لیوان آب برمی دارد.

استلا: (خارج از کادر) زنگ بزن به پلیس.

صدای برداشته شدن گوشی تلفن را می شنویم و جف شروع می کند به گرفتن شماره ی پلیس نیویورک. در این لحظه از طرف آپارتمان موسیقی دان که تا این لحظه ساکت بوده بار دیگر صدای موسیقی به گوش می رسد. خانم تنها سرش را بالا می آورد تا این صدارا بشنود و به آرامی قرص ها و لیوان آب را کنار می گذارد تا از زیبایی آن چه می شنود، بهره مند شود.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

جف و استلا نگاهی سریع به آپارتمان موسیقی دان می اندازند.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور

نمایی کوتاه از آپارتمان موسیقی دان و گروه نوازنده اش که دور پیانو جمع شده اند.

استلا: شاید این موسیقی باعث بشه که اون قرص ها را دیرتر

بخوره.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف و استلا دوباره به آپارتمان توروالد نگاه می کنند. جف گوشی تلفن را جلوی گوشش گرفته است و صدای بوق شنیده می شود.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای متوسط

در پایین تصویر، خانم تنها را می بینیم که هم چنان به موسیقی گوش می دهد، در حالی که در بالای سر او لیزا را می بینیم که وارد اتاق نشیمن می شود. او مسحور موسیقی است. سپس روبه جف نگاه می کند و پیروزمندانه دستش را بالا می آورد تا انگشتری را که پیدا کرده نشان بدهد. در این لحظه توروالد در راهروی آپارتمانش دیده می شود! لیزا اصلاً از ورود او باخبر نشده است.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای متوسط

استلا هم شوکه شده، فقط می تواند آهی بکشد؛ جف هم وحشت زده داد می زند.

جف: لیزا! لیزا!

در این لحظه تلفن وصل می شود و صدایی می گوید.

پلیس؛ بخش شش... گروه بان آگود.

جف دهانش را باز می کند تا چیزی بگوید، ولی کلمات بیرون نمی آیند؛ چون توجه او به روبه رویش است.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور

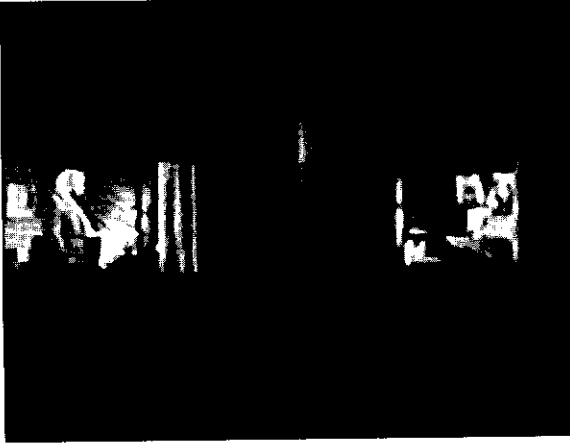
توروالد پشت در است، آن را با کلید باز می کند. لیزا را می بینیم که صدای او را شنیده و به طرف در نگاه می کند و خشکش زده است. صدای پلیس را می شنویم که تکرار می کند.

پلیس؛ بخش ششم... گروه بان آگود.

لیزا عقب عقب به طرف اتاق خواب می رود تا توروالد که در راه باز کرده و وارد شده او را نبیند.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای نیمه درشت

جف مدتی نه در گوشی و بالحنی جدی و سریع می گوید:



جف: مردی در آپارتمان یک، دو، پنج خیابان نهم غربی، طبقه ی دوم آپارتمان پستی مزاحم خانمی شده. عجله کنید.

پلیس: اسمتون؟

جف: ال. بی. جفریز.

پلیس: شماره ی تلفن؟

جف: (بی صبرانه) چلسی ۲۰۵۵۹۸

پلیس: دو دقیقه دیگه اونجان.

صدای گذاشتن گوشی از آن سوی خط و جف هم گوشی را سر جایش می گذارد.

خارجی. همسایه ها. (شب). نمای نیمه دور

توروالد از اتاق نشیمن می گذرد و وارد اتاق خواب می شود، ناگهان نگاهش به تخت می افتد. او همان کیف زنانه را از روی تخت برمی دارد. برمی گردد طرف پنجره. نگاهی به درون کیف می اندازد. سپس به سوی راست نگاه می کند. او مستقیماً به لیزا که بیرون از تصویر است، نگاه می کند. کیف را می اندازد و بدون آن که حرکتی کند چیزی از لیزا می پرسد. گامی به جلو برمی دارد. لیزا سعی دارد وارد اتاق نشیمن شود و عقب عقب حرکت می کند. گویی لیزا دارد عذرخواهی می کند که چرا یواشکی وارد آپارتمان او شده است. توروالد به طرف او می آید و او هم وارد اتاق نشیمن می شود. لیزا به طرف در خیز برمی دارد، ولی توروالد به سرعت چنگ می اندازد و میچ دست او را می گیرد. با خشونت میچ او را می پیچاند. او را به سوی مبلی که کنار پنجره است هل می دهد و می خواهد چیزی از دست لیزا در بیاورد دست راست لیزا به آرامی بالا آمده و باز می شود.

او جوهری را که در دست لیزا است برمی دارد، با نگاهی تعجب آمیز نگاهی به آن می اندازد و آن را در چیب کتش می گذارد. با خشونت چیزی به لیزا می گوید. صدای لیزا را می شنوم که به طور مبهم صدای زنده جف! جف! توروالد ناگهان به طرف بیرون از پنجره ی اتاقش نگاه می کند. او بی می برد که احتمالاً کسی از بیرون او را نگاه می کند. به طرف عرض اتاق خم شده و چراغ اتاق را خاموش می کند. نوری که از اتاق خواب به درون اتاق نشیمن می تابد می تواند آن ها را دید که با هم گلاویزند؛ اما تصویر چندان واضح نیست.

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

جف با خشم به رویه رو نگاه می کند و سعی دارد ببیند که در اتاق نیمه تاریک توروالد چه خبر است. سپس با نومیدی سرش را به جلو خم می کند و پس از لحظه ای کوتاه می گوید.
جف: (با صدای عمیق) استلا ... چه می تونیم بکنیم؟

داخلی. آپارتمان جف. (شب). نمای درشت

استلا به بیرون زل زده و وحشت زده و مضطرب است. سپس به وضوح حالت صورتش تغییر می کند. او کمی به سمت چپ نگاه می کند.

استلا: اونا او مدن.

جف به تندی آن جا را نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور. (شب)

دو پلیس به سرعت وارد راهروی آپارتمان توروالد می شوند. آن ها به پشت در می رسند، لحظه ای گوش می سپارند و سپس زنگ در را بارها فشار می دهند. در داخل آپارتمان، چراغ اتاق روشن می شود و توروالد در وسط اتاق دیده می شود که به طرف در نگاه می کند. لیزا از او دور شده و سعی دارد سر و وضعش را مرتب کند. او هم به اندازه ی توروالد از شنیدن صدای زنگ در تعجب کرده است. توروالد به صدای زنگ گوش می دهد سپس

برگشته و نگاه استفهام آمیزی به لیزا می اندازد و آن گاه به سوی در می رود.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور. (شب)
پس از لحظه ای تردید و دودلی، توروالد در را باز می کند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای درشت. (شب)

جف به سرعت دوربین تله اش و از درون چشمی دوربین، روبه رو را نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. نمای دوربین. (شب)

سر و شانه های توروالد کادر را پر کرده اند. برای لحظه ای از دیدن پلیس وحشت می کند. می بینیم که دارد به حرف های پلیس که خارج از کادر است گوش می دهد. سپس باز می گردد و می بینیم که ترسش ریخته و خودش را کنترل می کند، با کمی تعجب به لیزا نگاه کرده سپس به سوی پلیس باز می گردد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه درشت.

نمای سریعی از استلا و جف. جف هم چنان دوربین را بر چشم دارد.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور. (شب)

توروالد چیزی برای پلیس توضیح می دهد و سرش را رو به لیزا تکان می دهد. پلیس ها وارد شده و مستقیماً به طرف لیزا می روند. لیزا نگاه سریعی به پنجره ی جف می اندازد و هم چنان که یکی از پلیس ها به او نزدیک می شود رو به پلیس می کند. پلیس از او چیزی می پرسد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه درشت. (شب)

استلا بر می گردد و به سرعت به طرف میزی که آن جاست می رود و دوربین چشمی را بر می دارد و جف هم چنان از همان دوربین تله استفاده می کند.

خارجی. همسایه ها. نمای دوربین چشمی. (شب)

لیزا شروع به عذر خواهی از پلیس می کند. توروالد گوش می دهد و به سرعت جلو می آید تا بگوید که لیزا دروغ می گوید. او جواهر را در دست دارد و آن را نشان می دهد و کیف خالی را نیز نشان می دهد. مأموران پلیس متعجب بر گشته و به لیزا نگاه می کنند. لیزا چیزی ندارد به آن ها بگوید، بر روی این تصویر صدای استلا که می لرزد به گوش می رسد:

استلا: اون داره چه می کنه؟ چرا اون یارو رو لونی ده؟

جف: دختر باهوشیه.

استلا: باهوشه؟ دارن دستگیرش می کنن.

جف: برای این داره این کارو می کنه که بتونه از اون جا بیاد

بیرون، نمی بینی؟

حالت پلیس اول به گونه ای است که نشان می دهد لیزا باید همراه آن ها برود. سپس به پلیس دیگر می گوید که اظهارات توروالد در مورد ورود غیر قانونی به خانه را بگیرد. پلیس دوم نگاهی به جواهری که در دست توروالد است می اندازد و آن را می گیرد. در مکنی کوتاه که هر دو پلیس مشغول حرف زدن با هم هستند لیزا که پشت به پنجره جف دارد دست چپش را که پشت خود گرفته تکان می دهد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای درشت. (شب)

جف از درون دوربین نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. نمای دوربین. (شب)

نمای نزدیک تری از دست لیزا که تکان تکان می خورد، می بینیم. او سپس انگشش را نشان می دهد؛ با دست دیگرش به حلقه ای که در دست دارد، اشاره می کند.

صدای استلا: حلقه ی خانم توروالد!

دوربین به سوی راست حرکت می کند و نیم رخ توروالد را نشان می دهد. او دارد به پایین یعنی مستقیماً به دست لیزا نگاه می کند. سرش به آرامی می چرخد و روبه رو را نگاه می کند... مستقیماً درون لنز. ناگهان متوجه می شود که لیزا دارد به کسی که او را نگاه می کند، علامت می دهد.



قلک پول.

استلا با اشاره ی او، قلک پولی را از روی پیشخوان برداشته به او می دهد. او قلک را باز می کند و مقداری پول درمی آورد. بیش ترش اسکناس است و مقداری هم پول خرد که او توجه به آن ها نمی کند. استلا پول خردها را برمی دارد.

استلا: ده دلار هم این جاست.

جف: سی و سه دلار هم این جاست. هنوز کافی نیست.

استلا: من یه بیست دلاری تو کیفم دارم. پول ها رو بده من.

جف پول ها را به او می دهد و استلا کیفش را می آورد.

جف: بقیه اش چی؟

استلا: اونا دلشون به حال لیزا می سوزه و کوتاه می آن.

استلا به طرف در می رود. تلفن زنگ می زند، جف گوشی را برمی دارد. استلا مکث می کند.

جف: (در گوشی) یه لحظه....

(به استلا)

وقتی برگشتی بهت می گم که کی تلفن کرده.

استلا به سرعت از در بیرون می رود. جف به نقطه ای در حیاط خیره شده و ادامه می دهد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای درشت. (شب)

جف: جفریزم.

کوین: (در گوشی) کوین هستم. جف.

جف: (بی درنگ)

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

جف و استلا. او دوربین را کنار می گذارد.

جف: استلا! چراغ ها! اون داره مارو می بینه!

استلا به سرعت از پنجره دور شده و چراغ ها را خاموش می کند و جف صندلی چرخدارش را عقب می کشد.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور. (شب)

تورالد رویش را به پلیس اول برمی گرداند تا پاسخ سوال دیگر او را بدهد. پلیس اول لیزا را به بیرون آپارتمان هدایت می کند. به طرف راهرو آمده و چند نفری که با کنجکاوی آن جا را سرک می کشند، کنار می زند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

آخرین لامپ هم خاموش می شود، استلا می ایستد تا نفسی تازه کند. سپس رو به جف می کند.

استلا: وقتی اولین بار داشتی عکس می گرفتی، هیچ فکرشو

می کردی به یه همجی جایی برسی؟

جف: تو فکر می کنی چقدر اون جا نگهش می دارن؟

استلا: (به بیرون نگاه می کند) تا زمانی که وجه الضمان بداره.

جف به قفسه ی دیواری اشاره می کند.

جف: کیف پول من رو بده! تو ی قفسه ی سمت راستیه.

استلا می رود کیف را بیاورد.

استلا: پول می خوای برای چی؟!

جف: برای این که لیزارو آزاد کنم.

او کیف پول را می آورد و به جف می دهد. او آن را می گیرد و

مقداری پول بیرون آورده و می شمارد.

استلا: بذار همون جامونه... تا اون وقت همه چیز تموم شده.

جف نگاه تندی به او می اندازد و بی آن که چیزی بگوید به

شمارش پول ها ادامه می دهد.

جف: (اشکارا ناامید شده)

صدویست و هفت تاست.

استلا: فکر می کنی چقدر لازم داشته باشی؟

جف: ورود غیرقانونی برای اولین بار (شانه بالا می اندازد)

احتمالاً دویست و بیست تایی می شه (فکری به ذهنش می رسد)

تام، به خبر عالی برات دارم.

کوین: (سرد) ببین جف، شب منو با یه بر قتل دیگه خراب نکن.

جف: (حرف او را قطع می کند) گوش کن الیزا دستگیر شده.

کوین: (مکتی می کند) لیزای تو؟

جف: آره لیزای منو. اون وارد آپارتمان توروالد شد. اونم سر رسید. منم چاره ای نداشتم جز این که به پلیس تلفن بزنم.

کوین: (با خشم) من بهت گفته بودم که...

جف: (حرف او را قطع می کند) می دونم که بهم گفته بودی!

اون رفته بود که یه مدرک پیدا کنه و پیدا هم کرد.

کوین: مثلاً چه مدرکی؟

جف: انگشتر عروسی خانم توروالد. اگه اون زنده بود، این

انگشتر رو باید دستش می کرد.

کوین: (با اکراه) امکانش هست.

جف: (به سرعت ادامه می دهد) نه، واقعیه! اون دیشب یه

سگو کشت چون توی باغچه اش سرک می کشید. سگ یه بوهای

برده بود.

کوین: یه استخون قدیمی پیدا کرده بود؟

جف: (سریع) ببین من نمی دونم توروالد چه خوابی برای

زنش دیده. اون شب هم چندبار با اون چمدون فلزی رفت بیرون.

اونا وسایلش نبودن. چون اونا هنوز تو آپارتمانن!

کوین: شاید یه تیکه استخون با خودش برده. بیرون، نه؟

جف: آره، اونم چند بار! یه چیز دیگه، چیزی که

شک برانگیزه، تام چرا توروالد همون روزی که زنش رفته؟ باید

بهش تلفن کنه، بعدش هم زنش بر اش کارت پستال بفرسته که

صحیح و سالم رسیده اون جا؟

کوین: (پس از مکتی) اونا لیزارو کجا بردن؟

جفریو: بخش ششم. یه نفرو با وجه الضمان فرستادم اون جا.

کوین: شاید نیازی نباشه من ترتیبش رو می دم جف.

خارجی. همسایه ها. نمای دور. (شب)

توروالد را می بینم که آپارتمانش را ترک کرده و به طرف

راهرو می رود.

جف: فقط طولش نده. توروالد می دونه که دارن اونو می پان.

چندان این جا نمی مونه.

کوین: اگه اون انگشتر مال زنش باشه، می گیریمش. طول نمی کشه.

جف: گوشه ای را می گذارد و در همان لحظه به آپارتمان توروالد

نگاه می کند. به طرف پنجره صندلی اش رایش می راند. از آن چه

که دیده اندکی گیج و شگفت زده به نظر می رسد.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور. (شب)

آپارتمان توروالد، کاملاً تاریک است. هیچ حرکتی یا آتش

سیگاری دیده نمی شود. راهرو روشن است، اما کسی در آن

نیست.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه نزدیک. (شب)

جف چانه اش را می خاراند. به آپارتمان نگاه می کند و دنبال

این است که ببیند شاید توروالد در آپارتمانش باشد. نگاهی به

سمت چپ خود می اندازد. ظاهراً چیزی ندیده، برگشته و نگاهی

به باغ می اندازد.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور (شب)

همان خانم تنها را می بینم که بیرون آپارتمان خود ایستاده

است و به بالکن دخترک رقصنده نگاه می کند.

دخترک رقصنده: (مشغول صحبت است) آهنگی رو که اون

موسیقی دانه می زد، شنیدی؟

او آپارتمان موسیقی دان را نشان می دهد. خانم تنها می چرخد

و به آپارتمان موسیقی دان نگاه می کند سپس بر می گردد طرف

دخترک.

خانم تنها: (سری به علامت مثبت تکان می دهد) خوشحالم

وقتی داشت این آهنگو می زد، من هم این جا بودم.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نزدیک. (شب)

او برای لحظه ای آرام نشسته است و فکر می کند. ناگهان با

صدای تلفن از جامی پرود. گوشه را برمی دارد.

جف: (هم چنان نگاهش به پنجره است) الو.

(جوابی نمی آید)

الو، کوین؟ تام، فکر کنم توروالد رفته بیرون، من چیزی

نمی بینم. (به گوشی نگاه می کند، سپس):
الو

به آرامی به آپارتمان توروالد نگاه می کند. سپس برمی گردد و به گوشی نگاه می کند. تماس قطع می شود. جف به آرامی گوشی را می گذارد و بار دیگر به آپارتمان توروالد نگاه می کند، سپس صدلی اش را به سرعت برگرداند و به در آپارتمان خودش نگاه می کند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

در آپارتمان. همه چیز در آپارتمان ساکت است. نوری از زیر در به داخل می آید.



به سختی نفس می کشد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نزدیک. (شب)

جف عصبی و منتظر به در نگاه می کند، سراغ تلفن می رود، ولی نظرش تغییر می کند. اطراف را نگاه می کند دنبال وسیله ای برای دفاع از خودش می گردد. چیزی پیدا نمی کند. صدای پای را از بیرون می شنود، بار دیگر به سرعت به در نگاه می کند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط

در آپارتمان. صدای گام دیگری نزدیک تر و واضح تر. سپس نور زیر در ناپدید می شود.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

دستگیره ی در صدامی کند. در به آرامی و با دقت باز می شود. راهرو آن قدر تاریک است که در ابتدا مشخص نمی شود که چه کسی وارد شده. در به همان آرامی بسته می شود. صدای تهدید آمیزی شنیده می شود.

توروالد: تو از من چی می خواهی؟

جف پاسخی نمی دهد. توروالد گامی به جلو می گذارد و اکنون تا حدودی می توان او را دید. او بلندقد و درشت به نظر می رسد.

توروالد: اون دختره می تونست منو لو بده. چرا این کارو نکرد؟

داخلی. آپارتمان جف. نمای نزدیک. (شب)

جف از گوشی چشم نگاه می کند. به در می اندازد. پلک می زند و دوباره از گوشی چشم به در نگاه می کند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای درشت. (شب)

جف چیزی نمی گوید. چشمانش به توروالد است.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

توروالد از پله های ابتدای اتاق پایین می آید و مکث می کند. توروالد: تو چی می خواهی؟ پول فراوان؟ من پولی ندارم. جف پاسخ نمی دهد.

توروالد: یه چیزی بگو!

یکی دو قدم جلو می آید.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

در آپارتمان. شکی نیست که کسی پشت در است.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه نزدیک. (شب)

او بار دیگر دنبال وسیله ای برای دفاع از خودش می گردد. بالاخره سراغ فلاش های عکاسی می رود و چند حباب فلاش و رفلکتور را برمی دارد. سعی دارد صدلی چرخدارش را هرچه پیش تر به درون تاریکی ببرد. چشم هایش به در دوخته شده.

توروالد: (ناگهان و با خشم) به چیزی بگو! بهم بگو که چی می‌خوای!

توروالد پلک می‌زند و سعی دارد جلویش را ببندد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای درشت. (شب)

جف هم چنان چیزی نمی‌گوید. رفلکتور و فلاش‌ها را در دست دارد و آماده است از آن استفاده کند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه درشت. (شب)

توروالد به وسط اتاق رسیده است، چشم‌هایش به جف است و از خشم دست‌هایش را مشت کرده است.

توروالد: می‌شه اون انگشتر و بهم پس بدی؟
جف: (به آرامی) نه.

توروالد: (با صدای بلند) به اون دختره بگو انگشتر و پس

بده!

گام دیگری برمی‌دارد.

جف: نمی‌تونم. اون انگشتر الان دست پلیسه.

توروالد: تا پلیس بنحواد منو بگیره... حساب تورو رسیدم!
توروالد با حالت تهدید آمیزی به سوی جف گام برمی‌دارد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه درشت. (شب)

سه رخ توروالد را می‌بینیم. جف فلاش را جلوی صورتش گرفته و چشم‌هایش را می‌بندد و فلاش را می‌زند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای درشت. (شب)

چهره‌ی توروالد ناگهان روشن می‌شود. او دست‌هایش را جلو صورتش می‌گیرد و صدایی ناشی از شگفتی از او شنیده می‌شود.

داخلی. آپارتمان جف. نمای درشت. (شب)

نمایی از جف که نقطه‌ی دید توروالد است. تصویر به هم ریخته است و ناواضح دیده می‌شود و نور زرد روشنی فضا را پر کرده است.

داخلی. آپارتمان جف. نمای درشت. (شب)

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه درشت. (شب)

جف فلاش استفاده شده را بیرون می‌آورد و فوراً یکی دیگر کار می‌گذارد. مانند دفعه‌ی قبلی فلاش را اطراف توروالد می‌گیرد. چشم‌هایش را می‌بندد و فلاش بار دیگر بر روی صورت توروالد زده می‌شود.

داخلی. آپارتمان جف. نمای درشت. (شب)

صورت توروالد تمام تصویر را دربر گرفته؛ او بار دیگر نسبت به نور فلاش واکنش نشان می‌دهد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه درشت

آپارتمان بار دیگر از نقطه‌ی دید توروالد دیده می‌شود و همان نور زرد و دایره‌ای شکل روشن دیده می‌شود.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

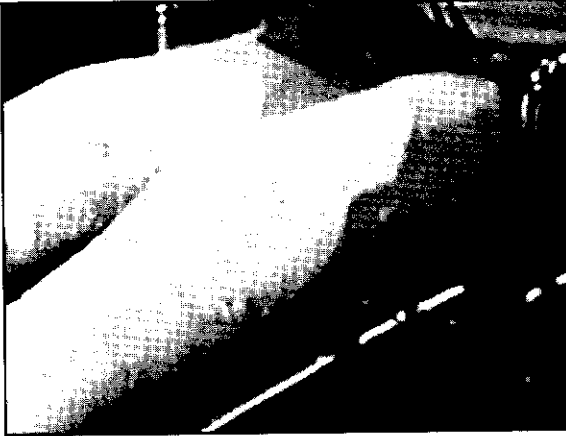
توروالد که برای لحظه‌ای جایی را نمی‌بیند، به میزی که کنار اوست برخورد می‌کند و سعی می‌کند تعادلش را حفظ کند. جف به سرعت فلاش دیگری کار می‌گذارد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه نزدیک. (شب)

توروالد اکنون دید بهتری پیدا کرده و دوباره به سوی جف حرکت می‌کند. بار دیگر فلاش زده می‌شود. این بار نور فلاش کاملاً چهره‌ی او را روشن می‌کند و همه‌ی جزئیات صورتش، لباس‌هایش و دست‌هایش به خوبی دیده می‌شوند. بار دیگر نور چشمش را می‌زند. به گونه‌ای دست‌هایش را در هوا تکان می‌دهد که گویی می‌خواهد نور را کنار بزند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای نیمه نزدیک. (شب)

جف فلاش را عوض می‌کند، سعی دارد صندلی چرخدارش را از توروالد دور کند. سپس بار دیگر یک فلاش را می‌زند. در پس زمینه کوبین، لیزا، استلا و پلیس‌ها را می‌بینیم که به طرف در خانه‌ی توروالد آمده‌اند و دستگیره‌ی در را



کند.

کوبین، لیزارا کنار می زند به طرف حیاط جف می آید و دو پلیس هم با اویند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)
توروالد سعی دارد جف را ببندد.

خارجی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)
توروالد و جف درگیر هستند.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه نزدیک. (شب)
کوبین خودش را از دیوار حیاط بالا می کشد. لیزا، استلا و دو مأمور پلیس آن پایین هستند و دارند بالا را نگاه می کنند. لیزا صورتش مثل گچ سفید شده است.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)
توروالد به بازو و دست های جف ضربه می زند. جف نزدیک است که بیفتد.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه نزدیک. (شب)
کوبین به بالای دیوار می رسد و به جف نگاه می کند.

خارجی. همسایه ها. نمای متوسط. (شب)
جف که از منظر نگاه کوبین دیده می شود آویزان است و

می چرخاند، ولی در قفل است.

یکی از آن ها با میله ای قفل در را می شکند. آن ها به سرعت وارد آپارتمان تاریک می شوند. کوبین چراغ را روشن می کند. آن ها وارد اتاق نشیمن می شوند. چراغ آن جا هم روشن می شود. اثری از توروالد نیست. کوبین، لیزا و استلا ناخودآگاه برگشته و به پنجره ای اتاق جف نگاه می کند.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

از درون آپارتمان توروالد، پنجره ای اتاق جف دیده می شود. یک نور ناگهانی از فلاشی که جف زده، اتاق را برای لحظه ای روشن می کند. جف و توروالد به این ترتیب دیده می شوند. دوباره فضای اتاق تاریک می شود.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

توروالد بالاخره به جف می رسد. فلاش ها زاپرت می کند. جف با او درگیر می شود. صدلی چرخدار جف واژگون می شود. جف کف زمین می افتد. توروالد روی اوست می خواهد جف را از پنجره بیرون ببندد. جف سعی دارد دستش را به چیزی بند کند تا بیرون پرت شود، ولی توروالد بسیار قوی تر از اوست. او جف را بلند می کند و لبه ی پنجره می آورد.

توروالد: کاری می کنم که از این پنجره، بیرون رو بهتر ببینی. کم کم جف را به لبه ی بیرونی پنجره نزدیک می کند. جف وحشت زده قاب پنجره را چنگ می زند. توروالد بقیه ی اندام جف را به طرف لبه ی بیرونی پنجره هل می دهد.

خارجی. همسایه ها. نمای متوسط. (شب)

کوبین، لیزا، استلا و دو پلیس به طرف حیاط آپارتمان جف می آیند و می بیند که جف از پنجره آویزان است. لیزا وحشت زده است.

لیزا: جف! جف!

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور. (شب)

از نقطه ی دید کوبین، جف را می بینیم که از پنجره آویزان است و توروالد می خواهد دست های او را از لبه ی پنجره دور

نزدیک است سقوط کند.

نگه دارد.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه نزدیک. (شب)

کوبین دنبال هفت تیرش می گردد، ولی همراهش نیست! او به پایین نگاه کرده و یکی از مأموران را صدای زند. کوبین: کریل!... کالیبر سی و هشتت رو بده!

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه نزدیک. (شب)

از نقطه‌ی دید کوبین، دو مأمور پلیس دیده می شوند. که یکی اسلحه‌اش را به بالا و برای کوبین پرت می کند.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه نزدیک. (شب)

کوبین آن را می گیرد و به سوی آپارتمان می چرخد.

داخلی. آپارتمان جف. نمای متوسط. (شب)

توروالد هم چنان سعی دارد جف را از پنجره به بیرون بیندازد. عینکش از چشمش دور شده و به گوش او آویزان است. کراواتش به سمتی کشیده می شود.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور. (شب)

از روی شانه‌ی کوبین روبه‌رو را می بینیم که هفت تیر را برای شلیک به توروالد بالا می آورد. جف دیگر نزدیک است که بیفتد.

خارجی. همسایه ها. نمای متوسط. (شب)

آن دو مأموری که همراه کوبین هستند به زیر پنجره‌ی جف می آیند. لیزا ایستاده و بالا را نگاه می کند. دست‌هایش را دو طرف صورتش گرفته است و از وحشت خشکش زده است.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور. (شب)

دو مأمور پشت سر توروالد ظاهر شده، او را می گیرند. توروالد گیج شده است و جف را می بیند.

خارجی. همسایه ها. نمای درشت (شب)

جف آویزان از قاب پنجره. نو میدانه سعی دارد خودش را

خارجی. همسایه ها. نمای پنجره‌های همسایه‌ها

همسایه‌ها از پنجره‌هایشان به این ماجرا نگاه می کنند. برخی وارد می شوند. کوبین و آن دو مأمور به سوی جف می آیند. کوبین از آن‌ها می خواهد چیزی پیدا کنند و آن زیر بگیرند تا جف روی آن سقوط کند. لیزا و استلا نگران این صحنه را نگاه می کنند و از جف می خواهند مقاومت کند. یک مأمور پلیس وارد اتاق جف می شود تا مانع سقوط او شود.

خارجی. همسایه ها. نمای متوسط. (شب)

جف بالاخره سقوط می کند. دو مأمور پلیس پایین پای او هستند، و هر دو جف را می گیرند. جف سپس روی زمین به حالت درازکش قرار می گیرد.

کوبین و لیزا به سوی او می آیند. صدای مهمهمی همسایه‌ها وقتی جف سقوط کرده شنیده می شود. صدای او‌ها و آه‌ها... یکی و نفر هم جیغ کشیده‌اند.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه نزدیک. (شب)

لیزا زانو می زند و سر جف را در دامن می گیرد. اشک در چشم‌هایش جمع شده است.

لیزا: جف... جف عزیزم!

جف چشم‌هایش را باز می کند. با درد چهره در هم می کشد. لیزا: (به پلیس‌ها) یه آمبولانس خبر کنید.

(به جف)

تکون نخور... همون طور دراز بکش.

جف: لیزا... من... من... نمی تونم بگم که چقدر نگران بودم... شاید تو...

لیزا: (از روی محبت) دهنتو ببند... من حالم خوبه.

جف: (به کوبین) گمون کنم الان دیگه به اندازه‌ی کافی دلیل داشته باشی که این پرونده و دنبال کنی، نه؟

کوبین: اوه آره. آره. دارم.

خارجی. همسایه ها. نمای نیمه دور. (شب)



دوربین سپس حرکت کرده و به لیزرهای رسد که روی مبلی نزدیک جفریز لم داده است و مشغول خواندن کتابی است. او وقتی می بیند که جف خوابیده است؛ کتاب را کنار می گذارد و آخرین شماره‌ی مجله بازار را برمی دارد و مشغول خواندن آن می شود.

فیداولت

در این لحظه مردی می آید و از پنجره‌ی اتاق جف به بیرون خم می شود. او به پایین نگاه می کند.
 مأمور: ستوان کوین؟
 کوین: (به بالا نگاه می کند) بله؟
 مأمور.
 توروالد همه چی رو گفت.

خارجی. همسایه‌ها. نمای نیمه‌درشت. (شب)
 استلا می آید و چیزی در گوش کوین می گوید. کوین سپس رو به بالا نگاه می کند و می گوید:
 کوین: اون نگفت که چی زیر بوته‌های گل‌ها دفن کرده؟ چرا بقیه‌ی جسد هم اون بالا است. توی یخ‌دون، می خواهید ببینید؟
 کارآگاه برمی گردد و نگاهی به استلا می اندازد.
 استلا: اوه، نه ممنون... دلم نمی‌خواد نقشی تو این ماجرا داشته باشم. (مکتی می کند، سپس با تعجب برمی گردد و نگاهی به کوین کرده و می گوید) من چی گفتم؟
 دیزالو به:

خارجی. همسایه‌ها. نمای حرکتی. (روز)
 با حرارت سنج اتاق جف این نما شروع می شود دوربین به سمت چپ حرکت می کند و پنجره‌های همسایه‌ها را نشان می دهد.

در آپارتمان موسیقی دان او را همراه همان خانم تنها می بینیم. او شاد به نظر می رسد. موسیقی دان آهنگی را که به تازگی ساخته برای او گذاشته تا بشنود دوربین به حرکتش ادامه می دهد.
 آپارتمان توروالد خالی از سکنه است و دو نفر مشغول رنگ آمیزی آن هستند. خانمی که صاحب آن سگ بود، اکنون سگ سفیدی را درون سبد گذاشته است. دخترک رقصنده باز دیگر مشغول تمرین است. صدای در او را از تمرین باز می دارد. او در را باز می کند. میهمان دارد. عروس و داماد در حال بحث کردن هستند.

دوربین به حرکتش ادامه می دهد و به جف می رسد که در صندلی چرخدارش خوابیده و پشت به پنجره دارد. دوربین رو به پایین حرکت می کند و ما می بینیم که هر دو پای او در گچ است



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی